

آریا بهرام

بزرگان ادبیات ایران در طول تاریخ 1



فهرست صفحه 4

پیش گفتار صفحه 6

بزرگان ادبیات ایران در طول تاریخ

- ابراهیم پورداوود 9
 ابوالفضل بلعمی 16
 ابوالمؤید بلخی 17
 احمد کسروی 18
 احمد نجم‌الدین کبری 47
 اسدی طوسی 48
 جهانگیرخان صور اسرافیل 51
 خواجه عبدالله انصاری 55
 دولت‌شاه سمرقندی 58
 سراج‌الدین سکاکی 58
 سعید نفیسی 59
 شهید بلخی 66
 شیخ ابوالحسن خرقانی 68
 عبدالحسین زرین کوب 70
 عبدالرحمن جامی 74
 عبید زاکانی 78
 علی اکبردهخدا 80
 عمر نسفی 88
 غلامرضا رشید یاسمی 88
 محمد تقی بهار 93
 محمد عوفی 102
 محمد معین 103
 محمد علی جمالزاده 110
 ناصر خسرو 116
 نظامی عروضی 121
 نظامی گنجوی 122

بزرگان خوش نویسی ایران در طول تاریخ

- ابراهیم بوذری 141
 ابوتراب اصفهانی 142
 اظهر تبریزی 143
 امیراحمد فلسفی 144
 باباشاه اصفهانی 145
 جلیل رسولی 147
 جواد بختیاری 148
 حسن زرین خط 151
 حسن شاملو 151
 سید حسن میرخانی 152
 حسین میرخانی 154

- حمید عجمی 156
 سلطان علی مشهدی 157
 شاه محمود نیشابوری 158
 عباس اخوین 158
 عبدالرحمن خوارزمی 161
 عبدالرشید دیلمی 161
 عبدالله فرادی 163
 عبدی نیشابوری 164
 علی اکبر کاوه 165
 علی شیرازی 166
 علیرضا عباسی 167
 غلامحسین امیرخانی 171
 کیخسرو خروش 173
 محمد احصایی 174
 محمدحسین تبریزی 177
 محمد سلحشور 178
 محمد صالح اصفهانی 179
 مهدی فلاح 180
 میرزا جعفر تبریزی 181
 میرزا غلامرضا اصفهانی 182
 عمادالکتاب (محمدحسین سیفی قزوینی) 185
 میرزا محمدرضا کلهر 188
 میر علی تبریزی 191
 میر علی هروی 192
 میر عماد حسنی 193
 وصال شیرازی 203
 یدالله کابلی 206

هنگامی که ما در دبستان و دبیرستان درس میخواندیم با نام بسیاری از بزرگان ادب و شعر و هنر و آثار آنها آشنا شدیم.

من همیشه در آن زمان (1360) بدنبال کتاب هایی می گزینم که نام همه این بزرگان را با مطالبی در باره آنها و آثارشان داشته باشد ولی پیدا نکردم.

هنگامی که برای تحصیلات به فرانسه رفتم و در پاریس در کتاب فروشیها گردش میکردم از این گونه کتابها را میدیدم. مدتی علاقه داشتم تا بدانم آنها در باره نویسندگان و ادبا و هنرمندان و بزرگان تاریخی ایران چه میدانند و متأسفانه متوجه شدم آنها بسیار کم میدانم و نه تنها فرانسویها بلکه در کشورهای دیگر اروپا نیز کم میدانند؛ درست است اینجا و آنجا کتابی از این و آن هست (فردوسی، حافظ، سعدی، صادق هدایت و...) ولی اینکه به گونه منظم مانند اروپا که نویسندگان و دانشمندان و هنرمندان و دیگران را حتی از لحاظ تاریخی گروه بندی کرده و به دنیا می‌شناسانند ما در ایران نکرده ایم.

به خود می‌گفتم اگر روزی وقتی و حوصله ای داشتم حتماً این گرد آوری را در رشته های مختلف به زبانهای مختلف میکنم و به هم میهنان خود و بیگانه های علاقمند به فرهنگ ایران تقدیم حواهم کرد.

خدا را سپاس که عمری و حوصله ای داد و مجموعه بزرگان ایران را گردآوری کردم.

این مجموعه شامل این کتابها میشود :

1 ادبا و خوش نویسان بزرگ ایران در طول تاریخ

2 دانشمندان بزرگ ایران در طول تاریخ

3 سیاسیون و سرداران جنگی بزرگ ایران در طول تاریخ

4 شاعران بزرگ ایران در طول تاریخ

5 موسیقی نوازان بزرگ ایران در طول تاریخ

6 مجسمه سازان بزرگ ایران در طول تاریخ

7 نقاشان بزرگ ایران در طول تاریخ

8 نویسندگان بزرگ ایران در طول تاریخ

از آنجایی که میخواستم آن مشکلی را که من در جوانی برای پیدا کردن و با نداشتن پول کافی برای خرید این چنین کتابهایی داشتم دیگر جوانان هم وطن من نداشته باشند این کتابها را با فرم PDF در سایت اینترنتی خود به رایگان قرار دادم تا آنهایی که میخواهند آن را به صورت کتاب در آورند.

وظیف دولت :

1 ایجاد یک سازمان به نام "سازمان روابط فرهنگی جهان و ایران" می باشد.

2 در این سازمان کتابهای بالا به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و اسپانیایی و ایتالیایی، روسی و چینی و هندی و پرتغالی و عربی نیز ترجمه میشوند

3 تمامی آثار این بزرگان (کتابها، اشعار، نقاشیها و...) به ده زبان بالا ترجمه شوند

4 برای ترجمه این کارها به گونه ای سریع میتوان از فارغ التحصیلان دانشجویان خارجی زبان و ادبیات فارسی یا از فارغ التحصیلان دانشجویان ایرانی در یکی از این زبانها بهره جست.

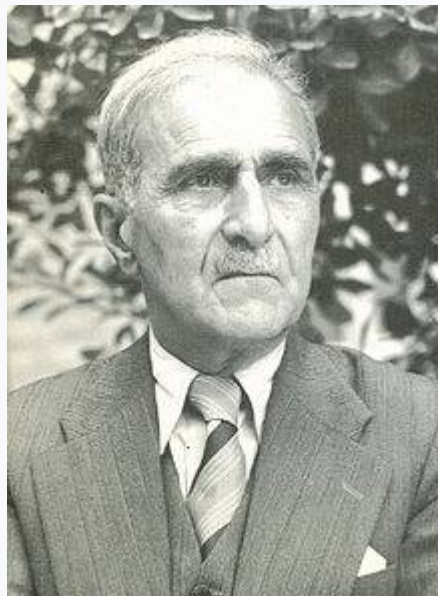
5 میتوان به گونه ای دیگر نیز سریعاً این کار را کرد : نخست این کتابها را به انگلیسی ترجمه کرد و متخصصان زبان انگلیسی در کشورهای مختلف آثار این بزرگان را از انگلیسی به زبانهای مادری خود ترجمه کنند (عربی، روسی، چینی، ...)

6 ایجاد کتابخانه ای از آثار تمام این بزرگان به ده زبان بزرگ دنیا برای دانشجویان ایرانی و خارجی.

بسیار بسیار جای تاسف است که مردم کشورهای دنیا غافل از فرهنگ غنی کشور ما ایران باشند. نفوذ فرهنگی ایران نفوذ ایران را در بخشهای سیاسی و اقتصادی نیز به همراه می آورد. تنها کسانی که گذشته خود را می شناسند میتوانند آینده خوبی داشته باشند.

آریا بهرام

ابراهیم پورداوود



| | |
|--------------|--|
| زاده | ۲۰ بهمن ۱۲۶۴ رشت |
| درگذشته | ۲۶ آبان ۱۳۴۷ (۸۲ سال) تهران |
| آرامگاه | آرامگاه خانوادگی در رشت |
| پیشه | یژوهشگر، نویسنده، <u>ایران شناس</u> |
| استاد | استاد فرهنگ <u>ایران باستان و زبان</u> <u>اوستایی</u> در <u>دانشگاه تهران</u> |
| دلیل سرشناسی | <u>نخستین مترجم فارسی اوستا</u> |
| فرزندان | پوراندهخت |
| پدر و مادر | داوود پدر |

(تهران - مرگ ۲۶ آبان ۱۳۴۷، رشت ابراهیم پورداوود (زاده ۲۰ بهمن ۱۲۶۴،
ایران شناس معاصر، اوستا شناس، نخستین مترجم فارسی اوستا و استاد فرهنگ ایران باستان و زبان
اوستایی در دانشگاه تهران بود.

زندگی

نام پدرش داوود بود و در ۲۰ بهمن ۱۲۶۴ خورشیدی (۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۳ ق) در رشت، در محله سبزه‌میدان در خانواده‌ای مَلَک و بازرگان به دنیا آمد. در پنج یا شش سالگی به مکتب میرزا محمدعلی رفت که محل آن اکنون آرامگاه پدر و برادران و خود اوست. سپس تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی را در مدرسه حاجی حسن رشت به مدیریت سید عبدالرحیم خلخالی انجام داد. زمانی که در مدرسه حاجی میرزا حسن در سلک طلاب درس می‌آموخت، به مرثیه‌گویی پرداخت و دوستانش به وی تخلص «لسان» دادند. در ۱۲۸۴ ش، در ۲۰ سالگی، به همراه برادر و استادش عبدالرحیم خلخالی به تهران رفت و به آموختن طب قدیم پرداخت و از محضر محمدحسین‌خان سلطان‌الفلاسفه بهره برد. او در تهران با جوانی به نام محمدتقی خان پسیان آشنا شد و به همراه شمار دیگر از مشروطه‌خواهان، گروهی به نام «احرار» پدید آورد. آنها آرمان سرفرازی مردم و برپایی قانون را در سر می‌پروراندند.

در سال ۱۲۸۷ از راه قم، سلطان‌آباد (اراک امروزی)، کرمانشاه، بغداد و حلب به لبنان رفت. در بیروت در مدرسه لوتیک به فراگرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و در همان‌جا نام پورداوود را بر خود نهاد (برادرانش نام‌های داوودزاده و داوودی را برگزیدند). پس از دو سال و نیم اقامت در بیروت برای دیدار خانواده به رشت بازگشت و پس از مدتی در شهریور ۱۲۸۹ راهی فرانسه شد. در همان‌جا بود که با سید محمدعلی جمالزاده آشنا شد. سپس به ایران بازگشت و پس از اقامتی کوتاه در رشت، در رمضان ۱۳۲۸، از راه یاکو و وین به فرانسه رهسپار شد و نخست در دبیرستان شهر یوه نام‌نویسی و خود را برای ورود به دانشکده حقوق آماده کرد، آنگاه در رشته حقوق دانشگاه یاریس به تحصیل پرداخت و از محضر درس شارل ژید و یلانول استفاده کرد.



ابراهیم پورداوود

در جمادی‌الاولی ۱۳۳۲ با یاری محمد قزوینی نشریه ایرانشهر را منتشر ساخت که در شعبان همان سال، پس از نشر سه شماره آن و آغاز جنگ جهانی اول، تعطیل شد. شش ماه نخست از دوره جنگ را در یاریس به سر برد، ولی بر اثر شور جوانی و میهن‌دوستی و تبلیغات آلمانی، بر آن شد که یاریس را ترک کند. او به همراه جوانان پرشور دیگری همچون جمالزاده، کاظمزاده ایران‌شهر، وحیدالملک شیبانی، محمد قزوینی، حسن تقی‌زاده و شماری دیگر «کمیته ملیون ایرانی» را برپا کردند و برای رهایی ایران از اشغالگری روس‌ها و انگلیسی‌ها، دست به کوشش‌های بسیار زدند. تا بدان اندازه که پورداوود به همراه دوستش جمالزاده به بغداد و سپس کرمانشاه رفت تا عشایر و مردم بومی باختر ایران را به پایداری در برابر روس‌ها و انگلیسی‌ها برانگیزد.

در ۱۳۳۳ به بغداد رفت و در ۲۹ رمضان همان سال تا ۲۹ جمادی‌الاولی سال بعد به یاری محمدعلی جمالزاده روزنامه رستخیز را منتشر کرد. با پیشروی انگلیسی‌ها و تسخیر کوی‌العماره، پورداوود راهی کرمانشاه شد و چند ماهی آنجا ماند؛ و چون آن شهر به دست روسها افتاد، شبانه به قصر شیرین رفت و به بغداد بازگشت و در آن هنگام ترکان عثمانی از انتشار رستخیز جلوگیری کردند.

ناگزیر وی از آنجا به حلب و سپس به استانبول رفت و چون در آنجا از خروج او ممانعت کردند پس از مدتی به قصد اقامت در سوئیس، از راه بالکان به برلین رفت. آلمانی‌ها نیز از خروج وی از کشورشان ممانعت کردند و او تا پایان جنگ جهانی اول و مدتی پس از آن در آنجا ماند. در آن زمان، آلمان‌ها پشتیبان کمیته ملیون ایران بودند و کمک‌های مالی آنها دنباله کوشش‌های پورداوود و یارانش را شدنی می‌ساخت. پورداوود در سال‌های دیگر، زمانی که آتش جنگ خاموش شده بود، همکاری با آلمان‌ها را کاری ناروا برشمرد و آن اندازه دلیری در خود دید که لغزش‌های گذشته را در همراهی با سیاست آلمان‌ها نادرست بداند. اما بهراستی او و دیگر جوانان کمیته ملیون ایران برای آگاهی‌بخشی به ایرانیان و برانگیختن آنان برای نگاهبانی از مرزهای کشور، راهی جز دست یاری به سوی آلمان‌ها دراز کردن، نداشتند.

به‌ویژه آنکه آلمانی‌ها به‌دور از آزمندی و خوی استعماری روس‌ها و انگلیسی‌ها بودند. در سال ۱۲۹۵ در دانشگاه برلین، و سپس در دانشکده ارلانگن به ادامه تحصیل در رشته حقوق پرداخت. در آنجا با سید حسن تقی‌زاده آشنا شد و در نشر مجله کاوه با او همکاری کرد. همکاری با تقی‌زاده و نیز با محمد قزوینی و آشنایی با خاورشناسان آلمانی از جمله یوزف مارکوارت تأثیری ژرف بر اندیشه او نهاد و او را بیش از پیش به تحصیل و تحقیق درباره ایران باستان علاقه‌مند ساخت. در شهریور ۱۲۹۹ با دختر یک دندان‌پزشک آلمانی ازدواج کرد و در تیرماه ۱۳۰۱ یگانه فرزندش پوراندخت به دنیا آمد.

پورداوود در ۱۳۰۳ به همراه خانواده به ایران بازگشت. در مهر ۱۳۰۴ به دنبال دعوت پارسیان هند به هندوستان رفت و دو سال و نیم در آنجا ماند و به انتشار بخشی از ادبیات مزیدی‌ها و گزارش اوستا پرداخت و چند سخنرانی درباره تمدن ایران باستان از جمله شرح آتش بهرام، پیشوایان دین مزیدی‌ها، تقویم و فرق دین مزیدی‌ها، زبان فارسی، فروردین، دروغ، و ایران قدیم و نو ایراد کرد.

در ۱۳۱۱ به دنبال درخواست رابیندرانات تاگور از سوی دولت ایران برای تدریس فرهنگ ایران باستان به هند رفت و در دانشگاه ویسوبهاری به تدریس پرداخت. در ۱۳۱۲ در هفتمین کنگره شرقی هند در گروه اوستاشناسی عضویت یافت و ریاست شعبه عربی - پارسی را نیز به عهده داشت و خطابه‌ای با عنوان «مراجعاتی چند درباره بودا در ادبیات و تاریخ ایران» به زبان انگلیسی ایراد کرد. زرتشتیان هند بسیار به او ارادت داشتند، تا جایی که به هنگام مراسم مذهبی مزیدی‌ها که به آن یزین می‌گویند و بجز زرتشتیان فرد دیگری را به آن مراسم راه نمی‌دهند، از پورداوود دعوت کردند و او پس از خاورشناس آمریکایی، جکسن، خاورشناس آلمانی هاوگ، و بانوی خاورشناس فرانسوی منان، چهارمین غیر زرتشتی بود که تا آن روز به چنان مراسمی دعوت می‌شد.

در ۱۳۱۲ از بمبئی به آلمان رفت و به ادامه کار ترجمه و گزارش اوستا پرداخت. سرانجام در ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و در دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. در ۱۳۱۷ عضو پیوسته فرهنگستان ایران شد. به مناسبت شصتمین سال تولد پورداوود، مجلس جشن باشکوهی در تالار اجتماعات دانشسرای عالی تهران با حضور استادان و دانشمندان و دانشجویان و شخصیت‌های کشور برپا گردید و به همین مناسبت در شانزدهم مهر ۱۳۲۵ یادنامه‌ای در دو مجلد تدوین و طبع شد، یکی به فارسی با مقاله‌ای مفصل از محمد معین درباره پورداوود و دیگری حاوی مقالات خاورشناسان به زبان‌های بیگانه.

پورداوود به سبب مقام بلند علمی به عنوان نماینده دانشگاه تهران به بسیاری از کنگره‌های فرهنگی و ادبی دعوت می‌شد و از اعضای اصلی بسیاری از انجمن‌ها و مؤسسه‌های ادبی و فرهنگی بود و به احترام وی محافل بزرگ داشت بسیاری برگزار می‌شد. وی مدت ۴ سال ریاست انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان را برعهده داشت و از اعضای شورای فرهنگی سلطنتی ایران و نیز از اعضای هیئت امنای کتابخانه بزرگ پهلوی بود. در ۶ مهر ۱۳۲۴ پورداوود انجمن ایران‌شناسی را دایر کرد که تنها انجمن غیردولتی آن زمان بود. در ۱۳۳۹ به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران به همراه استادانی

چون سعید نفیسی، محمد معین و مجتبی مینوی در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان که در مسکو تشکیل شده بود شرکت جست و از آنجا به فنلاند، سوئد و هلند سفر کرد.



تشییع جنازه پورداوود

پورداوود در ۱۳۴۲ از دانشگاه تهران بازنشسته شد و در ۱۳۴۶ عنوان استاد ممتاز دانشگاه را به دست آورد. از زمان بازنشستگی به بعد، اوقات خود را به مطالعه و پژوهش گذراند و کمتر در مجامع دیده شد و سرانجام در بامداد ۲۶ آبان ۱۳۴۷ درگذشت و با تشریفات بسیار در رشت، در آرامگاه خانوادگی خود به خاک سپرده شد. پس از درگذشت وی مجالس بزرگ داشت و یادبود بسیاری در کشورهای آلمان، هند، پاکستان، فرانسه و در شهرهای مختلف ایران از جمله تهران، رشت، شیراز، اصفهان و کرمان برگزار شد و بزرگان علم و ادب از دانش، بزرگواری، خدمات علمی و تلاش‌های این دانشمند در شناساندن فرهنگ ایران باستان تجلیل کردند.

پورانخت پورداوود تنها فرزند استاد و همسر آلمانی‌اش گفت‌وگویی را با روزنامه اطلاعات (۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۵) انجام داده که درباره پدر خود خاطراتی را بازگو می‌کند: «پدرم به‌عنوان یک ایران‌شناس، همیشه در کار غوطه‌ور بود و خانه ما مجمعی برای دانش‌پژوهان و دانشجویانی بود که در مکتب او به سوادآموزی مشغول بودند، حتی انجمن ایران‌شناسی در منزل ما تشکیل می‌شد، اما گرفتاری‌های شغلی پدرم باعث دوری وی از خانواده نمی‌شد. پدرم به‌هیچ‌وجه اهل ریا و تزویر نبود و در برخورد با افراد، به مقام آنها نمی‌اندیشید. مادرم همیشه می‌گفت: پدر، اول از همه عاشق ایران باستان و کارش است و بعد عاشق تو، سپس کتاب‌هایش و در آخر مرا دوست دارد. او یک قصه‌گوی توانا بود و همیشه برای من قصه می‌گفت، قصه‌هایی که خودش می‌ساخت و تنها پندی که همیشه به من می‌داد تکرار شعار پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک بود. بیشتر وقت پدرم به مطالعه و بحث می‌گذشت. هندوستان را به دلیل آثار باستانی‌اش بسیار دوست می‌داشت. از افتخارات پدرم دریافت جایزه تاگور بود. همچنین جایزه‌ای که از واتیکان و نشانی که از دولت آلمان به پاس مقام ادبی خود دریافت کرده بود.»

مذهب و علایق

پورداوود مملو از عشق به ایران و تاریخ کهنش بود و همه زندگی علمی‌اش در همین جهت بود. هنگامی که از او در مورد دین و مذهبش می‌پرسیدند می‌گفت: «اگر پرسشی ز کیش پورداوود/جوان پارسی ایران پرستند». با این وجود، او در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده بود، هیچگاه تغییر مذهب نداد،

و در آلمان به شیوه اسلامی ازدواج کرد. بعدها پیشنهاد اختصاص زمینی برای آرامگاهش توسط زرتشتیان را رد کرد و سرانجام در رشت به شیوه اسلامی دفن گردید.

پیرامون روش کار و اثرگذاری او

پورداوود را بنیادگذار ایران‌شناسی در سرزمین ایران، و زنده‌کننده فرهنگ و زبان‌های ایران باستان دانسته‌اند. وی از کودکی به دانستن اوضاع ایران قدیم علاقه‌مند بود و چون به سن رشد رسید، مطالعه کتاب‌هایی را که راجع به ایران باستان بود، بر مطالعه کتاب‌های دیگر ترجیح داد و به خصوص کتاب‌های مربوط به دین زردشتی بیش از همه توجه او را به خود جلب کرد و سال‌های دراز در این‌باره به تحقیق پرداخت (پورداوود، مقدمه بر یشت‌ها، ۱۱-۱۲) و با آگاهی وسیعی که از زبان‌های فرانسه، آلمانی، انگلیسی، عربی و ترکی و دیگر زبان‌های کهن داشت، تمام کتاب‌های مربوط به ایران قدیم را - که به زبان‌های گوناگون نوشته شده بود - در کتابخانه شخصی گرد آورد و تا آخرین دقیق حیات به مطالعه و بررسی سرگرم بود و در این راه از مباحثه و مکاتبه با دانشمندان بزرگ ایران‌شناسی دنیای غرب از جمله مارکوارت، مان، هارتمان، فرانک، شدر، براون، میتووخ، مینورسکی، ولف و بلوشه دریغ نمی‌کرد. بر اثر کوشش‌های پیگیر او ایرانیان می‌توانند اوستا را به زبان فارسی ساده امروزی مطالعه کنند و از اوضاع و رسوم و اخلاق و مواظظ و حکم، معتقدات دینی، روایت‌های تاریخی و اساطیری نیاکان خود آگاه شوند. خدمت بزرگ او درباره تفسیر اوستا به خدماتی تشبیه شده است که گروه و راولینسون در قرن نوزدهم نسبت به کشف الفبای میخی کردند و دنیا را از تاریخ قوم آریایی و ایران هخامنشی آگاه ساختند.

ترجمه و گزارش اوستا برجسته‌ترین اثر پورداوود به‌شمار می‌رود. با در نظر گرفتن سیاق عبارت‌های اوستایی و دور بودن آن‌ها از شیوه زبان فارسی امروز و نیز با توجه به متن مشکل و پر از ابهام اوستای نخستین، اهمیت کار پورداوود روشن می‌شود. او می‌کوشید ترجمه‌ای روان از اوستا به دست دهد و بدون آنکه از حدود قواعد زبان فارسی دور شود، با استفاده از واژه‌های کهن، ترکیباتی رسا و خوش‌آهنگ پدید آورد. امتیاز دیگر کار او مقدمه و توضیحاتی است که برای هر یک از بخش‌های اوستا نگاشته است. این مجموعه علاوه بر تفسیر و ترجمه، لغت‌نامه بزرگی در ریشه‌شناسی واژه‌های ایرانی نیز هست و از بهترین مآخذ برای پی بردن به فرهنگ ایران باستان به‌شمار می‌آید.

پورداوود در تحقیقات خود روش دانشمندان آلمانی را به کار می‌بست و به خصوص از نظر نشان دادن مراجع متعدد و حواشی بسیار، تحت تأثیر آنان بود و نزد ایران‌شناسان جهان مقامی والا داشت. او به سبب احاطه کامل به زبان‌های آلمانی و فرانسوی و دانستن زبان‌های عربی و انگلیسی، و در پیروی از روش تحقیق اروپاییان در میان معاصران خود کم‌نظیر بود. دقت و سواس‌گونه در ذکر منابع، به کار بردن جمله‌های کوتاه و کامل، پرهیز از تصنع، سادگی، گنجاندن معانی بسیار در عبارت‌های مختصر، دوری از تکرار و پرهیز از اطناب از ویژگی‌های مهم وی در کار تألیف و ترجمه به‌شمار می‌آید.

پورداوود از واژه‌سازی‌های نابهنجار و نامربوط پرهیز می‌کرد و اصراری در به کار بردن الفاظ عربی نداشت و آن‌ها را ساخته ایرانیان و جزو گنجینه زبان فارسی می‌دانست. پافشاری او در پارسی‌گویی در نظر برخی رنگ‌وبوی تعصب داشت و می‌پنداشتند با زبان عربی دشمنی دارد. پورداوود در طول سال‌ها معلمی خود، شاگردان فراوانی تربیت کرد که هر یک خود معلمان و محققان نامدار در عرصه ادب و فرهنگ ایران شمرده می‌شوند و از آن میان محمد معین، محمد مقدم، بهرام فره‌وشی، احسان یارشاطر و جلیل دوستخواه بیش از دیگران شناخته شده هستند.

کوشایی ستایش‌برانگیز پورداوود برای برگردان اوستا به زبان فارسی و آشنایی دیگر بار ایرانیان با این کتاب مینویی، در نوشته‌های بسیاری آمده است. او در این راه دشوار دست به کوششی زد که بهراستی شکفت‌انگیز است. از این‌رو، در سال ۲۰۱۶ میلادی مرکز ایران‌شناسی دانشگاه یوسی‌ال‌ای کالیفرنیا با کمک خانواده پورداوود «مرکز ایران‌شناسی پورداوود» را بنیاد گذاشت و در آوریل همان سال جشنی

به بهانه بنیاد نهادن آن مرکز پژوهشی و دانشگاهی برپا کرد. سرپرستی مرکز ایران‌شناسی پورداوود را دکتر رحیم شایگان بر دوش دارد.

آثار

بخش‌های مختلف مجموعه گزارش اوستا

1. گات‌ها (بمبئی، ۱۳۰۵)، نخستین بخش از اوستاست که جزو مجموعه یسنا به‌شمار می‌آید و توسط انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ چاپ شده، و به دستگیری دینشاه ایرانی به دو زبان پارسی و انگلیسی فراهم آمده‌است.
2. پشت‌ها (بمبئی، ۱۳۰۷)، بخش نخستین مجموعه یسناست و دیباچه آن به دستگیری دینشاه ایرانی به انگلیسی ترجمه شده‌است.
3. پشت‌ها (بمبئی، ۱۳۱۰)، بخش دوم از مجموعه پشت‌هاست.
4. خرده‌اوستا (بمبئی، ۱۳۱۰)، گزارش و ترجمه آخرین بخش اوستاست.
5. یسنا (بمبئی، ۱۳۱۲)، بخش نخست.
6. یسنا (تهران، ۱۳۳۷)، بخش دوم مجموعه یسناست و گفتارهایی درباره موضوعات تاریخی را نیز دربرمی‌گیرد.
7. گات‌ها (بمبئی، ۱۳۲۹)، دومین گزارش بخش نخست است.
8. یادداشت‌های گات‌ها (تهران، ۱۳۳۶)، توضیحاتی درباره واژه‌های اوستایی این بخش است.
9. ویسپرد (تهران، ۱۳۴۳)، بخش دیگری از کتاب اوستاست که به کوشش بهرام فره‌وشی چاپ شده‌است.
10. وندیداد، که جزو آثار منتشر نشده اوستا.

آثار منثور و تحقیقات ادبی

1. ایرانشاه (بمبئی، ۱۳۰۴)، در شرح مهاجرت زرتشتیان ایران به هند.
2. خرمنشاه (بمبئی، ۱۳۰۵)، بخشی از سخنرانی‌های پورداوود درباره آیین و کارنامه زبان باستان ایرانشاه در هند.
3. گفت‌و شنود پارسی (بمبئی، ۱۳۱۲)، کتاب درسی برای آموختن زبان پارسی به هندوها.
4. سوشیانس (بمبئی، ۱۳۰۶)، رساله کوچکی که در آغاز به شکل سخنرانی ایراد شده بود.
5. فرهنگ ایران باستان (تهران، ۱۳۲۶)، گفتارهایی درباره فرهنگ ایران باستان و برخی واژه‌های ایرانی.
6. هرمزدنامه (تهران، ۱۳۳۱)، درباره گیاهان خوراکی و دارویی و نیز واژه‌شناسی.
7. آناهیتا یا پنجاه گفتار (تهران، ۱۳۴۳)، شامل مقاله‌هایی درباره تاریخ و تمدن و زبان ایرانیان.
8. خوزستان ما (تهران، ۱۳۴۳)، رساله کوچکی درباره سرزمین ایلام و اقوام خوز که از اسناد مهم تاریخ خوزستان است.
9. بیژن و منیژه (تهران، ۱۳۴۴)، گزیده‌ای از شاهنامه فردوسی همراه با پیش‌گفتاری درباره فردوسی، دقیقی و شاهنامه.
10. فریدون (تهران، ۱۳۴۶)، گزیده‌ای از شاهنامه فردوسی با توضیحات و حواشی از پورداوود.
11. زین ابزار (تهران، ۱۳۴۷)، تاریخچه‌ای از سلاح‌های کهن ایرانی.
12. ترجمه کیمیای سعادت امام محمد غزالی.

شعرها

پورداوود از همان آغاز مکتب به سوی شاعری کشش داشت. در هنگام کودکی او نوحه‌سرایی رواج داشت و او هم نخستین شعرهایش را در قالب مرثیه سرود. در رشت در زمان سوگواری دسته‌های سینه‌زنی شعرهایش را می‌خواندند.

1. پوراندخت‌نامه (دیوان اشعار شامل قصاید، غزلیات، مسمطها و ترجیع بندها) (۱۳۰۶)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی)
2. یزدگرد شهریار (منظومه‌ای به یادبود جشن هزاره فردوسی شامل ۱۹۷ بیت سروده شده در ۱۳۰۷ در بمبئی)
3. یکی از سروده‌های پور داوود، سرود مزدیسنا نام دارد که در مهرماه ۱۳۱۰ سروده شده و اولین بار با صدای جواد بدیع‌زاده خوانده شده‌است و همچنان در آموزشگاه‌های زرتشتیان در هندوستان و ایران همخوانی می‌شود. بیت‌های آغازین این سرود چنین است:

بامداد شد بانگ زد خروس از سرای شه برزدند کوس
چرخ شست نک روی آب‌نوس موبدا تو هم خیز و روی شو
خوان اشم و هو، گو یتا اهو گو یتا اهو، خوان اشم و هو...

1. چکامه‌ای در گزارش گات‌ها، سروده فروردین ۱۳۱۶ در برلین
2. دو چکامه و دو غزل که ادوارد براون در هنگام نام بردن از پورداوود در کتاب خود تاریخ ادبیات در سال ۱۹۱۳ بازگو می‌کند.
3. قطعه کشاورز، سروده ۱۹۱۴ در پاریس با مطلع:

چرا ای کشاورز ای رنجبر شده رنج کار تو بی برگ و بر
تو را نیست جز کهنه کاشانه‌ای فروریخته و ازگون خانه‌ای...
• شعرهای پراکنده‌ای از او در کتاب‌های دیگران یاد شده‌است.

بازنشر آثار

آثار ادبی ابراهیم پورداوود توسط برخی از سازمان‌ها و مراکز در ایران بازنشر شده‌است:

- بازنشر اثر ابراهیم پورداوود در سایت مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان^[۹]
- بازنشر اثر ابراهیم پورداوود در سایت مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی^[۱۰]

دیدگاه سیاسی و اندیشه پورداوود

پورداوود فردی ملی‌گرا و میهن‌پرست بود. وی همچنین دارای گرایش ضد پادشاهی قاجارها بود و چون برخی دیگر از ایرانیان ایشان را بیگانه می‌دانست، چنان‌که در پوراندخت‌نامه در شعر «اندر سپری شدن روزگاری شهریار آل قاجار» چنین سرود:

از پیک نوید آمد هان گوش فرادار کاحمد شه ایران شد از تخت نگونسار
اورنگ شهی پاک شد از دیو تبه‌کار وز راهزن و ترکمن دوده قاجار
زین مژده به درگاه خداوند سپاس آر کز خجالت آن ننگ برستیم دگر بار...

پورد اوود در سال‌هایی که با سخت‌کوشی بسیار سرگرم انجام پژوهش‌های بنیادین و گسترده خود بود و درچه‌ای نو بر روی ایرانیان گشود تا پیشینه دیرینه خود را بهتر بشناسند، از زخم‌زبان‌ها در امان نبود. زمانی که او در سال 1344، دو داستان از شاهنامه را به خواست شرکت نفت ایران چاپ کرد، جلال آل احمد به‌سختی بر او تاخت و آن مرد فرزانه و بی‌مانند را به تعصب نژادی و فرهنگی متهم کرد! درحالی‌که آل احمد شاگرد پورد اوود در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود و از دانش استادش نکته‌ها آموخته بود.

ابوالفضل بلعمی



ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی مشهور به ابوالفضل بلعمی، بلعمی بزرگ یا خواجه بلعمی (درگذشت ۱۰ صفر ۳۲۹ قمری/۳۱۹ خورشیدی) از دانشمندان و وزیران دوره سامانی است. وی پدر ابوعلی بلعمی -صاحب کتاب تاریخ بلعمی- و نخستین وزیر از خاندان بلعمی است.

زندگی و فعالیت‌ها

ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند نصر بن احمد سامانی بود. وی در توسعه زبان فارسی خدمات بزرگ و ارزشمندی داشته است. وی پدر ابوعلی بلعمی صاحب کتاب تاریخ بلعمی است. وی از خاندانهای معروف خراسان بود و وزارت امیر اسماعیل و امیر نصر احمد سامانی را عهده دار بود. در سال ۳۲۹ هجری قمری توسط خمارتکین از امرای ترک خراسان کشته شد. وی در علم حدیث، تاریخ، تفسیر و کلام تبحر داشت. دانش وی در علوم مختلف در ترجمه‌ای که وی از تاریخ طبری تحت عنوان تاریخ بلعمی کرده است نمودار است.

در بسیاری از مواقع بلعمی مطالبی را به ترجمه افزوده و یا بخشهایی را اصلاح نموده و البته در این کار شرط امانت را رعایت کرده و ضمن بیان اصل مطالب محمد جریر طبری اصلاحات و یا افزوده‌های خود را نیز مشخص کرده است. دیدگاه وی نسبت به ویژگی‌های انبیا معقولتر از محمد جریر طبری است و تفاسیری که وی برای رخدادهای تاریخی ذکر می‌کند همواره معقول‌تر از تفاسیر طبری است.

ناصر خسرو هنر و گوهر ابوالفضل بلعمی را این چنین وصف کرده است:

بو الفضل بلعمی بتوانی شدن به فضل گر نیستی به نسبت بو الفضل بلعمی

ابو الفضل بلعمی و رودکی

رودکی - پدر شعر فارسی- و ابو الفضل بلعمی به یکدیگر علاقه بسیار داشته‌اند، چنانکه ابو الفضل بلعمی گفته است «در عرب و عجم، رودکی را نظیری نیست». در مقابل رودکی نیز بلعمی بزرگ را مدح بسیار گفته است و صله دریافت می‌کرده است.

گویا این بیت را رودکی در مدح خواجه بلعمی گفته است:

چه فضل میر ابو الفضل بر همه ملکان

چه فضل گوهر و یاقوت بر نبیره پیشیز

و نیز رودکی در قصیده مشهورش در ستایش ابو جعفر بن بانویه گوید:

یک صف میران و بلعمی بنشسته

یک صف حرّان و پیر صالح دهقان

ابوالمؤید بلخی



ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده ایرانی تبار سده ۴ ق در بلخ و دوران سامانیان است. اثر اصلی او شاهنامه بزرگ مؤیدی است (به نثر) که شاهنامه بزرگ، شاهنامه مؤیدی و شاهنامه بوالمؤید نیز خوانده می‌شود. تقریباً تمام آثار وی از میان رفته‌است و اطلاع چندانی پیرامون زندگی وی در دست نیست. تاریخ سیستان اثری به نام کتاب گرشاسپ (گرشاسپنامه) از وی نام می‌برد که احتمالاً جزئی از شاهنامه او بوده‌است. همچنین است اخبار نریمان.

وی نخستین کسی است که داستان یوسف و زلیخا را به نظم کشید. اگرچه از اشعار این منظومه او چیزی باقی نمانده، در مقدمه آن چنین آمده است:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند به هر جای معروف و ننهفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود به دانش همی خویشان را ستود
نخست او بدین در سخن بافته‌ست بگفته‌ست چون بانگ دریافته‌ست

شاهنامه وی کتابی در شرح تاریخ و داستان‌های ایران تاریخی (که بسیار فراتر از مرزهای امروزی ایران است) و شامل بسیاری از روایات و داستان‌های ایرانیان از پهلوانان و پادشاهان است که بعداً در دیگر آثار حماسی، از جمله شاهنامه فردوسی، از آنان سخن گفته شد. قدیم‌ترین کتابی که از این اثر نام برده تاریخ بلعمی است که خود به تاریخ ۳۵۲ ق نوشته شده است.

عجائب‌البلدان اثر دیگر اوست که در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مشهور بوده و در تاریخ سیستان نیز چند بار از آن یاد شده است.

احمد کسروی تبریزی



۸ مهر ۱۲۶۹

تبریز، ایران

۲۰ اسفند ۱۳۲۴

کاخ دادگستری تهران

زادروز

درگذشت

| | |
|-----------------|---|
| علت مرگ | ترور |
| آرامگاه | کنار «چشمه‌آبک» در اطراف امامزاده قاسم شمیران |
| محل زندگی | تبریز، تهران |
| ملیت | ایرانی |
| نام‌های دیگر | سید احمد حکم‌آبادی احمد کسروی |
| شناخته‌شده برای | تاریخ‌نگاری، زبان‌شناسی، پژوهش‌گری و نظریه‌پردازی |
| حزب سیاسی | باهماد آزادگان |
| جنبش | ملی‌گرایی و زدودن خرافات از مذهب |
| مخالفان | بنیادگرایان مذهبی و قوم‌گرایان |
| دین | شیعه در جوانی و سپس یاک‌دینی |
| اتهام‌ها | الحاد، ارتداد و مفسد فی الارض از سوی برخی اسلام‌گرایان شیعه |
| مکتب | یاک‌دینی |
| فرزندان | حمیده نفیسه جلال فرخ‌زاد بهباد مهین خجسته |
| والدین | پدرش «میرقاسم» و مادرش «خدیجه‌خانم» |

سیداحمد حکم‌آبادی (۸ مهر ۱۲۶۹ تبریز - ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ تهران)، که بعدها نام خانوادگی کسروی را برگزید، تاریخ‌نگار، زبان‌شناس، پژوهش‌گر، حقوق‌دان و اندیشمند ایرانی بود. وی استاد ملی‌گرای رشته حقوق در دانشگاه تهران و وکیل دعاوی در تهران بود. احمد کسروی در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ و در سن ۵۷ سالگی، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران به ضرب «گلوله و ۲۷ ضربه چاقو» توسط گروه اسلام‌گرای «فدائیان اسلام»، ترور شد. احمد کسروی در حوزه‌های مختلفی همچون تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، علوم دینی، روزنامه‌نگاری، وکالت، قضاوت و سیاست فعالیت داشت. وی بنیان‌گذار جنبشی سیاسی-اجتماعی با هدف ساختن یک «هویت ایرانی سکولار» در جامعه ایران، موسوم به جنبش «پاک‌دینی» بود که در دوره‌ای از حکومت پهلوی شکل گرفت.

احمد کسروی خواستار مبارزه با «واپس‌ماندگی فکری و علمی» و روشن‌گری در تمامی وجوه زندگانی بود وی از آنچه «اوضاع زندگی، خرافه‌گرایی و آداب اجتماعی» مردم ایران می‌دانست انتقاد داشت، همچنین خواستار «پالایش زبان فارسی» از هر گونه واژه عربی و سرهنویسی در زبان پارسی بود. موضع‌گیری‌های احمد کسروی در برابر کیش‌های رایج و نهادهای مذهبی و اخلاقی و مسلک‌ها و ارزش‌های سنتی و فرهنگی و تاختن او به باورهای دینی و فرهنگی از تشیع و بهائیت گرفته تا شعرهای حافظ و سعدی، از جمله مواردی بود که مخالفت‌های بسیاری را علیه او برانگیخت.

آثار احمد کسروی بالغ بر ۷۰ جلد کتاب به زبان‌های فارسی و عربی است. از مهم‌ترین آثار کسروی می‌توان به دو کتاب تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده‌ساله آذربایجان اشاره کرد که از مهم‌ترین آثار مربوط به تاریخ جنبش مشروطه‌خواهی ایران می‌شوند و تا به امروز مرجع اصلی محققان درباره جنبش مشروطیت ایران بوده است. آذری یا زبان باستان آذربایجان، برای نخستین بار این نظریه را مطرح کرد که زبان تاریخی منطقه آذربایجان قیل از رایج‌شدن زبان ترکی آذربایجانی که مورخان از آن به نام «آذری» یاد کرده‌اند، زبانی از خانواده زبان‌های ایرانی بوده است. این نظریه هنوز مخالفانی دارد.

نام و تبار

در روز چهارشنبه، ۸ مهر ۱۲۶۹ خورشیدی، سید احمد در خانواده‌ای شیعه مذهبی و معتقد در همکوار (حکم‌آباد) تبریز به دنیا آمد. نیاکانش همه ملا و پیش‌نماز بودند. پدرش «میرقاسم» از ملایی کناره گرفته به بازرگانی پرداخته بود. مادرش خدیجه‌خانم زنی بی‌سواد اما روشن‌اندیش از یک خانواده کشاورز بود. خانواده احمد در حکم‌آباد مسجدی به نام پدر بزرگ او به نام «میراحمد» داشته‌اند.

پدرش آرزو داشته تا دارای پسری گردد که جای پدر بزرگش را در مسجد خانوادگی‌شان بگیرد و از این‌رو هر پسری را که از او زاییده می‌شد را به نام پدرش، «میراحمد» می‌نامد، ولی پسرهای او یکی‌یکی پس از زایش می‌میرند تا اینکه «احمد کسروی» زاده می‌شود. او چهارمین پسری بوده که حاجی میرقاسم، میراحمد نام می‌نهد.

در شب سه‌شنبه ۱۱ دی ۱۲۸۱ میرقاسم پدر احمد می‌میرد و احمد که در آن زمان دوازده سال بیشتر نداشت، ناچار می‌شود تا درس را کنار نهد و برای تامین مخارج خانواده به اداره کارگاه قالی‌بافی پدرش بپردازد.

احمد در سال ۱۲۸۹ خورشیدی و در سن ۲۰ سالگی به اصرار و اجبار خانواده به لباس روحانیون شیعه درآمد و بر منبر مسجد آبا و اجدادی‌اش نشست. ولی پس از آن‌که به گناه هواداری از جنبش

مشروطه مورد ناسزاگویی ملایان قرار گرفت و به قول خودش «پی به احوال آخوندهای ریاکار برد» در سال ۱۲۹۱ خورشیدی عبا و عمامه‌اش را کنار گذاشت و از لباس روحانیون خارج شد.

زندگی و فعالیت‌ها

سال‌های آغازین زندگی

کسروی در روز چهارشنبه ۸ مهر سال ۱۲۶۹ خورشیدی (برابر با ۱۴ صفر ۱۳۰۸ قمری) در شهر تبریز زاده شد. خانواده‌اش او را که نخستین پسر خاندانشان بود ارج می‌گذارند. مادرش او را از بازی کردن با دیگر همسالان باز می‌داشت. به گفته خود کسروی از پنج سالگی سر او را برپایه آیین آن زمان می‌تراشیده‌اند که او از این کار بسیار آزاده می‌شده است. وی را از شش سالگی به مکتبی در همکوار فرستادند، آخوند آن مکتب ملا بخشعلی نام داشته و به گفته کسروی از زبان فارسی چیز چندانی نمی‌دانسته و چون دندان نداشته گفتارش به خوبی به گوش نمی‌رسیده است. با این همه کسروی در آموختن در سنجش با همسالانش پیشتاز بوده و بسیاری چیزها را با کوشش خود و یاری خانواده‌اش آموخت. در ۱۲ سالگی پدرش درگذشت و (بعد از دو سال کار قالیبافی) دوباره به مدرسه دینی بازگشت و طبق وصیت پدر آنرا ادامه داد. حاجی میرمحسن آقا که شوهر عمه و قیم خانواده کسروی بود وی را به مدرسه طالبیه فرستاد. در آن مدرسه نخست کسروی در مکتب مردی به نام ملا حسن به درس خواندن پرداخت. کسروی نخستین بار در همین مدرسه طالبیه با شیخ محمد خیابانی که درس هیئت بطلمیوسی می‌گفت آشنا شد.

در ۱۲۸۵ (برابر با ۱۳۲۴ قمری) و همزمان با آغاز این جنبش در تبریز کسروی نخستین بار با نام مشروطه برخورد کرد و به گفته خود از همان آغاز به مشروطه دل بست. در همین هنگام ملای جوانی در همکوار به دامادی میرمحسن آقا -قیم خانواده کسروی- درآمد و میرمحسن هم مسجد نیای کسروی را بدو سپرده بود و کسروی را نیز وادار کرده بود که از او درس آموزد؛ ولی کار آن دو به دشمنی کشیده بود. گرایش کسروی به مشروطه و مخالفت این روحانی و میرمحسن آقا با مشروطه نیز دشمنی ایشان را بیشتر می‌کرد. از این رو کسروی از آموختن از وی دست کشید و در نتیجه قیم خانواده او هم از کسروی رنجید و برخوردش را با او عوض کرد.

در ۱۲۸۷ (برابر با ۱۳۲۶ قمری) محمدعلی شاه قاجار مجلس را به توپ بست. در این هنگام حاجی میرزا حسن مجتهد با گروهی از هماندیشان در دوچی انجمن اسلامی را پدید آوردند و کسروی که در این زمان هنوز طلبه بود بیننده این رخدادها بود. پس از آن چهار ماه تبریز دچار درگیری و خونریزی بود که حاصلش برچیده شدن اسلامیه بود. کسروی که در این زمان هفده ساله بود به ناچار خانه‌نشین شد و به خواندن کتاب پرداخت. در این زمان بیشتر مردمان همکوار و همچنین خانواده کسروی دشمن مشروطه بودند و کسروی که به مشروطه دل بستگی پیدا کرده بود به ناچار دل بستگی خود را پنهان می‌داشت. در این میان رخدادهای تبریز را دنبال می‌کرد تا اینکه تبریز رو به آرامش برداشت و کسروی دوباره به درس خواندن پرداخت. پس از دو سال درس خواندن سرانجام وی به درجه روحانیت رسید.

در تابستان ۱۲۸۹ (۱۳۲۸ قمری) کسروی به بیماری تیفوس دچار شد. بر اثر این بیماری کسروی گرفتار یک ناتوانی پیوسته‌ای شد که همواره با او بود. همچنین مبتلا به کمخونی شده و چشم‌هایش کم سو گردید و به بدگواری (سوء هاضمه) دچار شد.

پس از رهایی از بیماری خویشانش و اهل محل به گفته خودش به زور وی را به مسجد نیایش بردند تا روحانی آنجا شود و برپایه گفته‌های خود کسروی از پیشه روحانیت و به منبر رفتن همواره دچار شرمندگی بود و در اندیشه جستن کاری دیگر. از سوی دیگر روحانی رقیب که داماد قیم او میرمحسن

بود نیز بر ضد کسروی تبلیغ می‌کرد و وی را مشروطه‌چی می‌خواند تا مردم را از گرد او بپراکند. در این زمان کسروی دو برادر کوچکش را به دیستان نجات فرستاد که این کار نیز از دید مردم آن زمان کاری پسندیده نبود چه که برادران او نیز مانند دیگر سیدها دستار به سر نمی‌بستند و شال سبز هم نمی‌پوشیدند. کسروی نیز پوششی نه به مانند دیگر روحانیون برگزیده بود، ریشش را می‌تراشید، کفش پاشنه‌بلند و جوراب ماشین‌باف می‌پوشید، عمامه کوچک به سر می‌گذاشت، شالش را سفت می‌بست و عینک به چشم می‌زد که همه اینها را دلیل فرنگی‌پرستی او می‌شمردند. از این گذشته روضه نمی‌خواند و روضه‌خوانان را نقد می‌کرد و به گفته خود تنها به کارهایی چون خواندن خطبه عقد می‌پرداخت. از این زمان خود اداره خانواده‌اش را به دست گرفت ولی دچار تنگدستی شد. در این هنگام به از برکردن قرآن پرداخت و کوشید تا معنای آیه‌های قرآن را نیز بیاموزد.

آشنایی با دانش‌های روز

کسروی در آن زمان عمامه سیاه به سر داشت، لباده و قبای بلند می‌پوشید و عبای سیاهی بر آن می‌افکند. عمامه کوچک فشرده او بهترین نماینده طلاب تبریزی بود. چهره لاغر، استخوان‌های برجسته، سیمای رنج کشیده و عصبانی و در ضمن مستبد به رای و مصر در عقیده را نشان می‌داد. هنوز عینک نمی‌زد. فارسی را به لهجه مخصوص آذربایجانی، ولی بسیار شمرده حرف می‌زد. در نخستین مکالمه‌ای که با او کردم بر من ثابت شد که مرد بسیار بی‌باکی است و حتی عقاید خاص خود را با بی‌پروایی خاص ادا می‌کند. از این که بر خلاف عرف و بر خلاف عقیده دیگران چیزی بگوید باک نداشت. این اصطلاح معروف درباره وی بسیار بجا بود که «سرش بوی قرمه سبزی می‌دهد.»

سعید نفیسی

در ۱۲۹۰، محمدعلی شاه قاجار به هوای بازپس‌گیری تاج‌وتخت به ایران برگشت و در اینجا و آنجای کشور میان مشروطه‌خواهان و هواخواهان شاه پیشین درگیری و جنگ برخاست، تبریز نیز از آشوب در امان نبود. در این زمان کسروی به گفته خود کمتر از هکماوار بیرون می‌رفت. در تابستان همان سال ستاره دنباله‌دار هالی هم پدیدار شد. کسروی با شور بسیار شب‌ها به بام خانه می‌رفت و این ستاره را می‌نگریست و به گفته خودش این ستاره و کنجکاو برای دانستن رازش بود که کسروی را به دانش‌های روز آن زمان رهنمون شد. روزی یک شماره از ماهنامه عربی مصری المقتطف به دست کسروی افتاد که گفتاری درباره هالی در آن بود. این‌چنین با دانش نوین ستاره‌شناسی آشنا شد و به جستجوی کتاب‌هایی درباره دانش‌های اروپایی چون فیزیک و شیمی پرداخت. درباره ستاره‌شناسی کتاب هیئت طالبوف را یافته و خواند.

کنار گذاشتن پیشه روحانیت

در ۲۹ آذر ۱۲۹۰ روس‌ها با مجاهدان در تبریز درگیر شدند. کسروی اگرچه در هکماوار از درگیری دور بود، ولی این درگیری و پایداری ایرانیان بر او اثرگذار و چون محرم هم آغاز شده بود بر منبر مردمان را می‌شوراند. کسروی به این هم بسنده نکرده و کوشید با چندتنی تفنگ فراهم کرده به جنگجویان بیبوندند؛ ولی جنگ چهار روز بیشتر به درازا نکشید و مجاهدان از شهر بیرون رفتند و روس‌ها بر تبریز چیره شدند و صمد خان از دشمنان دیرین مشروطه را بر شهر گماردند. روحانیون مخالف مشروطه و پیروانشان هم خشونت سختی را به مشروطه خواهان روا داشتند. کسروی نیز ناچار شد با فشار حاجی میر محسن آقا قیم خانواده‌شان در باغ امیر به دیدار صمدخان برود. با این همه برای آن چند روزی که او به منبررفته بود روحانیون تکفیرش کردند و روحانی هم که در هکماوار هم‌اورد او بود او باش را می‌انگیزاند تا به او آسیب بزنند و سرانجام هم مردم اندک‌اندک از گرد منبر او

پراکنده شدند و او اینگونه از روحانی کنارگرفت و به گفته خود زنجیر روحانیت از گردنش برداشته شد.

از این پس کسروی چندی خانه نشین بود و به خواندن کتاب‌های گوناگون می‌پرداخت و با دانش‌های روز آشنا می‌شد و کم‌کم دوستانی هم از میان آزادی‌خواهان یافت. یکی از کتاب‌هایی که به گفته کسروی خواندنش تکانی بر او آورد کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ بود.

پس از ملایی

کسروی از راه مغازه‌ای که از آن کتاب می‌خرید با چند تن از آزادیخواهان آشنا شد که یکی از آنان خیابانی بود که پس از بسته شدن مجلس به قفقاز و از آنجا به تبریز آمده بود و اینچنین میان ایشان دوستی پدید آمد. همچنین با رضا سلطان زاده آشنا شد که این دوستی پایداری بود و تا سال‌های واپسین زندگی کسروی نیز برپا بود.

در این هنگام کسروی با دختر عمه خود - دختر بزرگ خانواده‌شان میرمحسن آقا - پیمان زناشویی بست؛ ولی در این هنگام آزارهایی از روحانیون می‌دید و او را به فرنگی‌پرستی و ناباوری به دین متهم می‌کردند. از سوی دیگر چون کاری نداشت دچار تنگدستی شد، به ناچار به فروش کتاب‌هایش دست زد و البته از دوستان دیرینه پدرش یاری می‌گرفت. به کسروی پیشنهاد شد به جوراب‌بافی بپردازد پس یک ماشین جوراب‌بافی خرید، ولی ماشین ناسالم بود و کسروی آن را پس داد، با این همه فروشنده پیش پرداخت وی را بازنگرداند. ماشین دیگر خرید ولی این یکی هم دچار مشکل شد و او آن را باخت. کسروی که در فراهم آوردن پیشه‌ای ناکام مانده بود و کتاب‌هایش را نیز فروخته بود بسیار افسرده شد. دلبستگی او به سه رشته ریاضی، تاریخ و زبان عربی بود و او زمانش را به آموختن و خواندن این‌ها می‌گذراند. در این زمان برای مجله‌ای به نام العرفان که در صیدا به چاپ می‌رسید گفتاری به عربی نوشت و فرستاد که این نشریه بی کم‌وکاست به چاپ برساند.

مدرسه آمریکایی

در تابستان ۱۲۹۳ (۱۳۳۲ قمری) جنگ جهانی یکم در اروپا آغاز شد. در این زمان عثمانی تا تبریز پیشروی کرد و روسیه را پس زد، ولی چندی نگذشت که شکست خورد و پس نشست. اینچنین آذربایجان میدان جنگ دولت‌های درگیر در جنگ شده بود.

در ۱۲۹۴ (۱۳۳۳ قمری) کسروی در پی دانش‌های نوین خود را نیازمند آموختن زبانی اروپایی دید. نخست کوشید فرانسوی بیاموزد ولی دانست که بی‌آموزگار نمی‌تواند. پس خواست به مدرسه آمریکایی تبریز به نام «موریال اسکول» برود از این‌رو به نزد مستر چسپ مدیر آن مدرسه رفت و خواهش خود بازگفت. چسپ بالا بودن سال کسروی را منعی بر شاگردی او در آن مدرسه دانسته و بدو پیشنهاد کرده بود که در جایگاه آموزگاری بدانجا برود و روزی دو ساعت هم خود به آموختن بپردازد، کسروی هم که از بیکاری رنج می‌برده آن پیشنهاد را می‌پذیرد و به آموزاندن درس عربی به شاگردها پرداخته و خود نیز به آموختن زبان انگلیسی پرداخت.

در همان ماه‌های نخست بود که خودآموزی درباره اسپیرانتو یافت و بدان زبان دلبسته شد. همچنین روشی را برای آموزاندن عربی به شاگردان برگزید. سپس کتابی در بردارنده این متد به نام النجمة الدریة نگاشت که تا چندی در دبیرستان‌های تبریز آموزانده می‌شد. در مدرسه آمریکایی سه تیره مسیحی (ارمنی و آشوری)، مسلمان و گورانی (یا علی الهی) بودند که میان مسیحیان و مسلمانان درگیری بود و کسروی نیز از این درگیری آسوده نماند. برخی از مسئولان مسلمان آنجا نیز با وی دشمنی می‌نمودند. با این همه کسروی چسپ را مرد درستی می‌خواند که از پی‌ورزی دینی به دور بود.

میان سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ کسروی که با تاریخ و باورهای بهایی آشنا بود با مبلغان این دین بحث‌هایی داشت.

در این زمان نیز کسروی به گفته خود از آزار ملایانی که رفتن به مدرسه آمریکایی را برای خواندن درس بابی می‌دانستند آزارها می‌دید.

رفتن به قفقاز

در بازه زمانی بسته‌شدن مدرسه در ۱۱ تیر ۱۲۹۵ (۱ رمضان ۱۳۳۴ قمری) کسروی برای یافتن کاری و نیز به دست آوردن تندرستی (پزشکان برای بهبودی بیشتر بدو پیشنهاد سفر داده بودند) و امی از آشنایان گرفت و با راه‌آهن راهی قفقاز شد. در این سفر کسروی کوشید تا زبان روسی را بیاموزد. به تفلیس رفت و پس از دو روز راهی باکو شد. در باکو کاری نیافت پس سوار کشتی شده به عشق‌آباد رخصسپار شد. آنگاه به مشهد رفت و پس از یکماه از آن راهی که آمده بود به باکو بازگشت و چون دوباره کاری نیافت باز به تفلیس رفت. در تفلیس با آزادی‌خواهانی آشنا شد و همچنین از آن شهر و مردمانش خوشش آمد پس چندی در آن سامان ماندگار شد. در آنجا با گیاه‌شناسی آشنا شد. با این همه کاری در آنجا نیافت. پس در نیمه مهرماه به انگیزه نامه مادرش و فراخوان مستر چسپ مدیر مدرسه به تبریز بازگشت.

رها کردن مدرسه آمریکایی

در بازگشت دشمنی میان مسلمانان و ارمنیان بیشتر شده و کسروی هم برخوردهای لفظی‌ای با آنان داشت تا اینکه یک روز هنگام برون‌شدن از مدرسه چند دانش‌آموز ارمنی وی را دنبال کرده و عیبش را کشیده و برده‌بودند. این کار به اعتصاب مسلمانان در مدرسه انجامید و اگرچه با پا درمیانی مدیر دانش‌آموزان از وی پوزش خواستند ولی کسروی که رنجیده‌بود دیگر به مدرسه نرفت.

پیوستن به دموکرات‌ها و رویدادهای پس از فروپاشی رژیم تزاری روسیه

پس از بیکاری کسروی کتاب النجمة‌الدریه را در زمان آزادی که به دست آورده بود نگاشت که از این کتاب بالاتر یاد شده است. با چاپ این کتاب با اداره فرهنگ آذربایجان آشنایی یافت. در این هنگام سال ۱۲۹۶ (۱۳۳۵ قمری) بود که نیکولای دوم و اسپین تزار روسیه سرنگون شد. این سرنگونی بر روزگار آن زمان ایران و به ویژه تبریز که روس‌ها در آنجا نفوذ داشتند اثرگذار بود. در این میان خیابانی دست به بازگشایی حزب دموکرات در آذربایجان زد. در این هنگام به گفته کسروی برخی از مشروطه‌خواهان که در شش سال گذشته از دیگران آزارهای بسیاری دیده بودند سر به کینه‌جویی برداشتند که کسروی می‌کوشید آن‌ها را آرام نگه‌دارد و به چند تن از دشمنان دیروزش نیز پناه داده‌بود. در این هنگام بود که دبیرستان‌ها باز می‌شد و کسروی را برای آموزش عربی در دبیرستان خواندند. در این هنگام بود که کسروی به دموکرات‌ها پیوست.

در این هنگام در تبریز بیماری وبا پخش شد و کسروی هم دچار این بیماری شد. همچنین تبریز دچار خشکسالی نیز شد. در این شرایط دولت به مردم آرد می‌داد و دموکرات‌ها نیز میانجی پخش آرد میان مردم بودند. کسروی هم در هم‌اوار در این کار به کوشش پرداخت.

همزمان در روسیه کمونیست‌ها بر سر کار آمده‌بودند. در ایران هم آشوب به پا بود، به ویژه در آذربایجان روس‌های در حال پس‌نشینی دست به تاراج و ویرانی شهرهایی چون خوی زدند. در ارومیه و سلماس هم شورش آسوری‌ها خونریزی‌ها پدید آورد. با آمدن زمستان دولت که به بی‌چیزان نان می‌داد خود دچار گرفتاری شد و از جیره ایشان کاست. آنگاه بیماری‌های تیفوس و تیفوئید هم در

تبریز گسترش یافت و کشته‌های بسیاری به‌جای‌گذازد. در این میان یکی از برادران و نیز خواهرزاده کسروی نیز دچار بیماری شدند ولی بهبود یافتند ولی چون مادر کسروی خدیجه خانم به تیفوس دچار شد بهبود نیافت و درگذشت. این رویداد کسروی را آزرده و به گفته خود پس از مرگ پدرش غمبارترین رخداد زندگی‌اش بود.

در ۱۲۹۷ سپاهیان عثمانی به آذربایجان ریختند و جای روس‌ها را گرفتند. اینان به دموکرات‌ها بدبین بودند پس خیابانی و چند تن از یارانش را گرفتند و از تبریز بیرون‌راندند. عثمانی‌ها در تبریز باهمادی را به نام اتحاد اسلام پدیدآوردند که گروهی از تیریزیان و نیز دموکرات‌ها بدان پیوستند ولی کسروی بدان‌ها نپیوست. در این هنگام کسروی که در حکماوار دشمنان چندی داشت بهتر دید که جای زندگی‌اش را عوض‌کند، پس به لیلاوا که در آن زمان یکی از بهترین کوی‌ها تبریز بود کوچید. در این زمان میرزا تقی‌خان نامی از یاران خیابانی به همدستی عثمانیان روزنامه‌ای به زبان ترکی به نام آذربادگان پایه‌ریزی کرده و در آن به تبلیغ پانترکیسم پرداخته‌بود. با این همه چون جنگ جهانی یکم به شکست متحدین انجامیده‌بود در مهرماه همان سال سپاهیان عثمانی تبریز را رهاکردند و رفتند و اتحاد اسلام نیز فروپاشید. پس کسروی و دیگر دموکرات‌ها به بازسازی سازمان خود پرداختند و کسانی را که با عثمانیان همکاری کرده و در گسترش پانترکیسم کوشیده بودند را از حزب راند.

اینان چنین نهادند که از این پس حزب از زبان فارسی بهره‌برد و یکی از آرمان‌های خود را نیز گسترش این زبان در آذربایجان بگذارد. در این میان خیابانی به تبریز برگشت ولی برخی کارهایش از جمله برگرداندن رانده شدگان از حزب و نیز انداختن گناه ترورهای پیشینش در تبریز را بر گردن دیگران، دموکرات‌ها را از او رنجیده‌ساخت. در این میان کسروی هم دلزده‌شده و از حزب پاکشید. با آغاز انتخابات دور چهارم مجلس در ۲۱ تیر ۱۲۹۸ خیابانی دوباره دموکرات‌ها را گردآورد و از کردار پیشینش پوزش خواسته خواهان همبستگی دوباره دموکرات‌ها شد؛ ولی باز هم خودکامگی خیابانی کسروی و دیگران را آزرده‌می‌ساخت. در این هنگام وثوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان بست، ولی خیابانی بر خلاف چشمداشت یارانش خاموشی گزید و بر آن نناخت، این نیز رنجش دموکرات‌ها را افزون ساخت. در همین زمان بود که کسروی به کار در عدلیه پرداخت (۲۴ شهریور ۱۲۹۸).

در همین هنگام کار دو دستگی میان دموکرات‌ها بالا گرفت و هم‌اندیشان کسروی از حزب انشعاب‌دادند و دسته تنقیدیون را پدیدآوردند. در واپسین دیداری که میان کسروی و خیابانی پدیدآمده‌بود این دو به درستی با هم سخن‌گفتند و پس از آن کسروی دیگر با خیابانی دیداری نداشت. اگرچه کسروی در زندگی‌نامه‌اش از آن درستی در برابر مردی که هژده یا هفده سال از او بزرگ‌تر بود ابراز پشیمانی کرده‌است.

خیابانی اندکی پس از آن در روز سه شنبه ۱۷ فروردین ۱۲۹۸ بر دولت شورید. کسروی و یارانش دسته خود را منحل‌کردند ولی خیابانی به تعقیب آنان پرداخته و گروهی از ایشان را آزارانده بود. کسروی هم به ناچار خانه نشین‌شد. پس از چند روز به ناچار به فخرآباد دهی در دو فرسنگی تبریز رفت. پس از دو هفته سرگرد ادموند رئیس اداره سیاسی بریتانیا خواستار دیدار با کسروی شد. کسروی به کنسولخانه بریتانیا در تبریز رفت و با ادموند دیدار کرد.

به گفته کسروی نگرانی انگلستان از گسترش بلشویسم بود چه که میرزا کوچک خان هم با اینان همپیمان شده بود و بریتانیا می‌خواست از مرام خیابانی سردرآورد. ادموند می‌خواست که کسروی را برانگیزاند تا ستیز با خیابانی را پی‌گیرد، ولی کسروی نپذیرفته و بدو شرح داده که نخست دسته ایشان در هم‌آوردی با خیابانی ناتوانند و دوم آنکه چون خیزش او برای آذربایجانست به رویارویی با او تن نخواهد داد. در همین هنگام نیز از نخست وزیری به دسته تنقیدیون تلگراف رمزی‌ای رسیده بود که اگر به نبرد با خیابانی برخیزد دولت به شما یاری خواهد رساند که آن هم پذیرفته نشد. در این هنگام کسروی باز به تبریز بازگشته‌بود ولی خود و دوستانش زیر فشار و تهدید بودند.

چون گروهی از یاران کسروی در بند خیابانی گرفتار آمدند کسروی به ناچار با همسرش از تبریز بیرون رفت، شهرها و دیه‌ها را تنها گذراند تا اینکه در شاهین‌دژ به تب نوبه دچار شد و یک ماه و نیم در آن سامان ماندگار شد. در آنجا مهمان حاجی میرزا آقا بلوری بود. چون در آنجا پزشکی نبود میزبانش به خواهش کسروی وی را روانه تهران کرد.

در تهران کسروی با یارانش که خیابانی ایشان را از تبریز رانده بود دیدار کرد. با اینکه بیماری او را رهانکرده بود به جستجوی کار برخاست. سرانجام برای آموزگاری عربی در دبیرستان ثروت پذیرفته شد. در تهران نشست‌هایی برگزار می‌شد و از کسروی درخواست می‌شد تا به ستیز با خیابانی بپردازد، ولی کسروی از این کار پرهیز می‌نمود. در این میان مخبر السلطنه که والی تازه آذربایجان شده بود از کسروی خواست تا در خواباندن شورش خیابانی همراه او باشد، ولی کسروی نپذیرفت. خیابانی دو هفته پس از آن کشته شد-یا خودکشی کرد- و شورشش فرونشاند شد.

مرگ همسر نخست

در تهران نوشتارهایی درباره نارسیدگی به گور نادرشاه افشار نوشت که این کوشش‌ها به آشنایی او با گروه‌های اسپرانتودان هم انجامید. همچنین نشست‌ها و بحث‌هایی با بهاییان داشت. در این میان به او ریاست عدلیه تبریز را کردند که نپذیرفت. در این میان کسروی هنوز خانواده‌اش را به تهران نیاورده بود و برای این کار پول بسنده‌ای نداشت. در این میان بدو عضویت در استیناف تبریز را پیشنهاد کردند که او پذیرفت. در بهمن به سوی تبریز راه افتاد، برف و بوران او را بیست روز در راه نگاهداشت. در این هنگام آذربایجان چون دیگر جاهای ایران آشفته‌بوده و اسماعیل آقا سمتقو بر ارومیه چیره‌گشته‌بود.

عدلیه نیز آنگونه که کسروی می‌گفت دچار فساد بسیاری بوده‌است. روزنامه ملانصرالدین که در پی شورش قفقاز این زمان در آذربایجان پخش می‌شد نیز به این تباهی به زبان طنز می‌پرداخت. با این همه کسروی سه هفته بیشتر در تبریز نماند چه که سید ضیاءالدین طباطبایی با کودتا دولت را در دست گرفته و او در ۲۳ اسفند دستور به بستن عدلیه داده‌بود. اینچنین کسروی باز بیکار گردیده و با تنگدستی روبه‌رو گشت. در بهار ۱۳۰۰ سید ضیا برافتاد و احمد قوام جای او را گرفت، با این همه عدلیه باز بسته‌ماند. در این زمان بلشویک‌ها در باکو مغازه برادر کسروی را تاراج کرده‌بودند و هنگامی که او به تبریز باز می‌گشت شاهسونها بازمانده دارایش را گرفته و وی را لخت کرده‌بودند. به ناچار کسروی کتاب‌هایش را به برادر وا گذاشت تا کتابخانه‌ای گشوده و بیکار نماند. در این هنگام مخبر السلطنه هم که رابطه خوبی با کسروی داشت حقوق بازمانده کسروی را به وی پرداخت کرد و او قرض‌های خود را پرداخت کرد و تا اندازه‌ای از تنگی رست.

آهنگ رفتن به تهران را داشت که با بیماری همسرش روبه‌رو گشت. در این هنگام وی با گروهی از اندیشمندان به گسترش اسپرانتو در تبریز می‌کوشید. در پایان شهریور همان سال بود که حال همسر کسروی بدتر شد و دست پایش دچار آماس گردید. پزشکان تشخیص دادند که او دچار استسقای زقی شده‌است و باید عمل شود. پس از عمل دو روزی حالش بهتر شد ولی شب دوم به ناگاه درگذشت و اندوهی بزرگ گریبان کسروی را گرفت.

همسر نخست کسروی کوچک‌ترین دختر عمه‌اش بود و کسروی به او دلبستگی‌ای نداشت و تنها با پافشاری خانواده به زناشویی با او تن‌داده‌بود؛ ولی پس از زناشویی به گفته کسروی آن زن با پاکدلی و سادگی‌اش مهر خود را در دل کسروی نشانده بود. او در هنگامی که به عقد کسروی درآمد سیزده‌ساله بود.

در مازندران

پس از به سر آمدن چهل همسرش در ۲۹ شهریور کسروی فرزندان را به برادرش سپرد و دوباره راهی تهران شد. هنگامی که کسروی در راه تهران بود رخداد کشته شدن محمدتقی خان پسیان در خراسان روی داد. در ۲۱ مهر پس از سفری دراز به تهران رسید و پس از چندی استراحت به دیدار وزیر آن زمان عدلیه عمیدالسلطنه رفت ولی در عدلیه جا برای کار او باز نبود. این چنین کسروی باز گرفتار بی‌پولی شد. او در تهران دوباره همسری گزید. سرانجام او را عضو استیناف مازندران کردند.

در ۲۶ آبان کسروی راهی مازندران شد که در آن روزگار تنها راه رفتن به آن سامان بهره‌بری از اسب و استر بود و کسروی هم از چارواداری اسبی کرایه کرد و راهی شد. در این زمان امیرمؤید سوادکوهی در سوادکوه بر دولت شوریده بود و سردار سپه (رضاشاه پهلوی آینده) برای سرکوب او سپاه به آن سامان فرستاده بود و کاروان کسروی در فیروزکوه از پی‌گیری سفر باز داشته شد. پس قزاقها او را با کاروان دیگری روانه کردند ولی چون کاروان از همراهی کسروی خشنود نمی‌بودند کسروی از ایشان جدا شده و پای پیاده به سوی ساری به راه افتاد.

در این سفر بود که کسروی نخستین بار با گوشیهای ایرانی برخورد کرد و از بودن آن‌ها آگاه شد. او با هر سختی‌ای بود سرانجام به ساری رسید و چهار ماه در آنجا ماند و همسرش را نیز بدانجا آورد. او از زندگی در مازندران لذت می‌برد و در آنجا به آموختن زبان مازندرانی و مطالعه پرداخت. در این زمان سمیتقو به مهاباد دست یافته و ژاندارم‌های تسلیم شده آن جا را کشتار کرده بود. از سوی دیگر در مازندران شورش امیرمؤید فرونشسته و وی تسلیم شده بود.

در دماوند

در اسفند از تهران خبر دادند که استیناف مازندران برچیده شده است، به ناچار کسروی راهی تهران شد. در بازگشت به تهران با تیمورتاش دیدار کرد و این زمینه آشنایی آینده تیمورتاش با او شد. پس از چندی از سوی عدلیه او را به دماوند فرستادند تا اختلافات میان کارکنان عدلیه و حکمران آنجا را چاره‌جویی کند. پس از حل اختلاف خواستند که او در دماوند بماند و کسروی نیز پذیرفت. در این زمان کسروی آغاز به نوشتن آذربایجان فی ثمانیة عشر عاماً و فرستادن آن به ماهنامه العرفان را کرد. در مهرماه قانونی گذارده شد که برپایه آن دانش قاضیان را بیامیند، پس کسروی برای آزمون روانه تهران شد و وی بالاترین نمره این آزمون را گرفت. دو ماهی در تهران ماند و این زمان را به پژوهش درباره تاریخ مازندران پرداخت و یادداشت‌هایی به نام تاریخ طبرستان در هفته‌نامه نوبهار نگاشت و پژوهشی درباره نسخه خطی ابن اسفندیار و سنجش آن با نسخه‌های بیرون از کشور کرد که او خود این را سرآغاز نویسندگی خود می‌دانست.

در زنجان

پس از چندی وی را به زنجان -که بر سر کنار گذاشتن رئیس پیشین محکمه آن سامان مشکل داشتند- فرستادند. پس از دو ماه به وی پیشنهاد شد به اراک برود و او پذیرفت، ولی با سر و صدای مردم زنجان که خواستار ماندن او بودند این پیشنهاد پس گرفته شد. در زنجان نوشتن آذربایجان فی ثمانیة عشر عاماً را از گرفت. همچنین به پژوهش درباره رویدادهای در پیوند با جنبش بابیه در زنجان پرداخت که در آینده در نوشتن کتاب بهایگری از آن‌ها یاری گرفت. همچنین اختلاف لهجه زنجان‌ها و آذربایجان‌ها کسروی را برانگیخت تا درباره زبان ترکی و نوشته‌ها و اثرهای این زبان به پژوهش پردازد.

در پایان تابستان ۱۳۰۱ کسروی را برای آزمایش کارمندان عدلیه به قزوین فرستادند. وی با خانواده به قزوین رفت و یک ماه در آنجا ماند و در آنجا آگاهی‌هایی درباره قره‌العین به دست آورد. پس از آن دوباره به زنجان بازگشت. در این میات سفری هم به سلطانیه کرد.

در خوزستان

وی تا آغاز نخست‌وزیری سردار سپه (رضا شاه پهلوی آینده) در آنجا بود. در این زمان معاضدالسلطنه وزیر عدلیه شده بود، وی کسروی را به تهران خواست و بدو پیشنهاد رفتن به خوزستان - که در آن زمان گرفتار شیخ خزعل بود- را داد. کسروی نیز شرط‌هایی برای پذیرش خوزستان به میان گذاشت که چون پذیرفته شد کسروی هم پذیرفت که به خوزستان راهی شود. پیش از رفتن برای نخستین بار بود که با رضاخان سردار سپه دیدار کرد. سردار سپه به کسروی سپرد که عدلیه‌ای برپا کند که از عدلیه انگلیس در آن سوی اروندرود برتری گیرد. کسروی هم به راه افتاد و از راه عراق (بغداد و بصره) خود را به خوزستان رساند.

نخست به خرمشهر رفت، آنگاه در آبادان با خزعل در کشتی ویژه وی دیدار نمود. از آنجا بر جهازی نشست و به اهواز رفت. سپس به دشواری راهی شوشتر شد که آن زمان مرکز خوزستان بود. کسروی از نارسیدگی به این شهر و کوچکی آن دچار شگفتی شد. در آنجا دانست که خزعل در خوزستان تنها بر دزفول و شوشتر و رامهرمز چیرگی ندارد که در آنجاها نیز بیشینه کارمندان دولت را جیره‌خوار خود نموده است. شیخ خزعل آدمکشانی را نیز در دست داشت که برای نمونه سید عبدالله یکی از رؤسای پیشین عدلیه را یکی از این آدمکشان به فرمان او کشته‌بوده است. در این زمان ۲۵۰ سپاهی ایرانی در دژ سلاسل در نزدیکی شوشتر گردآمده بودند که تنها نیروهای دولتی آن زمان خوزستان بودند و شیخ خزعل دولتی جداسر از دولت مرکزی ایران داشت. بریتانیاییز که سود بسیاری از خوزستان می‌برد پشتیبان خزعل بود. در این زمان رضاخان در اندیشه بازگرداندن نفوذ دولت مرکزی بر این بخش از ایران بود.

خزعل و پسرانش در آغاز که دانستند کسروی دانش زبان عربی دارد نخست خشنود شدند، ولی زمانی که کسروی در روزنامه‌های عربی در پاسخ به مستقل خواندن خوزستان گفتاری نوشت و خزعل را گمارده دولت ایران و خوزستان را بخشی از ایران خواند خزعل از او خشمگین شد. کسروی در خوزستان از شوش و دزفول دیدار کرد. همچنین ویرانه‌های چندی‌شاپور را دید. در خوزستان هنگامی که با عرب‌های آن بخش آشنا شد دانست که جز دانش آموختگان ایشان کمتر کسی با عربی فصیح آشناست. همچنین دانست که همه عرب‌ها با شیخ خزعل میانه خوبی ندارند، از آن دسته عرب‌های بنی‌طرف که کسروی با شیخ آنان دیدار کرده بود. در این هنگام که خوزستان دچار بحران بود کسروی پیوسته گزارش‌هایی از چگونگی خوزستان به دفتر نخست‌وزیری می‌فرستاد.

در خوزستان کسروی همچنین به پژوهش درباره گویش‌های آن سامان پرداخت. همچنین به جستجو در تاریخ خوزستان و پیشینه درون شد عرب بدان سامان پرداخت.

در این زمان فشار دولت و به ویژه آرتور میلیسیو در مالیه برای پرداخت مالیات سالیانی که خزعل پرداخت نکرده بود بیشتر شد و خزعل نیز به بسیج نیرو می‌پرداخت. در این زمان برخوردهایی میان کسروی و خزعل هم رخ می‌داد که خزعل را از او خشمگین تر می‌ساخت. در این زمان کسروی دوستی‌ای هم با باتمایوف کنسول شوروی در اهواز پیدا کرد.

پس از چندی کار دشوارتر شد. خزعل هواداران خود را در شوشتر مسلح ساخت و گروهی از کارمندان دولت هم به خزعل پیوستند. در این میان سپاهیان غله و خواربار را از انبار عدلیه به دژ سلاسل بردند. پس از چندی کسروی و همراهانش در اندیشه برونشد از خوزستان افتادند، ولی چون همه راه‌ها بسته شده بود کسروی سفری به مسجد سلیمان کرد تا ببیند از آن راه می‌شود از خوزستان بیرون رفت یا نه. در مسجد سلیمان وی از تشکلیان شرکت نفت دیدار کرد ولی چون دید که سران آنجا نیز همبسته با خزعلند دانست که این هم راه گریزی نیست.

در این میان کسروی از توطئه‌ای که خزعل و پسرانش برای کشتن او چیده بودند آگاه شد و دانست که کینه آنان از او بسیار ژرف است. از دیگر سو در این زمان در رامهرمز و هندیجان درگیری بالاگرفته بود و این رویداد شوشتر را هم بی‌اثر نگذاشت و گاه خانه برخی کارمندان دولت را تاراج کرده یا آنان را به بندمی‌کشیدند. در ۱۰ آذر همان سال در شوشتر درگیری آغاز شد و هواداران خزعل کوشیدند تا بردژ سلاسل دست‌یابند ولی شکست خوردند و کنترل شهر به دست هواداران دولت افتاد. از دیگر سو دانسته شد که نیروهای دولت بردژ فول دست‌یافته‌اند.

اندکی پس از آن دسته‌های ارتش هم به شوشتر رسید و جشن باشکوهی به پاس این پیروزی در شهر برگزار شد. کسروی هم در این زمان درباره خوزستان و شیخ خزعل مقاله‌ای نوشت که در حبل‌المتین به چاپ رسید. چندی پس از آن چون رضا خان سردار سپه به بندر دیلم رسید، خزعل از او امان خواست و اینچنین جنگ پایان پذیرفت.

در این میان رضاخان از اهواز و شوشتر دیدار کرد و در شوشتر هم مهمانی‌ای فراهم ساخت، ولی کسروی چون شنیده بود که در گزارش بدو ارجی چندانی بر کارهای عدلیه نگذاشته‌اند به مهمانی رضاخان نرفت. چندی پس از آن کسروی عدلیه را به اهواز برد، ولی در آنجا با حکمران نظامی شهر که خود دادگاهی نظامی گشوده بود دچار مشکل شد. ایشان کوشیدند تا عدلیه را به شوشتر برگردانند، ولی کسروی با اینکه از مرکز هم پیغام رسیده بود که به شوشتر بازگردید سرپیچیده و بر ماندن در اهواز پافشاری کرده بود. در این زمان با نام مستعار خداداد نوشتارهایی را در حبل‌المتین یکی درباره چگونگی رفتار سپاهیان با مردمان خوزستان نوشت.

همچنین چون در آن زمان زمزمه پادشاهی سردار سپه می‌رفت، کسروی گفتاری درباره ارج‌نهادن رضا خان مشروطه را نوشت که حبل‌المتین به چاپ رساند. چندی پس از آن که فشار حکومت نظامی بالا گرفت کسروی به ناچار در نوروز ۱۳۰۴ با خانواده به عراق سفر کرد و پس از بیست روز گردش در آنجا به اهواز بازگشت. سپس به شوشتر که عدلیه را به آنجا بازگردانده بودند برگشت و اوضاع آنجا را نیز آشفته دید. در این زمان به سفارش روزنامه عربی الاقوات العراقية به نوشتن درباره اسیرانتو پرداخت.

در این زمان چون با حکمران نظامی شوشتر هم اختلاف یافت، از تهران خواهان بازگشت او شدند و او در اردیبهشت همان سال باز از راه عراق به تهران بازگشت. در تهران سردار سپه او را به حضور پذیرفت و اختلاف‌هایی که داشت به دادگاهی نمودن کسروی می‌انجامید با پا درمیانی چندنتی از سیاستمداران از میان رفت.

رویدادهای پس از ۱۳۰۴ و آغاز نامداری کسروی

پس از خوزستان کسروی چندی در تهران بیکار ماند، در این زمان به نگارش آذری یا زبان باستانی آذربایجان پرداخت و آن را به چاپ رساند و این زمانی بود که کشاکش یانتزکیسم به تازگی رونقی گرفته بود. این کتاب سبب نام‌آوری کسروی در میان انجمن‌های دانشی زمان گردید. در این زمان شرق شناس روس چایگین با کسروی دیدار کرد و دنيسن راس آن را به انگلیسی برگرداند. از این پس کسروی در چندین انجمن پژوهشی انگلیسی و آمریکایی عضو شد. در همین هنگام تاریخ پانصد ساله خوزستان را نیز به پایان رساند. همچنین پژوهشی درباره سید نبودن صفویان نمود و میوه‌اش را در روزنامه آینده نوشت که در آن زمان سر و صدای بسیاری به پا کرد. همچنین به پژوهش درباره گویش‌های گوناگون ایرانی پرداخت.

در همین هنگام (۱۳۰۴) هم بود که دودمان قاجار برچیده شد و دودمان پهلوی جای آن را گرفت.

از ۱۳۰۵ کسروی بازرس عدلیه شد ولی تنها در جایگاه داور یک بار به قم رفت زیرا که در این زمان علی اکبر داور وزیر عدلیه شد و عدلیه پیشین را برچید. پس کسروی باز زمانی بی‌کار شد و در این زمان باز به خواندن و پژوهش پرداخت و این بار پیشینه شیر و خورشید را پژوهید. در فروردین ۱۳۰۶ کلاسی برای آموزاندن زبان پهلوی به آموزگاری هرتسفلد در تهران برگذار شد که کسروی یکی از شاگردان آنجا بود. در این زمان داور او را برای کار در عدلیه تازه خواست و از او خواست تا عبا و عمامه را کنار بگذارد که کسروی همان زمان این پوشش را کنار گذاشت و پوشش رواج‌دار آنروز را برگزید. از این پس او مدعی‌العموم تهران شد. در این زمان میانه داور و کسروی به هم خورد.

چندی پس از آن کسروی به ماموریت‌هایی در خراسان از سرگذراند، مرکز می‌خواست او را در خراسان نگهدارد که کسروی بی‌اجازه مرکز به تهران بازگشت و این کار داور را خشمگین ساخت. پس کسروی درخواست کناره‌گیری از عدلیه را نمود و به وکالت پرداخت. در این زمان تیمورتاش که پشتیبان کسروی بود به وی پیشنهاد کرد که به حزب ایران نو بپیوندد که کسروی نپذیرفت. در این زمان قانون پوشش یکپارچه داده‌شد و کسروی از نخستین کسانی بود که به پیشواز این قانون رفته و کلاه پهلوی برسرگذازد. در این زمان از کسی به نام بارون هیراپت زبان ارمنی را در دو سال آموخت. در همان زمان به کارنامه اردشیر بابکان پرداخت.

در پاییز ۱۳۰۷ کسروی دوباره به قضاوت و اینبار در دادگاه جنایی پرداخت. چندی پس از آن تیمورتاش به کسروی پیشنهاد کرد که زیر پشتیبانی وی از وزارت فرهنگ مقرری‌ای دریافت‌دارد و به جای آن به پژوهش درباره تاریخ و زبان بیشتر پردازد؛ ولی داور برونشد کسروی را از عدلیه نپذیرفت و با افزایش جایگاه او وی را به ریاست محاکم گمارد. در این زمان کسروی به نگارش شهریاران گمنام پرداخت. چندی پس از آن هم کسروی برای داورى به اراک سفری کرد.

در زمستان ۱۳۰۸ کسروی باز سفری کاری به غرب ایران داشت. در این سفر در همدان بود که کسروی با عارف قزوینی آشنا شد و دوستی دیرپایی با وی یافت. داستان این آشنایی چنین بود که چون عارف در تبعید بود و از دید مالی دچار مشکل، کسروی به همراهانش پیشنهاد کرد تا پولی را برای یاری بدو گردآورند. عارف چون این را شنیده بود برآشفته و به کسروی گلایه کرده‌بود. کسروی که از بلندطبعی او خشنود شده‌بود به دوستی استواری با او پرداخت و تا عارف قزوینی زنده‌بود این دوستی بیشتر از راه نامه‌نگاری پایدار بود. همچنین کسروی در این سفر به گردآوردن نام روستاها و دیه‌های ایران -که از پیشتر بدان دست‌یازیده‌بود- پرداخت.

بیرون آمدن از عدلیه

از ۱۳۰۹ اختلاف کسروی با سران عدلیه بالاتر گرفت و داور از او رنجش بسیار پیدا کرد. پس از چندی کسروی در دادگاهی که یک سویش دربار بوده حکمی علیه دربار داده و اینچنین آشوبی پدیدآمده و نتیجه‌اش بیرون رفتن کسروی از عدلیه و پرداختن دوباره به وکالت بود. در زمستان ۱۳۱۱ کسروی به سفارش یکی از نمایندگان نامه‌ای به رضاشاه نوشته و در آن به عدلیه‌ای که داور برپا کرده‌بود سخت تاخته‌بود. گزارش این کار که به داور رسید رنجش از کسروی بیشتر شد.

کوشش‌های اجتماعی

1. احمد کسروی در کتابی با عنوان در پاسخ بد خواهان، پیرامون گیاه‌خواری به بحث می‌پردازد و دلایل خود را باز می‌گوید. وی به جای استفاده از واژه «گیاه‌خواری» از لفظ «گوشت‌نخواری» بهره می‌برد.

2. احمد کسروی ۱ دی‌ماه را روز بهروز نامید و خواستار آن شد تا در این روز در مجلس جشنی آن دسته از کتاب‌هایی که به نظر او بیهوده و زیان‌مند بودند به آتش کشیده شود.

اصلاحات دینی

اولین مقاله همایون که در اکتبر ۱۹۳۴ منتشر شد و یکی از نویسندگان رکگوی آن احمد کسروی بود. او در اولین مقاله نوشت که مذهب باید بر پایه زندگی همگان پایه ریزی شود و باید با آنتیسم (الحاد) به عنوان یکی از بزرگترین خطاها در دنیا مبارزه شود و همزمان باید با عقاید خرافاتی و آموزش نادرست مذهبی که همواره نمونه‌هایی از اعمال ضد مذهبی هستند مبارزه شود.

کسروی نقدهای آتشینش را به آنچه که اعمال خرافاتی باور داشت که بر اسلام تاثیر گذاشته است، در جلد اول آئین در ۱۹۳۲ شروع کرد. در آئین کسروی، به عنوان روشنفکری ظاهر می‌شود که سوالی درباره «نقش مناسب مذهب در تحولات سریع جهان» دارد. او زمانی در آئین می‌نوشت که اروپای سکولار تحت احاطه آشفتگی سیاسی و اقتصادی، بی هیچ چشم انداز روشن قرار داشت.

سخن ماندگار

حسن امین به نقل از یکی از حاضرین در جلسات احمد کسروی، می‌نویسد:

ما یک حکومت به آخوندها بدهکاریم. یعنی باید قدرت سیاسی به دست روحانیون بیفتند تا بعد ملت ایران دیگر دل از شعائر خرافه آمیز در قالب تشیع صفوی برکند.

تاریخ مشروطه ایران و نقش رضا خان

احمد کسروی در باب نقش رضا خان در جنبش مشروطه می‌نویسد:

...تفنگ‌ها و فشنگ‌هایی که مظفر الدین شاه در چهل سال پیش در آخرین سفر خود به اروپا به کارخانه‌های فرانسه سفارش داده بود، این زمان به تهران می‌رسید و محمد علی میرزا به سپاهیان بخشیده، به سر تبریز می‌فرستاد. تفنگ‌های «لوبل» که در تبریز به نام «سه تیر» شناخته گردید آخرین بیرون داده‌ی کارخانه‌های فرانسه می‌بود و قشنگ‌ترین تفنگ‌ها به شمار می‌رفت... از آن سوی، دسته‌های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) می‌داشتند که آن‌ها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر به کار می‌رفت. از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می‌بود که سپس به پادشاهی رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت....

کسروی در همان کتاب در برگ ۸۵۵ در باب شرکت رضا خان در پیکار با مشروطه خواهان و آزادی خواهان تبریز می‌نویسد:

گویا در همان روزها بود که عین الدوله یک دسته از قزاق را با یک شصت تیر به سرکردگی رضا خان سواد کوهی (رضا شاه پهلوی) به قرا ملک فرستاده، دکتری (پزشکی) نیز همراه آنان گردانید...

نشریه پیمان

مجله پیمان به مدیریت احمد کسروی از اول آذر ماه ۱۳۱۲ منتشر شد. مطالب آن گوناگون بود و پیرامون مسائل اجتماعی، فرهنگی، علمی، تاریخ و زبان مقالاتی به قلم کسروی و دیگر همگامان وی منتشر می‌شد. در ابتدا این مجله هر یازده روز یکبار منتشر می‌شد اما پس از سال اول به ماهنامه تبدیل شد و تا خرداد ۱۳۲۱ منظمًا انتشار یافت. کسروی پس از توقف انتشار مجله پیمان،

از سوم بهمن ماه ۱۳۲۱ دست به انتشار روزنامه پرچم زد. کسروی در « پیمان » سال یکم شماره‌ی سوم، اول دی ماه ۱۳۱۲، برگ پنجم در مقاله‌ی ای با فرنام « اسلام و ایران » می نویسد:

پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند در برابر آن جنگیدند و چون شناختند در راه آن جنگیدند.

از شگفتیهای زمان ماست که کسانی از ایرانیان با اسلام دشمنی می‌کنند و آنرا خوار میدانند. اینان اگر هواداری از زردشت دارند بدانند که میانه‌ی زردشت و محمد دو تیرگی نیست. آنان هر دو فرستاده‌ی یک خدایند و هر دو به رهنمایی مردم برخاسته‌اند. چیزیکه هست دین زردشت زمان خود را بسر داده و از میان رفته، پس از آن هم عیسی پیغمبر ناصری برخاسته و زمان دین او نیز بیابان رسیده بود که پیغمبر اسلام فرستاده شده است.

این کسان باید بدانند که اسلام هزار و سیصد سال بیشتر دین پدران ما بوده که در سایه‌ی آن با هر گونه خوشی زیسته‌اند و هر یکی از ایشان هنگام مرگ یگانه‌مایه‌ی دلداری و یگانه‌توشه‌ی آن سفر سهمناکش کلمه‌ی « لااله الاالله و محمد رسول الله » بوده است.

بدانند که سیزده قرن تاریخ ایران جز تاریخ اسلام نیست و هزارها بلکه میلیونها ایرانیان خون خود را در راه رونق اسلام ریخته و بلندی نام اسلام را خونبهای خود دانسته و در دقیقه‌های واپسین عمر خود بدین خونبها خرسندی داده و با دل شادمان و آرام جان سپارده است.

آن زمانی که دولت نیرومند بوزانت (روم شرقی) به یشتیانی دین مسیح، دینی که زمان آن سیری شده بود برخاسته با اسلام سخت دشمنی مینمود و هر سال در تابستان در سرحد روم بازار کارزار و ستیز گرم میشد سالانه هزاران و ده هزاران ایرانی از اینسو آنسو دسته بسته و بر گرد درفش اسلام گرد آمده کالای یربهای جان بکف بدان بازار جانبازی می‌شتافتند و کشتن و کشته شدن دریغ نمی‌داشتند.

این خود مایه‌ی سرفرازی ایرانیان است که با آنکه در آغاز کار با اسلام دشمنی کرده و با تازیان آن هنگامه‌ها را بر پا نموده و آن خونریزیها را نمودند سپس چون بحقیقت آن دین پاک آشنا گردیدند بآن گرویده در راه ترویج آن جان دریغ نساختند.

کسانی اگر می‌پندارند که ایرانیان از ترس جان مسلمان شدند نادانی خود را نشان میدهند. تاریخ بهترین گواه است که ایستادگی و مردانگی بیش از آن نمیشد که مردم این سرزمین در برابر تازیان نشان دادند و تنها نیروی خدایی اسلام بود که آن کوششها و مردانگیها را بی نتیجه گذاشت. پس از آن هم که تازیان بایران درآمدند ایرانیان تا میتوانستند دشمنی با اسلام مینمودند کسی هم آنان را ناگزیر از مسلمانی نمیکرد. چیزیکه هست کم کم مردم بچگونگی آن دین خدایی پی برده باو گرویدند و از روی باور آنرا بپذیرفتند و چنانکه گفتیم در راه آن بجانفشانی برخاستند.

با اینحال چگونه کسانی اسلام را خوار داشته بنکوهش آن زبان باز میکنند. اگر دستاویز اینان وطنخواهی است من میپرسم مگر پدران و پیشینیان ما وطنخواه نبودند؟ اگر بگویند: نه! زهی نادانی ایشان!

کسروی در شماره هشتم مجله پیمان (سال یکم) می نویسد:

...آنانکه می‌گویند ایرانیان اسلام را بزور شمشیر پذیرفتند راه خطا می‌یابند. آنانکه می‌پندارند ایرانیان چون بشمشیر با اسلام برنیامدند از راه دین سازی و نیرنگبازی رخنه بر بنیاد آن دین انداختند نادانی خود را نشان می‌دهند...

محاکمه سرباس مختاری و پزشک احمدی

از محاکمات جنجالی و پرسروصدای پس از سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ و کناره گیری رضا شاه از سلطنت، محاکمات سرباس مختاری و پزشکی احمدی و دیگران را باید شمرد. احمد کسروی، وکیل تسخیری پزشکی احمدی و مختاری بود. وی جریان محاکمه را روزانه، در روزنامه خود پرچم منتشر می کرد.

ما نیک می دانیم که چون رضاشاه بروی کار آمد اصول دیکتاتوری را پیش گرفت و بسیاری از قانونها را از میان برد. نخست قانون انتخابات را از میان برد که نمایندگان را خود دولت برمیگزید. سپس قوانین دایر به بازداشت و زندان را از میان برد که شاه هر که را میخواست دستور بازداشت و زندان میداد. همچنین قانونهای بسیار دیگری را بی اثر گردانید و ما می دانیم که انبوه مردم در برابر او بخاموشی گراییدند و اعتراض نمودند بلکه با او همراهی نشان دادند و همدستی دریغ نگفتند، وزیران این رفتار را کردند. نمایندگان دارالشورا این رفتار را نمودند. ادارات به این کار شرکت کردند. روزنامه ها به آن خشنودی نشان دادند. اینها چیزهایی ست که ما فراموش نکرده ایم و باین زودی نخواهیم کرد.

...با اینحال پوشیده نمی دارم که آن شاه بدی هایی نیز داشت و یکی از آنها از میان بردن مشروطه بود. در زمان آن شاه مشروطه از میان رفت و قوانین از کار افتاد و چایلوسی و پستی میان مردم رواج گرفت و این گناه کوچکی نبود. لیکن در اینجا هم باید گفت مبتکر این کار او نبود. اینرا دیگران از پیش آغاز کرده بودند و آن شاه تکمیل گردانید. کوشش به از میان بردن مشروطه از سال ۱۳۳۰ (قمری) با دست کابینه آغاز شد و همه وزیران در آن باره هم عقیده و همدست بودند و رضاشاه نیز آنها را با سیاست خود موافق یافته از ایشان پیروی کرد و ما دیدیم که در همین زمینه صدها کسان دیگری با او شریک و همکار بودند.

فهرست آثار منتشرشده

آثار تاریخی کسروی توسط دیگر دانش پژوهان به رسمیت شناخته شده است. ولادمیر مینورسکی در مورد کسروی می گوید:

کسروی روح تاریخ نگار راستگو را داراست. او در جزئیات دقیق و در ارائه شفاف است

کتابها

آذری یا زبان باستان آذربایجان

به گفته یارشاطر، احمد کسروی نخستین دانشمندی بود که این زبان را موضوع بحث و تحقیق قرار داد و اثر او در این باب هنوز استفاده می شود وقتی پان ترکها ادعا کردند که از آنجا که مردم آذربایجان به ترکی سخن می گویند، زبان بومی مردم آذربایجان ترکی بوده است، کسروی تحقیقات گسترده ای از منابع فارسی و عربی و حتی منابع تاریخی یونانی استفاده کرد. او نتیجه گرفت که مردم آذربایجان اصالتاً به زبان ایرانی به نام آذری سخن می گفتند که بعد از هجوم ترکها، زبان ترکی مورد استفاده قرار گرفت ولی هنوز ردپایی از زبان آذری در آن مناطق به جا مانده است. زبان آذری گاهی به جای زبان ترکی مورد استفاده مردم آذربایجان اطلاق می شود، اشتباهی که حتی در ویرایش جدید (دوم) دانشنامه اسلام صورت گرفته است

کسروی بعد از بازگشتش به تهران اولین کتابش را به نام آذری (زبان باستان آذربایجان) نوشت و نشان داد که آذری که در بیشتر کتابهای تاریخ قرون وسطی (medieval)، مخصوصاً کتب تاریخ اولیه اسلامی آورده شده، نام زبان باستانی آذربایجان است که با زبان ایرانی مربوط است و از نسل زبان

مادی است که ربطی به زبان ترکی ندارد. کتاب مورد پذیرش جهانی پژو و هشگران قرار گرفت. نشر این اثر نیز تأییدی بود بر رابطه ناگسیختنی ایرانیان ترک‌زبان با ایران. بررسی رابطه زبان‌شناسی ایرانیان باستان، به همان اندازه که نمایش شادی همه ایرانیان از هویت یکسانشان ارزش داشت، برای ادعای وحدت زبانی آنان در آینده مهم بود.

حافظ چه می‌گوید؟

کسروی حافظ را قافیه‌سازی می‌داند که گاه برای رعایت قافیه ناچار به سرودن عبارات بی‌معنی می‌شد. او عقیده دارد که حافظ بر اثر مطالعه اندیشه‌های مکاتب متضاد، خردش در میان آنها سرگردان و آشفته شده و چون به هیچ کدام پایبند نگردیده سخنان پریشان و متضاد گفته و در باطن به همه چیز بی‌عقیده شده و از این‌رو به خراباتی‌گری، که با بی‌عقیدتی سازگار است، روی آورده است و چون خراباتیان جهان و کار جهان را بیهوده می‌دانند، توصیه می‌کنند که غم و اندوه گذشته و آینده را نخورید و اگر خوشی به خودی خود دست نداد با شراب آن را به دست آورید و این علت باده‌نوشی‌های حافظ است. کسروی همچنین حافظ را مسبب برخی بدآموزیها، مانند شراب‌خواری، بیکاری و بی‌دردی، جبرگرایی و خردستیزی، زبان‌درازی نسبت به خدا و امرد بازی، می‌داند. وی شرق‌شناسانی را که حافظ را ستایش کرده‌اند، متهم می‌کند که بدخواه شرق هستند و دوست دارند که همه شرقیان مانند حافظ عمر را در کنج خرابات تلف کنند و همه دارایی مملکت خود را به آزمندان اروپا و امریکا بازگذارند و در این میان گروهی از ایرانیان دانسته یا نادانسته در ستایش حافظ با آنها هم‌داستان می‌شوند. وی محمدعلی فروغی و محمد قزوینی و قاسم غنی را از جمله کسانی می‌داند که فریب شرق‌شناسان اروپایی را خورده‌اند.

کسروی علاوه بر مبارزه قلمی با حافظ، اقداماتی هم در جهت نابود کردن نسخه‌های دیوان او داشت. از برنامه‌های وی و پیروانش این بود که دیوان حافظ، را جمع کنند و بسوزانند.

کتاب «حافظ چه می‌گوید؟» کسروی، توسط لوید ریجن به زبان انگلیسی برگردانیده و در صفحات ۱۶۰ تا ۱۹۰ کتاب «نقد صوفیسم، احمد کسروی و عقیده موروئی ایرانیان اهل تصوف»

(به انگلیسی: Sufi Castigator: Ahmad Kasravi and the Iranian Mystical Tradition) منتشر گردید.

سایر کتاب‌ها

- آذربایجان فی ثمانیة عشر عاما
- آیین
- افسران ما
- از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟
- انگیزسیون در ایران (ناتمام)
- انقلاب چیست؟
- الدرّة الثمینة (دستور زبان عربی)
- النجمة الدرّیة (دستور زبان عربی)
- التشیع و الشیعة
- الطریقة
- امروز چاره چیست؟
- امروز چه باید کرد؟

- بخوانند و داوری کنند یا شیعیگری
- بهایگری
- بدر الشریعة
- پاکخویی
- پرسش و پاسخ
- پندارها
- پیدایش آمریکا
- پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا
- پیام من به شرق
- تاریخ مشروطه ایران
- تاریخ هجدهساله آذربایجان
- تاریخ پانصد ساله خوزستان
- تاریخچه چپق و غلیان
- تاریخچه شیر و خورشید
- تاریخ مشعشعیان
- تیشه‌های سیاست
- چرا از عدلیه بیرون آمدم (درباره زندگی خودش)
- چند تاریخچه
- چهل مقاله
- حاجی‌های انباردار چه دینی دارند؟
- خدا با ماست
- خواهران و دختران ما
- در پیرامون اسلام
- در پیرامون شهریگری یا تمدن
- در پیرامون ادبیات
- در پیرامون جانوران
- در پیرامون خرد
- در پیرامون روان
- در پیرامون رمان
- در پیرامون شعر و شاعری
- در پیرامون فلسفه
- در پاسخ حقیقت‌گو
- در پاسخ بدخواهان
- دین و جهان
- دین و دانش
- دین و سیاست
- دادگاه
- دفاعیات
- دولت به ما پاسخ دهد

- در راه سیاست
- زندگانی من (درباره زندگی خودش)
- ده سال در عدلیه (درباره زندگی خودش)
- راه رستگاری
- زبان پاک
- زبان فارسی و راه رسا و تواناگردانیدن آن
- سیزدهم مرداد
- سرنوشت ایران چه خواهد بود؟
- سخنرانی کسروی در انجمن ادبی
- شهریاران گمنام (در سه بخش)
- شیخ صفی و تبارش
- صوفیگری
- فرهنگ چیست؟
- فرهنگ است یا نیرنگ؟
- فرهنگ پیمان
- قانون دادگری
- قهوه السورات
- قیام شیخ محمد خیابانی
- کار، پیشه و پول
- کارنامه اردشیر بابکان
- کافنامه
- کتاب پلوتارخ
- گفت و شنید
- ما چه می‌خواهیم؟
- ما از فرهنگ چه می‌خواهیم؟
- ما و همسایگان
- مشروطه بهترین شکل حکومت
- مردم یهود (ناتمام)
- نیک و بد
- نام‌های شهرها و دیه‌های ایران
- ورجاوند بنیاد
- یکم آذر ۲۲
- یکم دیماه ۲۲
- یکم آذر ۲۳
- یکم دیماه ۲۳
- یکم دیماه و داستانش
- یک دین و یک درفش
- کاروند کسروی، مجموعه مقاله‌ها و رساله‌های احمد کسروی، به‌کوشش شیجی ذکا

- ماهنامه بیمان (هشت سال و نیم یا هفت دوره سالانه نشر شد)
- روزنامه پرچم (یک سال نشر شد)
- پرچم هفتگی (۷ شماره)
- پرچم نیمه‌ماهه (۱۲ شماره)

نظرات و مخالفت‌ها



پرچم باهماد آزادگان که ترسیمی از خورشیدی طلایی بر زمینه آبی بود، در پشت احمد کسروی بر روی دیوار افراشته شده‌است.

کسروی انتقادات سنگینی به اعتقادات شیعه، تصوف، و بهائیت وارد کرد. وی کتاب‌هایی با نام‌های شیعیگری صوفیگری و بهائیگری چاپ کرد و از این باورها انتقاد کرد. همچنین با چاپ کتاب ورجاوند بنیاد تلاش کرد روش مذهب‌گونه‌ای را رواج دهد که آن را پاک‌دینی می‌نامید.

کسروی به شعر و شاعران نیز تاخت و از جمله حافظ را «شاعرک یاوه‌گوی مفتخوار» و سعدی را «مرد ناپاک» خواند. کسروی و پیروانش در ۱ دی هر سال جشن کتاب‌سوزی برگزار می‌کنند و کتاب‌هایی را که مضر تشخیص می‌دهند (از جمله دیوان حافظ، رمانها، کتاب‌های دعا، و کتاب‌های بهائیان) می‌سوزانند.

از نقاط قوت کسروی، کارهای تاریخی اش بود. به طور مثال تاریخ مشروطه ایران کتابی است نوشته احمد کسروی به سال ۱۳۱۹ خورشیدی. این نوشته برجسته‌ترین سند نوشته شده درباره رویداد مشروطه و چند و چون آن می‌باشد و حتی در زمانی که نوشته‌های کسروی ممنوع و اندیشه‌اش باطل شمرده می‌شود این نوشتار همچنان آبشخور و گواه پژوهش‌های تاریخی است.

به نوشته پرواند آبراهامیان، احمد کسروی در مقالات متعددی در آینده و در آثار فراوان خود درباره زبانها، قبایل، مذاهب و نام جاییهای ایران، به مساله وحدت ملی توجه داشت. او نخستین اثر مهم خود، آذری یا زبان باستان آذربایجان را متعاقب قیام خیابانی نوشت تا ثابت کند که آذری، زبان اصیل آریایی زادگاه وی را یورشهای ترکان از بین برده است. او نتیجه می‌گرفت که گویش ترکی فعلی که از خارج تحمیل شده است، اکنون باید جای خود را به فارسی، زبان رسمی کشور بدهد؛ کاوه بیات به مقاله کسروی در نشریه پرچم به دیدگاه دیگر او اشاره می‌کند:

... راجع به زبان هم خودتان بهتر می‌دانید، غریزه فطری و عادت از عواملی است که تغییر آن خیلی مشکل است، وقتی که پدر و مادر و برادر من از طفولیت با من ترکی حرف زده و می‌زنند، چگونه می‌شود من این زبان را دوست نداشته و اظهار نفرت کنم؟.. اگر مقصود این بود که برای آسانی کار درسها در سالهای نخست دبستانهای آذربایجان به ترکی باشد ما به آن دخالت نمی‌کردیم زیرا راه حل بحث آن بود که زحمت تدریس با زبانی که از دو زبانی در میانه آذربایجان و دیگر جاهای ایران پدید می‌آید سنجیده شود و به هر حال این اهمیت را که ما به آن دخالت کنیم نداشت. ولی همه می‌دانند که موضوع زبان در آذربایجان معنی‌های دیگری را دارد و همیشه مقاصد دیگری در پشت سر این عنوان می‌باشد.

کسروی در دومین کتاب مهم خود تاریخ پانصد ساله خوزستان می‌کوشید پیامدهای زیانبار و کشمکشهای قبیله‌ای و مذهبی را در نواحی جنوب غربی نشان دهد. او در اثر یادمانی خود تاریخ مشروطه ایران، ریشه پیشرفت نیافتگی ایران و بیشتر کشورهای خاور را پراکندگی در میان توده‌ها دانست، و گفت چند تیرگی که از دوگانگیهای قبیله‌ای و زبانی بر می‌خیزد، یکی از بدترین بیماریهایی هست که گریبان ایران را گرفته است.

وضعیت مالی

احمد کسروی همه در آمد خود را پس از مخارج بسیار محدود زندگی‌اش، صرف کارهای علمی می‌کرد. او که همواره اجاره‌نشین بود و خانه شخصی نداشت، زمانی در آخر خیابان شاهپور در منزلی اجاره‌ای می‌نشست؛ پشت در خانه‌اش تابلویی داشت: «سیداحمد کسروی وکیل پایه یک دادگستری». وقتی گروهی از اسلام‌گرایان «در خیابان او را زدند و پیراهنش پاره و خونی شد، یکی از یاران او را برای گرفتن یک پیراهن به خانه‌اش فرستادند و هنگامی که همسر او به در آمد، گفت: او تنها یک پیرهن دارد و هنگامی که کتیف شود شب آن را می‌شوید و صبح دوباره می‌پوشد».



«سخنان ما بسیار ریشه‌دار است و هیچ‌گاه با طیانچه از میان نخواهد رفت.»
احمد کسروی



فردوسی بزرگ سی سال
زحمت کشید تا زبان
پارسی را زنده نگهدارد اما
مردمان امروز در آرامگاه
او فاتحه عربی می‌خوانند.

- احمد کسروی -



به فراخور ۸ مهر، زادروز احمد کسروی تبریزی

کسروی درباره‌ی شیخ صفی و تبارش
تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان می‌نویسد:

پیش از صفوی شیخ شاعر ترک‌گویی در آذربایجان پیدا نشد و
همگی مردم که ماد و آریایی‌تبار بودند، به زبان "پهلوی آذری"
گفتگو می‌کردند که همانند فارسی، لری و کردی بود.



**هیچگاه درک نکردم چرا
کافری که مریض میشود
دچار عذاب الهی شده
و مسلمانی که مریض شود
دچار آزمون الهی!!!
جهل نرمترین بالشی است
که انسان میتواند سر خود
را بگذارد و بخوابد.**

زنده یاد احمد کسروی



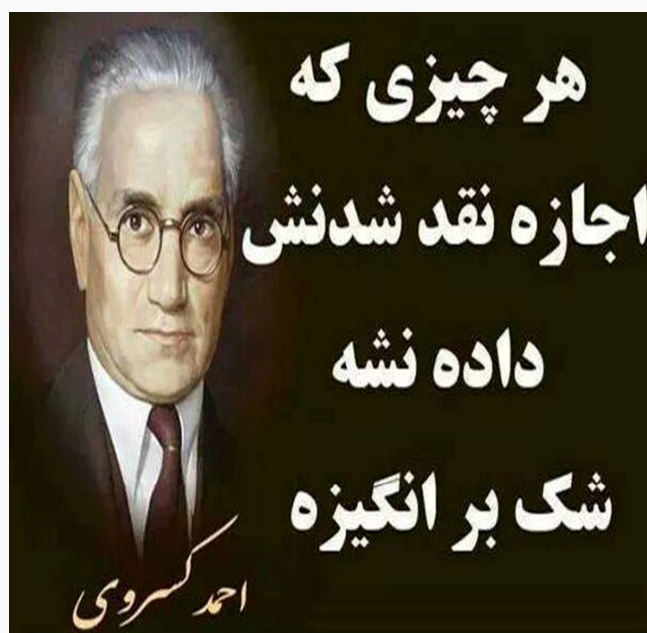
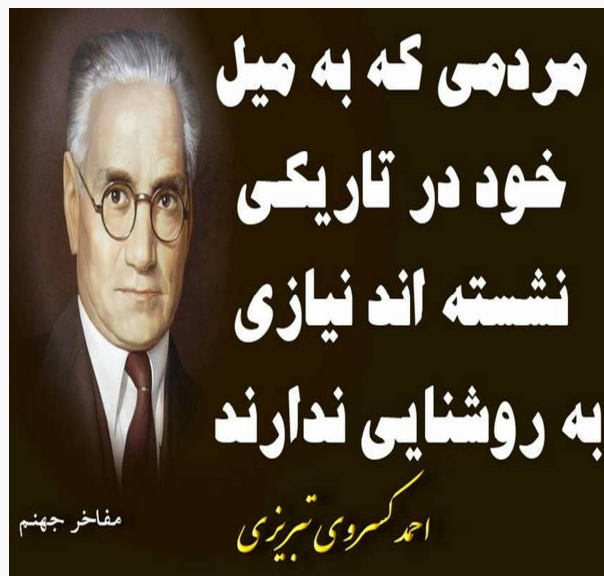
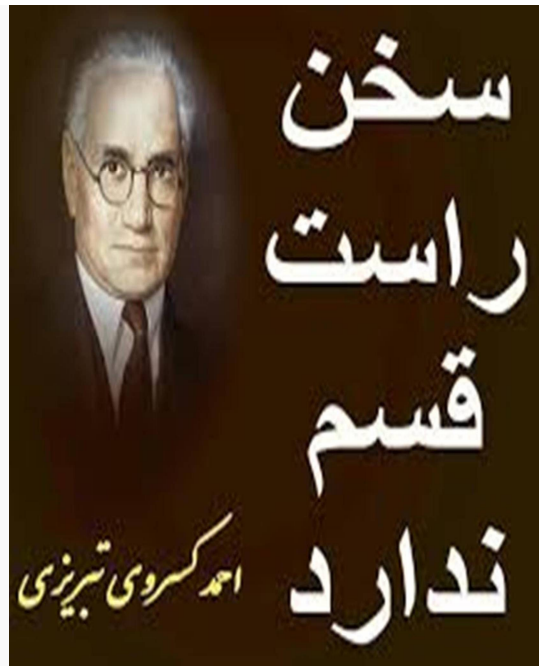
امروز چشمه اسلام تیره و گِل آلود است و باورهای اسلامی با صدگونه نادانی و گمراهی درهم آمیخته و مسلمانان، گذشته از سُستی باورهاشان از هم پراکنده و پریشان اند، و این است با همه بیسی شماره شان به هیچ کاری توانا نمی باشند و در زیر دست دیگران زندگی می کنند

...

برگرفته از کتاب در پیرامون اسلام از زنده یاد احمد کسروی



زینهار ای ایرانیان،
نشینید و منتظر حوادث نباشید...
زینهار تکانی بخود دهید
و بچاره پردازید!
نگوید چاره ای نیست.
اگر غرض ها را کنار گزارید
و عقل و فهم را راهنمای خود سازید راه چاره باز است.
زنده یاد «احمد کسروی» **دین من عقل من است**



ترور کسروی

اشغال ایران توسط متحدین (سپتامبر ۱۹۴۱) و تبعید اجباری رضاشاه پهلوی (پادشاهی از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱)، ناخواسته سبب یک سری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی محدود گردید، که سبب آزادی انتشار کتاب‌های و نشریات و تشکیل فعالیت‌های سازمان‌یافته سیاسی، مذهبی و اجتماعی‌ای گردید که پیش از آن ممنوع بود. این سبب شکوفایی نشریات اسلام‌گرا در سرتاسر ایران گردید. موج فعالیت‌های اسلام‌گرایان و افزایش خطابه‌های ملایان در مسجدها با توسعه نقد‌های تند و تیز کسروی بر ارزش‌ها و مبانی شیعی‌گری همزمان گردید.

از اواخر ۱۹۴۱ تا میانه سال ۱۹۴۵ میلادی کسروی برخی از تندترین آثارش را در زمینه نکوهش روحانیت و مبانی شیعی‌گری، صوفی‌گری و بهایی‌گری به رشته تحریر درآورد. او تجسم بازنگری در مذهب رسمی و فرهنگ و هم‌اورد موج جنبش اسلامی گردید. افکار کسروی را از میان هفده کتاب و رساله و همچنین مقاله‌های متعددش در روزنامه پرچم می‌توان شناخت، او بر این باور بود که رنسانس اسلام سیاسی و کوشش برای برقراری قوانین شریعت در ضدیت با ارزش‌های مدرن و نهادهای برآمده بر انقلاب مشروطه‌ای که خود کسروی در جوانی همراه آن بود- می‌باشد.

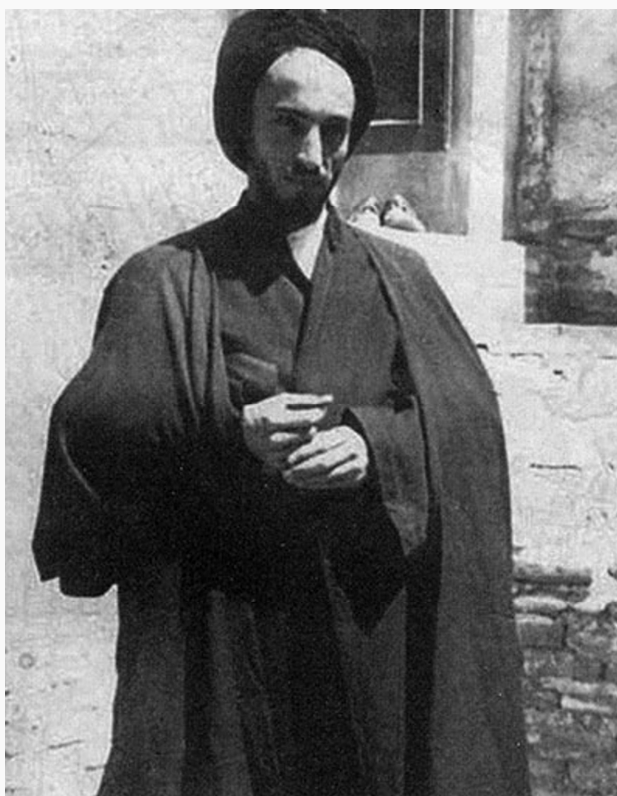
نمونه‌های زیادی از درگیری بین توده‌های مسلمانان متعصب و طرفداران کسروی در تبریز و رشت و دیگر شهرها توسط پرچم گزارش و ثبت شد. تا بهار ۱۹۴۵ هیچ اتفاقی نسبت به جان کسروی نیفتاد این وظیفه به خطیب و طلبه‌ای ناشناخته به نام نواب صفوی رقم خورد. به محض اینکه نواب در بهار ۱۹۴۵ از نجف آمد، نواب صفوی قبل از اقدام به سوقصد نافرجام به کسروی یک بار حین جلسات مباحثه اش با او روبرو شده بود. در ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ (۲۹ فروردین ۱۳۲۴) او و دستیارش خورشیدی به کسروی در میدان حشمت الدوله تهران حمله کردند. ضاربین از چاقو و اسلحه‌ای استفاده کرده بودند که با اعانه آیت‌الله حاج شیخ محمد حسن طالقانی، امام مسجد سیف الدوله تهران خریداری شده بود. کسروی به شدت زخمی شد و به بیمارستان منتقل شد. ضاربین او برای مدت کوتاهی بازداشت شدند و با وثیقه‌ای که تاجران ثروتمند بازار تامین کرده بودند، آزاد شدند.

کسروی در طی جلسه دادگاه در کاخ دادگستری ترور شد. در ساعت‌های اولیه روز ۱۱ مارس ۱۹۴۶ (۲۰ اسفند ۱۳۲۴)، گروه فدائیان اسلام به رهبری برادران امامی به جلسه دادگاه وارد شدند و کسروی و منشی‌اش، سید محمدتقی حدادپور را با استفاده از چاقو و اسلحه وحشیانه کشتند. گفته شده که روز، زمان و مکان جلسه دادگاه جز اطلاعات عمومی نبوده‌است، توسط بازپرس به فدائیان درز کرده‌است. بعضی از ضاربین هرگز متهم نشدند، آنهایی که دستگیر شدند - از جمله برادران امامی - ادعا نمودند که عمل دفاع از خود را انجام داده‌اند و کسروی را متهم کردند که اول دست به اسلحه شده و درگیری را شروع نمود. آیت‌الله العظمی حسین قمی - دومین مرجع عالی رتبه - از نجف به نخست وزیر احمد قوام تلگرافی زد و خواستار آزادی سریع ضاربین شد و نگرانی خودش را از عدم تقدیر دولت از شجاعت ضاربین کسروی بیان کرد. ضاربین تحت فشار علما و رهبران مذهبی و بازاریان با نفوذ، بعد از محاکمه کوتاهی، آزاد شدند.

اگرچه بعضی از تاریخ‌پژوهان معتقدند که فدائیان اسلام با فتوای آیت‌الله عبدالحسین امینی عمل کردند، ولی هیچ فتوا یا ادعای مربوط به آن ظاهر نگشت. آیت‌الله قمی گفت که هیچ فتوایی لازم نیست و کار فدائیان اسلام برابر با اعمال ضروری دین (فروع دین) همچون نماز و روزه‌است. جسد قربانیان، که پوشیده از زخم‌های عمیقی بوده‌است، بدون کالبدشکافی در غروب همان روز ترور، توسط بستگان کسروی به گورستان ظهیرالدوله در شمیران - نزدیک تهران - منتقل شد. سرپرست صوفی قبرستان از دادن اجازه برای دفن آنها به خاطر افکار و اعمال ضد صوفیانه کسروی خودداری کرد. سپس جنازه‌ها برای دفن به محوطه تپه پایکوه امامزاده صالح - که آبک نامیده شده - برده شد.



اجساد سلاخی شده احمد کسروی و منشی اش حدادپور که بوسیله گروه فدائیان اسلام در داخل کاخ دادگستری ترور شدند.



نواب صفوی از همکاران قاتلان احمد کسروی



ایستگاهی نام گذاری شده به نام نواب صفوی در تهران !!!؟؟

مراسم خاکسپاری احمد کسروی و حدادپور





اعدام نواب صفوی

احمد نجم‌الدین کبری

| شیخ نجم‌الدین کبری | |
|--------------------|--------------------------------------|
| نام | احمد بن عمر بن محمد خیوقی خوارزمی |
| کنیه | ابوالجناب |
| القاب | نجم‌الدین و طامه‌الکبری |
| معروف به | شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ ولی تراش |
| زمینه فعالیت | عرفان و تصوف |
| | قرن ششم و هفتم هجری |
| زادروز | ۵۴۰ هجری قمری |
| زادگاه | زیر آباد جوین |
| مقتول | ۶۱۸ هجری قمری |
| محل فوت | - |

ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد خیوقی خوارزمی کنیه ابوالجناب و ملقب به نجم‌الدین و طامه‌الکبری و مشهور به شیخ ولی تراش از صوفیان سده ششم و هفتم قمری است. نجم‌الدین در سال ۵۴۰ ق/۱۱۴۵ م در شهر خیوه در ولایت خوارزم بدنیا آمد. او بعد از فراگیری مقدمات علوم در آنجا، سال‌های بسیار به مسافرت پرداخت و نزد استادان زیادی علوم رسمی و متداول؛ به ویژه حدیث را فرا گرفت و از مشایخ متعددی در طریقت بهره‌مند گردید. از استادان مهم وی یکی شیخ اسماعیل قصری (م. ۵۸۹) است که نزد وی به ریاضت و سلوک پرداخت و از او اجازه ارشاد گرفت و به خوارزم بازگشت. «

شاگردان و خلفای شیخ نجم‌الدین کبری از قبیل، شیخ فریدالدین عطار، باباکمال جندی، شیخ رضی‌الدین علی لالا، شیخ سعدالدین محمد حموی، شیخ نجم‌الدین رازی، مجدالدین بغدادی و بهاء ولد از اعظم طریقه کبرویه و بزرگان دیگر همه از شاگردان و مریدان این شیخ می‌باشند. نجم‌الدین در طول مدت عمر ۱۲ نفر را به مریدی پذیرفت که همگی از جمله مشایخ و اولیا شدند.

شیخ نجم‌الدین در ۱۲۲۱ میلادی در حمله مغول به خوارزم به قتل رسیده و در منطقه تاریخی «کهنه اورگنج» در استان «داش اغوز» در شمال ترکمنستان مرقد وی موجود است و یکی از مهم‌ترین محل زیارت زائران محلی و خارجی ترکمنستان به‌شمار می‌آید.

مرقد نجم‌الدین کبری و شاگردان نزدیک او در سده ۱۴ میلادی بنیان‌گذاری شده و معماران آن دوران مهارت خود را در تزئین منحصر به فرد سنگ قبر نجم‌الدین کبری به کار برده بودند. آرامگاهی منسوب به شیخ نجم‌الدین کبری در ایران و در شهرستان جوین، روستای زیر آباد نیز وجود دارد.

تألیفات

«از شیخ نجم‌الدین کبری تعداد مختصری تألیف برجای مانده است. آثار مهم وی در موضوعاتی است که بیشتر به تجزیه و تحلیل تجربه شهودی می‌پردازد؛ او در این آثار در مورد معانی مختلف خیال و شهود و مراتب تجلی شهود (Luminous Epiphany) - که برای عارف متجلی می‌شود، درجات

مختلف تصوّر (concept) و خواطر که توّجه سالک إلى الله را جلب می‌کند، طبیعت و ارتباط لطائف انسان ب، (Subtle Centers) بحث کرده‌است. از مهم‌ترین تألیفات شیخ نجم الدین کبری می‌توان به:

- **فوائح الجمال و فوائح الجلال** (تصحیح با یک مقدمه جامع در مورد زندگی و آثار نویسنده توسط فریتس مایر، ویسبادن، ۱۹۵۷) ۴ است.
 - **الاصول العشرة**
 - **رساله الخائف الهائم من لومه اللائم** (تصحیح ماریان موله همراه با رسائل کوچکتر دیگر تحت عنوان 1-78, [1963], iv, in *Annales Islamologiques* (Cario), iv, [1963], 1-78): در این رساله امور دهگانه ای، به عنوان شروط اساسی و مهم در رهایی سالک از وساوس شیطانی معرفی شده‌است.
 - **آداب الصوفیه**
 - **السائر الحائر الواجد الی السائر الواحد الماجد**^[۴]
- علاوه بر این رسائل کوتاه، کبری تفسیری عرفانی بر قرآن را آغاز نمود که نتوانست آن را کامل کند اما این کار، پس از مرگش ابتدا توسط مریدش **نجم الدین رازی** و سپس توسط یکی دیگر از مشایخ تصوّف یعنی **علاءالدوله سمنانی** ادامه یافت. (نک به: **هانری کرین**، *En Islam iranien*, Paris 1972, iii, 175-276 n.90; Suleyman Ates, *I?ari tefsir okulu*, Ankara 1974. 139-60).



ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی

زادروز
اواخر قرن چهارم
۳۹۰ هجری قمری

توس

درگذشت
۴۶۵ هجری قمری

تبریز

آرامگاه
مقبره الشعراي تبريز آذربایجان-ایران

| | |
|----------------|--|
| محل زندگی | توس، تیریز |
| ملیت | ایرانی |
| نام‌های دیگر | اسدی طوسی |
| پیشه | شاعر، نویسنده فرهنگ نویس |
| سال‌های فعالیت | قرن پنجم هجری قمری |
| نهاد | مبتکر فن مناظره |
| سبک | خراسانی، حماسی |
| لقب | اسدی طوسی |
| دوره | غزنویان، سلجوقیان |
| آثار | گرشاسب‌نامه فرهنگ لغات یا لغت فرس مناظرات مغ و مسلمان |

ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی شاعر ایرانی قرن پنجم هجری و سراینده اثر حماسی گرشاسب‌نامه است. وی در سال ۴۶۵ هجری در گذشت. مقبره وی در تیریز است.

اسدی از چند جهت دیگر هم در تاریخ ادبیات ایران حائز اهمیت است: کهن‌ترین دستنویس فارسی که به دست آمده است به خط اسدی طوسی است. علاوه بر این وی نخستین واژه‌نامه فارسی را (بنا بر آنچه امروز ما رسیده است) به نام لغت فرس تدوین کرد.

اسدی به داستان‌سرایی گرائیده و به نظم داستان‌هایی که از بسیاری جهات به شاهنامه فردوسی نزدیک است، پرداخته است. شعرهای اسدی به واسطه تناسب و حسن استعمال، جلوه خاصی یافته و به تشبیه و مجازهای تازه و صنایع لفظی و معنوی مشحون است. اسدی طوسی از علمای لغت بوده و در این فن استاد بوده و بسیاری از دیوان‌های گذشتگان را به دقت و ژرف‌نگری خوانده و لغات کمیاب را به دست آورده و گاهی همان کلمات را در اشعار خود به کار برده و بدین سبب در گرشاسب‌نامه بسیاری از لغات فارسی که حتی در اشعار قرن پنجم و ششم هم کمتر استعمال شده است، دیده می‌شود. آوردن این لغات اگرچه نظر به حفظ زبان، شایسته تحسین و یکی از دلایل برتری این منظومه است اما تا حدی به فصاحت و رواج آن آسیب رسانده است. بهترین گواه، آن است که شاهنامه فردوسی که چندین برابر منظومه اسدی است از این کلمات کمتر دارد، با این‌که عنایت فردوسی به نگهداری زبان بیشتر بوده است.

گرشاسپ‌نامه

موضوع این کتاب، داستان پهلوانی است به نام گرشاسپ که برحسب روایات پدر نریمان، نیای رستم بوده و در هند و دیگر سرزمین‌ها رزم‌ها کرده و نام‌آور شده است. این کتاب در تاریخ ۴۵۸ هجری قمری یعنی ۵۸ سال پس از اختتام شاهنامه فردوسی به انجام رسیده است. گرشاسپ‌نامه از روی گرشاسپ‌نامه‌ای که ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده قرن چهارم به نثر آورده است، اقتباس شده و ظاهراً جزو داستان‌های شاهنامه ابومنصوری هم بوده است. گرشاسپ‌نامه منظوم با اصل داستان اختلاف چندانی ندارد و اسدی تغییری در آن اعمال ننموده است.

فرهنگ لغات یا لغت فرس

اسدی در تألیف این کتاب خدمتی در خور ستایش به زبان فارسی کرده و علاوه بر ضبط و تعریف واژگان، به ذکر نام و شعرهای پیش‌گامان مانند ابوشکور بلخی، شهید بلخی و رودکی نیز پرداخته است. واژه‌نامه اسدی به جهت دقت و صحت تفسیر، بهترین واژه‌نامه و نیز قدیمی‌ترین فرهنگ موجود در زبان فارسی است.

آثار

صاحب مجمع‌الفصحا چهار قصیده مناظره را به نام اسدی توسی مشتمل بر مناظره آسمان و زمین - مناظره شب و روز - مناظره مغ و مسلمان - مناظره نیزه و کمان، ضبط کرده است. گرشاسپ‌نامه و لغت فرس از آثار بزرگ این شاعر دانشمند است. در زیر، چند بیت از گرشاسپ‌نامه به نام «در وصف دختر کورنگ‌شاه و آمدن جمشید نزد وی» درج می‌شود:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| جم اندیشه از دل فراموش کرد | سه جام می از دست او نوش کرد |
| ز دادار پس یادکردن گرفت | به آهستگی رأی خوردن گرفت |
| به جم گفت: می دوست داری مگر | که چیزی جز از می نخواهی دگر؟ |
| جمش گفت: دشمن ندارمش نیز | شکبید دلم گر نیابمش نیز |
| به اندازه به، هرکه او می‌خورد | که چون خورد افزون، بکاهد خرد |
| عروسی است می، شادی آیین او | که باید خرد داد کابین او |
| ز دل برکشد می، تف درد و تاب | چنان چون بخار زمین، آفتاب |
| دل تیره را روشنایی می است | که را کوفت می، مومیایی می است |
| به رادی کشد زفت، بدمرد را | کند سرخ رخساره زرد را |
| به خاموش، چیره‌زبانی دهد | به فرتوت، زور جوانی دهد |
| خورش را گوارش، می افزون کند | ز دل درد و انده بیرون کند |

خورش نه بر میهمان، گونه گون مگویش از این کم خور و زان فزون
اگرچه بود میزبان خوش‌زبان پزشکی نه نغز آید از میزبان

جهانگیرخان صور اسرافیل



| | |
|-----------|---|
| زاده | ۱۲۹۲ قمری شیراز، |
| درگذشت | ۲ تیر ۱۲۸۷ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تهران، |
| آرامگاه | بیمارستان لقمان در تهران |
| محل زندگی | تهران |
| پیشه | روزنامه‌نگار |
| عنوان | صور اسرافیل |

| | |
|------|-------|
| دوره | قاجار |
| مذهب | ازلی |

میرزا جهانگیرخان معروف به جهانگیرخان شیرازی یا جهانگیرخان صور اسرافیل روزنامه‌نگار دوره مشروطیت ایران بود که پس از توپ بستن مجلس دستگیر شد و در باغشاه در مقابل محمدعلی‌شاه قاجار به قتل رسید.

کودکی و نوجوانی

میرزا جهانگیر خان شیرازی پسر آقا رجب‌علی، مدیر روزنامه «صور اسرافیل» به خاطر نام روزنامه‌اش به صور اسرافیل ملقب گردید. در سال ۱۲۹۲ قمری در شیراز متولد شد. در اوان کودکی پدرش آقا رجب‌علی در گذشت و عمه وی سرپرستی او را برعهده گرفت. پنج ساله بود که با عمه و جده خود به تهران آمد. چهارده ساله بود که به شیراز بازگشت و در آنجا به تحصیل پرداخت. مقدمات ادبیات و منطق و ریاضی را نزد استادان زمان فرا گرفت و به سال ۱۳۱۱ قمری به تهران رفت و در دارالفنون و دیگر مدارس عالیّه تهران به تحصیل علوم و فنون جدید پرداخت. در این هنگام بود که نهضت مشروطه‌خواهی آغاز شده بود.

دوران مشروطه



میرزا قاسم خان تبریزی

| نام | شاهان قاجار دوره پادشاهی |
|---------------|--------------------------|
| آقامحمد خان | ۱۱۶۱-۱۱۷۵ |
| فتحعلی شاه | ۱۱۷۶-۱۲۱۳ |
| محمدشاه | ۱۲۱۳-۱۲۲۶ |
| ناصرالدین شاه | ۱۲۲۶-۱۲۷۵ |
| مظفرالدین شاه | ۱۲۷۵-۱۲۸۵ |
| محمدعلی شاه | ۱۲۸۵-۱۲۸۸ |
| احمدشاه | ۱۲۸۸-۱۳۰۴ |

میرزا جهانگیر خان در دوران مشروطه در انجمنهای سری (انجمن باغ میکده) و مجامع ایرانیان راه یافت. او با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و همکاری میرزا علی‌اکبر خان قزوینی (دهخدا) روزنامه‌ای به نام صور اسرافیل چاپ کرد. روزنامه صور اسرافیل با مشکلاتی روبرو شد؛ از آن میان این که چندین بار نویسنده آن را تکفیر کردند و چند بار دفتر روزنامه‌اش را ویران کردند.

نام میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل به همراه سید جمال الدین واعظ، ملک‌المتکلمین و سید محمدرضا مساوات در فهرست هشت نفری بود که محمدعلی شاه پیش از به توپ بستن مجلس، درخواست تبعید آن‌ها را از ایران کرده بود، که با ایستادگی مجلس روبرو شد. پس از به توپ بستن مجلس به همراه گروهی دیگر از مشروطه‌خواهان دستگیر شد و به دستور محمدعلی‌شاه در روز چهارشنبه ۲ تیر/۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ به همراه ملک‌المتکلمین و قاضی ارداقی در باغ‌شاه پس از شکنجه در برابر محمدعلی شاه کشته شد. عمه زاده او، اسدالله خان جهانگیر نیز در روز به توپ بستن مجلس پس از دلاوری‌های بسیار کشته شد.

ادعای «واجب القتل»

به روایت ملکزاده از دهخدا، یکبار که در صور اسرافیل مقاله‌تندی ضد روحانیون نوشته شده بود، «جمعی از آخوندهای مفسده‌جو»، طباطبایی را ضد نویسندگان مقاله به خشم می‌آورند با این ادعا که «مندرجات مقاله صور اسرافیل برخلاف موازین شرع مبین و توهین به اسلام است». تا آنجا که طباطبایی خشمگین به بهبهانی می‌گوید: «آقا شما مقاله صور اسرافیل را خوانده‌اید؟ بهبهانی با خونسردی جواب می‌دهد: بلی. طباطبایی با عصبانیت می‌گوید: نویسندگان این مقاله کافرند و به اسلام توهین کرده‌اند و واجب‌القتل‌اند». محمدعلی شاه که از این ماجرا مطلع می‌شود، برای ایجاد نفاق بین مشروطه‌خواهان، عده‌ای سوار را به دفتر مجله می‌فرستد به بهانه دفاع از نویسندگان. میرزا جهانگیرخان و دهخدا به آن‌ها پاسخ می‌دهند که «ما مشروطه‌خواه و مطیع قانون هستیم و هر تصمیمی را که مجلس شورای ملی بگیرد و لو حکم به قتل ما باشد با کمال میل استقبال می‌کنیم» و به این ترتیب سواران شاه را مرخص می‌کنند. خبر که به طباطبایی می‌رسد «چنان متأسف می‌شود که مدتی گریه می‌کند»

روزنامه خاطرات عین السلطنه

این میرزا جهانگیر شیرازی یکی از آن لامذهب‌ها است، لاشی محض. تا به حال دو بار روزنامه اش توقیف، سه مرتبه محاکمه شده. این توقیف و محاکمه هم مثل چوب خوردن و تبعید کردن‌های سابق باعث ترقی او شده...؛ بالاخره موقوف یا توقیف ابدی خواهد شد. یا از مذهب بد می‌نویسد یا از علما یا از شاه و محترمین... اول کاری که روزنامه‌ها کردند بعد از هزار و سیصد سال، دنبال مذهب افتاده و می‌خواهند مذهب تازه برای ما درست کنند. مثل اینکه همه چیز درست شده، فقط این یک کار ناقص مانده‌است!

چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاولی، صبح به اتفاق حاجی افخم‌الدوله باغ شاه رفتیم. لدی‌الورد مسموع شد که ملک‌المتکلمین بهشتی و میرزا جهانگیر مدیر صور اسرافیل را طناب انداختند. آن یکی واصل به جهنم، دیگری هم پی او انتظار نفخ صور را باید بکشد. این است سزا و جزای کسی که از خدا گرفته تا تمام انبیا و رسل را بد بگوید و هزارها بیت در کهنه‌پرستی و دین و مذهب و تربت حضرت سیدالشهدا مضمون و ناسزا کتابت کند. خدا منتقم حقیقی است و دست‌بردار نیست. برای سی و دو عدد روزنامه خودش را به کشتن داد. اما ملک پولی جمع کرد، افسوس که لذتی از آن نبرد. این دو نفر اگرچه بایی ازلی بودند؛ اما عقیده بیشتر مردم در لامذهبی آنهاست... خداوند، همه را از سوء اعمال خود حفظ فرماید...

عضویت در انجمن آذربایجان و کمیته انقلاب ملی

آنچه مسلم است عضو فعال انجمن آذربایجان و از این‌ها بالاتر یکی از اعضای «حوزه مخفی اجتماعيون عاميون تهران» بوده‌است که وابسته به فرقه اجتماعيون عاميون مسلمان‌های قفقاز است و با فرقه اجتماعيون عاميون روسیه نیز ارتباط دارد.

میرزا جهانگیرخان در فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک خود با حیدر عمو اوغلی ارتباط نزدیک دارد و از سازمان دهندگان فعال و آگاه است. هنگامی که محمد علی شاه برای آخرین بار سرکوبی مشروطیت

را تدارک می‌بیند عده‌ای از اعضای فرقه اجتماع‌یون عامیون برای مقابله با او و بسیج مردم «کمیتة انقلاب ملی» را تشکیل می‌دهند که در حقیقت مرکز تصمیم‌گیری سازمان‌های مشروطه خواه به حساب می‌آید و میرزا جهانگیر خان یکی از اعضای اصلی آن است...

جوانی ست پاکباز و برای دفع شر استبداد، گاه اندیشه‌هایی بی‌سابقه به خاطرش خطور می‌کند... میرزا جهانگیر خان به این خیال افتاد که برای راندن امیر بهادر از دربار ایران، یکی از شب‌ها به‌طوری‌که او را نبینند به خانه امیر بهادر برود و خودش را بکشد و تصور می‌کرد قتل او را منسوب به امیر بهادر خواهند کرد و ملت امیر بهادر را قاتل او خواهد دانست و به ناچار محمد علی شاه مجبور خواهد شد یا او را تسلیم محاکمه کند یا به خارج فرارش دهد؛ ولی ملک المتکلمین و سید جمال الدین به قصد جهانگیر خان پی بردند و با هزار دلیل و برهان او را از این کار بازداشتند...

یادبود

دهخدا شعر معروف «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» خود را به یاد او سرود. در آخرین شماره دوره دوم صور اسرافیل (۱۵ صفر ۱۳۲۷ - دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۲۸۷ خورشیدی) از دهخدا شعری در رثاء و بیاد رفیق و همسنگر قدیمی اش به چاپ رسید. دهخدا می‌گوید:

شبی مرحوم میرزا جهانگیر خان را به خواب دیدم. در جامه سپید (که عادتاً در تهران دربرداشت) و به من گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد؟». من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید: «چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای؟» و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: یاد آر ز شمع مرده یاد آر! در این حال بیدار شدم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسمط ذیل را ساختم و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر به آن افزودم...

آخرین نامه جهانگیر خان

بخشی از نامه‌ای که میرزا جهانگیر خان به عمه خود نوشت:

عقیده مرا به خوبی می‌دانید که دل‌بستگی به زندگانی و عمر نداشتنم و همیشه مرگ با شرف و افتخار را از زندگی بد، بهتر می‌دانستم، زیرا همواره شنیده‌اید که می‌گفتم مکررات خواب و خوراک اهمیتی ندارد و از این تکرار، آدم حساس، خسته و کسل می‌شود.

امروز سعادت و اقبال فرزندان ایران، بسته به تکمیل معنی مشروطیت است، ولی فرزند «ام‌الخاقان» (لقب مادر محمد علی شاه، دختر میرزا تقی خان امیرکبیر) که ننگ تاج و تخت چند هزار ساله ایران است، برای استقلال کامروایی سبانه خود، می‌خواهد این سعادت ما را به یک بدبختی و ذلت دائمی مبدل نماید.

از دیروز تا به حال نقشه‌ای که ترسیم کرده آفتابی شد. فردا ما به فداکاری حاضر می‌شویم. اگر از پیش نبردیم و کشته شدیم و خبر مرگ من به شما رسید، غمگین نشوید و هول نکنید، زیرا که در راه آزادی ایران، یک افتخاری برای شما و فرزندان شما به یادگار گذاشتم. مُردن که از لوازم طبیعی است. آدم که باید بمیرد، چرا با درد و مرض مرده باشد و به جانبازی از تألم نشاء زندگی بد، در یک چشم بهم زدن نمیرد...

آخرین مقاله صور اسرافیل

میرزا جهانگیر، در آخرین مقاله خود در نشریه صور اسرافیل، خطاب به قزاق‌های محمد علی شاه، می‌نویسد:

... ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوییم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دین‌ها شدیم زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عن‌قربین خواهند رسید. ما می‌خواهیم با بدن‌های خود، زیر سم اسب‌های آن‌ها را نرم و مفروش کرده و زمین

طهران را برای تشریفات مقدم این مهمان‌های تازه رسیده، از خون گلوی خود زینت دهیم و به آن برادرهای مهربان بگوییم و افتخار کنیم که ماییم پیش صف‌های شهدای راه آزادی...

اعدام جهانگیر خان

«مامونتوف» خبرنگار روس که در زمان اعدام جهانگیر خان در ایران بود، می‌نویسد:

سر گذشت این دو تن (میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین) بسیار ساده بود. امروز ایشان را به باغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دو دژخیم طناب به گردن ایشان انداختند. از دو سو کشیدند. خون از دهان ایشان آمد و این زمان، دژخیم سومی خنجر در دل‌های ایشان فروکرد...

آرامگاه

آرامگاه او در تهران در خیابان مخصوص جنب بیمارستان لقمان کوچه شهید ابراهیمی انتهای کوچه در آبی رنگ سمت چپ قرار گرفته است. در حیاط خانه‌ای که گفته می‌شود پس از اعدام وی و ملک المتکلمین، آن‌ها را شبانه و پنهانی به آنجا آورده و دفن کرده‌اند. این مقبره‌ها در حیاط یک ملک قدیمی - که مالک آن در دسترس نیست - قرار گرفته و در حال تخریب است. بیمارستان لقمان نیز قصد گسترش فضای بیمارستان را دارد و احتمالاً این مقبره‌ها در طرح بیمارستان قرار می‌گیرد.



خواجه عبدالله انصاری

| | |
|-------------|-----------------|
| متولد | ۳۹۶ هرات ه. ق |
| مرگ | ۴۸۱ هرات ه. ق |
| محل زندگی | هرات |
| رشته فعالیت | ادبیات، شعر |
| دلیل شهرت | مناجات‌های لطیف |
| دین | اسلام حنبلی |

شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد (زاده: ۳۸۵ ه. ش. / درگذشته: ۴۶۷ ه. ش.) معروف به «پیر هرات» و «پیر انصار» و «خواجه عبدالله انصاری» و «انصاری هروی»، دانشمند و عارف بود.

وی از اعقاب ابویوب انصاری است که صحابه پیغمبر بود. مادرش از مردم بلخ بود و عبدالله خود در هرات متولد شد و از کودکی زبانی گویا و طبعی توانا داشت چنانکه شعر فارسی و عربی را نیکو می‌سرود و در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب مشهور بود و مخصوصاً در حدیث قوی بود و امالی بسیار داشت و در فقه روش امام حنبل را پیروی می‌کرد.

وی در تصوف از استادان زیادی تعلیم گرفت و دو بار به دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی شتافت و این دیدارها تأثیر زیادی در روحیات و منش وی داشته‌است. محل اقامتش بیشتر در هرات بود و در آنجا تا پایان زندگانی به تعلیم و ارشاد اشتغال داشت.

انصاری شعر می‌سرود ولیکن بیشتر شهرت وی به جهت رسالات و کتب مشهوری است که تألیف کرده‌است و از آن جمله‌است ترجمه املاء طبقات الصوفیه سلمی به لهجه هروی و تفسیر قرآن که اساس کار میبیدی در تألیف کشف‌الاسرار قرار گرفته‌است.

از رسائل منثور او که به نثر مسجع نوشته مناجات‌نامه، نصایح، زادالعارفین، کنز السالکین، قلندرنامه، محبت‌نامه، هفت‌حصار، رساله دل و جان، رساله واردات و الهی‌نامه را می‌توان نام برد.

کودکی و نوجوانی

" چهار ساله بودم که به دبستان شدم و نه ساله املاء می‌نوشتم و شعر می‌گفتم، چهارده ساله بودم که مرابه مجلس نشانندند و دیگران بر من حسد می‌کردند

دوران نوجوانی را بدلیل کوچ پدرش به بلخ، بدون سرپرستی پدر بود. وی تحت سرپرستی صوفی نامدار شیخ عمو پرورش یافت. سپس نزد استادانی چون یحیی ابن عمار و طاقی سجستانی بتعلیم قرآن و حدیث ادامه داد. وقتی سلطان مسعود غزنوی ولیعهد و حاکم هرات بود وی دوازده ساله بود.

خواجه دو بار عزم سفر حج نمود یکبار از ری و بار دیگر تا بغداد سفر کرده و بازگشت در این سفرها بود که به دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی موفق گردید. شیخ می‌گفت "پروردگار چه در حجاز و چه در خوارزم حاضر است. یکبار نیز با ابوسعید ابوالخیر دیدار و مباحثه داشته‌است.

عقاید

من اصحاب خود را عمارت باطن آموختم نه خرده ظاهر و آرایش جامه..

وی با وجود اینکه استاد علوم اسلامی مانند تفسیر، حدیث، اصول و عقاید بود، با علم کلام و اهل آن مخالف بود و قرآن را یگانه دلیل و مرشد مومن می‌شمرد که می‌تواند او را به توحید حقیقی رهنمون شود.

هم استاد شریعت بود و هم پیر طریقت. در حالی که فقیه ضد بدعت بود در زندان پوشنگ عشق عرفانی وجود او را تسخیر کرد.

هرکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

شخصیت

شیخ نور الدین عبد الرحمن جامی (مرگ در ۸۹۸ ق) در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس می‌گوید: "ابو اسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری الهروی قدس الله تعالی سره، لقب وی شیخ الاسلام است. وی از فرزندان ابو منصور مت الانصاری است. و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری است که صاحب رحل رسول خدا است. در آن وقت که به مدینه هجرت کردند. و مت انصاری در زمان خلافت عثمان با احنف بن قیس به خراسان آمده بود و در هرات ساکن شد."

پیری و پایان عمر

نابینائی هر دو چشم خواجه در سن هفتاد سالگی برای وی که عمری به آموزش و آموختن خو کرده بود بسیار گران آمد، اما همچنان به فعالیت ارشاد شاگردان ادامه می‌داد و مطالب را به آنها املاء می‌نمود.

خواجه عبدالله انصاری بعد از یک عمر آموزش، بحث و ارشاد و پس از تحمل چندین نوبت تبعید و حبس، عاقبت در سحرگاه جمعه ۲۲ ذی الحجه سال ۴۸۱ هجری در سن هشتادوپنج سالگی دنیا را وداع گفت.



آثار

- طبقات الصوفیه
- منازل السائرین
- کنز السالکین
- رسایل
- نصایح
- الهی نامه
- ذم الکلام
- زادالعارفین
- مناجات نامه
- رساله دل و جان
- صد میدان
- مناقب اهل الاثار

| دولت‌شاه سمرقندی | |
|------------------|------------------|
| پیشه | شاعر، تذکره‌نویس |
| لقب | علایی |
| آثار | تذکره الشعرا |

دولت‌شاه سمرقندی (۹۰۰-۸۴۲ ه.ق) تذکره‌نویس و شاعر قرن نهم هجری است.

دولت‌شاه سمرقندی، فرزند علاءالدوله بختی شاه غازی اسفراینی، تذکره‌نویس و شاعر، متخلص به علایی، از نجیب‌زادگان خراسان و از ملازمان امیر علیشیر نوایی و سلطان حسین بایقرا بود. وی مردی خوش‌طبع و درویش‌صفت بود. دولت‌شاه کتاب تذکره الشعرای خود را در شرح حال شعرا از آغاز شعر فارسی تا روزگار مؤلف به نام سلطان حسین میرزا بایقرا تألیف کرد. این کتاب هرچند شهرت بسیار دارد اما در باره شعری که پیش از زمان او می‌زیستند، مطالب آن اغلب اعتبار ندارد.

نمونه ای از حکایات کتاب

«عبدالله بن عامر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند»

سراج‌الدین سکاکی



سراج‌الدین ابویعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد بن علی سکاکی خوارزمی (۶۲۶-۵۵۵ قمری) (۱۲۲۹-۱۱۶۰ میلادی) نویسنده و ادیب ایرانی اهل خوارزم است.

زندگی‌نامه

نام سکاکی احتمالاً به دلیل شغل پدرش سکه زنی بوده است. او در ابتدا آهنگر و قفل ساز بود. بعدها به فراگیری علوم روی آورد و سرآمد علوم عصر خویش شد. پس از تسخیر خوارزم به دست مغولان به دربار جغتای پیوست. به دلیل بذله گویی کسانی چون حبش عمید، وزیر جغتای به زندان افتاد و پس از سه سال در زندان در گذشت. او معاصر خواجه نصیر طوسی و ابن حاجب بوده است.

سکاکی از جادویاوران بوده و داستان‌های غریبی از این مورد از او نقل کرده‌اند. او تسخیر موکلین کواکب را که ابوعلی سینا در کنوزالمعزمین به صورت مختصر آورده به صورت مبسوط شرح کرده است. او به چگونگی روش احضار بسیاری از موکلین علوی و موکلین سفلی دست یافته بود. سکاکی همچنین با نوآوری در رسم مندل، بحث مندل مستطیلی شکل را وارد مبحث احضارات کرد.

آثار

- مفتاح العلوم
- مصحف الزهره
- نفایس العلوم در طلسمات یا الطلسم که به زبان فارسی است و در علوم غریبه است
- رساله فی علم مناظره

سعید نفیسی



زاده ۱۸ خرداد ۱۲۷۴ / ۸ ژوئن ۱۸۹۵ تهران

درگذشته ۲۳ آبان ۱۳۴۵ (۷۱ سال) / ۱۳ نوامبر ۱۹۶۶
تهران بیماری آسم

آرامگاه آرامگاه سرقبر آقا (پایین چهارراه مولوی)،
تهران

| | |
|------------|--|
| پیشه | دانش‌پژوه، ادیب، <u>تاریخ‌نگار</u> ، نویسنده، مترجم و شاعر |
| ملیت | ایرانی |
| دانشگاه | <u>دانشگاه نوشاتل</u> |
| همسر ها | پریمرز نفیسی فرزاد ، از آذر ۱۳۰۸ |
| فرزند ان | نوشین‌دخت، بابک، شیرین‌دخت، رامین |
| پدر و مادر | پدر <u>علی‌اکبر ناظم‌الاطبا مادر جمال الدوله نفیسی</u> |

سعید نفیسی (زاده ۱۸ خرداد ۱۲۷۴ در تهران - درگذشته ۲۳ آبان ۱۳۴۵ در تهران) زبان‌شناس، پژوهشگر ادبیات فارسی، تاریخ‌نگار، نویسنده، مترجم و شاعر ایرانی بود. او جزو نسل اول اساتید دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود.

زندگی‌نامه

سعید نفیسی، در ۱۸ خرداد ۱۲۷۴ خورشیدی در تهران زاده شد. او فرزند میرزا علی‌اکبر ناظم‌الاطبا (معروف به ناظم‌الاطباء کرمانی) و از نوادگان حکیم نفیس بن عوض کرمانی (طبيب نامدار ایران در قرن نهم هجری) و برادر علی‌اصغر نفیسی ملقب به مودب‌الدوله بود. حبیب نفیسی برادرزاده اوست.

تحصیلات

تحصیلات سه ساله ابتدایی را در مدرسه شرف، یکی از نخستین مدارس جدید که پدرش تأسیس کرده بود گذراند و تحصیلات متوسطه را در مدرسه علمیه، تنها مدرسه‌ای که دوره متوسطه داشت، در بهار ۱۲۸۸ در تهران به پایان رساند. پانزده ساله بود که برادر بزرگترش اکبر مؤدب نفیسی او را برای ادامه تحصیل به اروپا برد. نفیسی تحصیلات خود را در شهر نوشاتل سوئیس و دانشگاه پاریس انجام داد و در سال ۱۲۹۷ به ایران بازگشت. ابتدا در دبیرستان‌های تهران به تدریس زبان فرانسه پرداخت و بعد در وزارت فواید عامه ایران مشغول کار شد. در سال ۱۲۹۷ به گروه نویسندگان مجله دانشکده پیوست و در یک سال فعالیت این مجله با ملک‌الشعرا بهار همکاری داشت.

تدریس

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و علاوه بر تدریس زبان فرانسه در دبیرستان‌ها، به کار آموزش در مدارس علوم سیاسی، دارالفنون، مدرسه عالی تجارت و مدرسه صنعتی پرداخت. در سال‌های بعد به تدریس در دانشکده‌های حقوق و ادبیات پرداخت و به عضویت فرهنگستان ایران درآمد.

وی از آغاز بنیان دانشگاه تهران در جایگاه استاد دانشکده حقوق و پس از آن، به استادی دانشکده ادبیات برگزیده شد. نفیسی از هموندان پیوسته فرهنگستان بود و چندی در دانشگاه‌های کابل و شهرهایی چون دهلی، کلکته، دانشگاه‌های قاهره و بیروت به آموزش پرداخت.

علاقمندی به تاریخ و ادبیات ایران

علاقمندی نفیسی به تاریخ و ادبیات ایران، باعث شده بود تا آثار تازه و پژوهشی پدیدآورد و تعداد بسیاری از متن‌های منثور و منظوم فارسی را به شیوه‌ای علمی منتشر کند و از گمنامی بیرون آورد. کتابخانه شخصی و کم‌مانندی که به مرور زمان فراهم ساخته بود به او این امکان را می‌داد که به مهم‌ترین مآخذ تاریخی و ادبی دسترسی داشته باشد. صادق رضازاده شفق درباره سعید نفیسی می‌نویسد:

من در تمام مدت شناسایی او حیران کار و کوشش او بودم. می‌توانم بگویم که در همه عمر مردی در کتاب‌دوستی و مطالعه و فراوان‌نویسی و کنج‌کاوی ادبی مانند او ندیدم... در عین فراوان‌نویسی تندنویس هم بود و اگر قلم برمی‌داشت مدتی نگذشته مقاله‌ای وافی و مطالبی کافی به رشته تحریر می‌کشید... در هر صورت این‌گونه ثمربخشی حیرت‌آور از نفیسی عجب نیست و در این کار هیچ‌یک از نویسندگان و مؤلفان زمان ما به پایه او نمی‌رسد و باید او را از حیث تعداد آثار با امثال یاقوت حموی یا ابوعلی سینا یا غزالی، و از متأخرین با مؤلف ناسخ‌التواریخ مقایسه کرد... تندنویسی او خود استعداد نادری بود که من در همه عمر بر او ثانی ندیدم. قلم در لای انگشتان باریک او ساز سیال و سیار و منبع فیاضی بود که ایست نداشت و اگر آغاز به نوشتن می‌کرد ساعتی نمی‌گذشت که ستون‌ها و صحیفه‌هایی مشحون از عبارات شایان و فارسی استوار روان روی میز تحریر پخش می‌گشت و شخص آنچه را که سحر قلم عنوان داده‌اند به چشم می‌دید.

روش نویسندگی

وی از بنیان‌گذاران مکتب نثر دانشگاهی است؛ که از جمله ویژگی این نثر پیراستگی عبارات در لفظ و معنا بوده، به‌طوری‌که نویسنده می‌کوشید، اندیشه‌های خود را چنان ساده بیان کند که عبارات او از هر گونه پیچیدگی دور مانده و ضمن دوری کردن از عناصر ادبی، از استحکام دستوری بهره بگیرد.

شخصیت و خُلقیات

به گفته عبدالحسین زرین کوب، نفیسی شخصیتی چند بعدی داشت: مورخ، محقق، ادیب، منتقد، نویسنده، مترجم، زبان‌شناس، روزنامه‌نگار.

همسرش پری‌مرز نفیسی می‌گوید:

نفیسی واقعاً عاشق کتاب بود. او مصرف مفید و به جای پول را فقط در خریدن کتاب می‌دانست؛ به‌طوری‌که ضروری‌ترین احتیاجات شخصی خود را در این راه صرف می‌کرد. می‌گویند در مدرسه شاگرد زیاد منظمی نبود، ولی هوش و حافظه‌اش عالی بود. مطالعه را از همان اوایل جوانی دوست داشت. عقیده داشت کتاب باید چاپ شود و به دست مردم برسد. کتاب را نباید حبس کرد و جلوی پیشرفت فکری مردم را گرفت. باید وسیله به‌دست مردم داد تا هر کس هر قدر مایل است، مطالعه کند، و روشن‌بین و روشنفکر شود و این مسئله را یک قدم اساسی برای پیشرفت جامعه و به خصوص جوانان می‌دانست.

هیچ وقت با هیچ ناشری در گرفتن حق تألیف سخت نمی‌گرفت. سعید نفیسی در جمع‌آوری کتاب حریص بود، هر نوع کتاب و نوشته و مجله، مربوط یا نامربوط به رشته‌های تخصصی خود جمع می‌کرد. حدود پنجاه سال از دوران زندگی را صرف این کار کرد. شاید بهترین مجموعه کتاب‌های روسی درباره ایران از آن او باشد. او توانسته بود به‌مناسبت مسافرت‌های متعددی که به شوروی رفته بود، در طول چهل سال آخر زندگی اش اکثر آثار روسی درباره ایران را گردآوری کند. نفیسی مردی بود پاکدل و خوشرو. وقتی از کسی می‌رنجید، رودرروی از او گله می‌کرد. اگر چه در نویسندگی بی‌پروا بود و گاه نوشته‌هایش موجب رنجش دوستان می‌گردید، چون نیتی پاک داشت، خیلی زود با دوستان

آزرده، صفا می‌کرد. تند برمی‌آشفت و تندتر از آن آرام می‌گرفت. نفیسی صاحب صفات برجسته‌ای بود که مجموع آن‌ها کمتر در فردی یافت می‌شد.

ماجرای اتهام سرقت و محاکمه نفیسی

عبدالحسین حائری در شرح ماجرای سرقت کتاب‌های نفیس از کتابخانه مجلس شورای ملی می‌گوید: «حدود یک سال پس از این ماجرا، شبی در منزل امام جمعه زنجان با یکی از شخصیت‌های مجلس که با رئیس مجلس آشنایی داشت، برخورد کردم و ایشان از من دعوت کرد که به کتابخانه مجلس بروم، من هم قبول کردم و مدتی در آنجا مشغول تدریس شدم و چند نفر از اعضای کتابخانه در کلاس درس حضور پیدا کردند.

در این ایام گزارش کرده بودند که چندین کتاب از کتابخانه به سرقت رفته‌است و از اتهام‌ها چنین برمی‌آمد که گویا این کار توسط آقای سعید نفیسی انجام شده بود.

این امر موجب گردید تا دادسرای وقت، قسمت کتاب‌های خطی را مهر و موم کند و به هیچ‌کس اجازه ندهد، به کتاب‌ها دست بزنند. تا آن زمان مسئولین وقت هیچ اعتمادی به نفیسی نداشتند، از این رو به من پیشنهاد کردند که مسئولیت معرفی نسخه‌های خطی را بر عهده بگیرم و آن را انجام دهم و به این ترتیب مهر و موم‌ها را برداشتند و با من قراردادی بستند که در ازای هر کتابی که معرفی می‌کنم پنج تومان بگیرم.»

حائری با اشاره به شیوه سرقت ۷۸ کتاب از کتابخانه توسط سعید نفیسی می‌نویسد:

چنان‌که اشاره شد هیچ‌کس حق ورود به مخزن را نداشت، و حتی کارکنان داخلی هم نمی‌توانستند با کیف و چمدان به آنجا وارد شوند. اما در مورد آقای نفیسی یک استثنا وجود داشت، یعنی ایشان به راحتی با چمدان به داخل مخزن رفت و آمد می‌کرد. در آن زمان یک نفر کتابدار متعهد و متدین در اینجا کار می‌کرد که وقتی من به اینجا آمدم، ایشان هنوز مشغول کار بود. یک روز این شخص متوجه شد بعضی از کتاب‌ها در جاهایی بریدگی و پارهدستگی دارد و برخی جلد‌ها با خود کتاب منطبق نیست، به این جهت موضوع را به رئیس کتابخانه گزارش می‌دهد.

بعد از طی تشریفات قانونی، مأمورین به خانه ایشان می‌روند و حدود ۷۸ کتاب را که ایشان مخفیانه از کتابخانه خارج کرده بود، می‌یابند و به کتابخانه عودت می‌دهند. تقریباً تمام کتاب‌هایی را که آقای نفیسی به خانه برده بود، از آثار منحصر به فرد و متون کهن فارسی بود.

نحوه عملکرد ایشان هم این‌طور بوده که وقتی کتابی را به خانه می‌برد، جلد آن را عوض می‌کرد و درون آن کتاب دیگری را تعبیه می‌کرد و دوباره آن را به جای اولش باز می‌گرداند.»

مسئولیت‌ها

مناصب دانشگاهی

- استاد ادبیات دانشگاه تهران
- استاد حقوق دانشگاه تهران
- استاد کرسی تاریخ بعد از اسلام دانشگاه تهران
- استاد منابع تاریخ ایران در مؤسسه مطالعات و تحقیقات تاریخی
- استاد تاریخ ادبیات ایران در دانشگاه قاهره
- مؤسس شعبه ادبیات فارسی دانشگاه علی‌گره هندوستان
- رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی

مناصب دولتی

- عضو پیوسته فرهنگستان علوم
- نماینده دولت ایران در کمیته فنی وحدت نام‌های جغرافیایی سازمان ملل متحد
- عضویت هیئت رئیسه «بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان» در مسکو،
- نمایندگی ایران در مراسم «هزاره فردوسی» در اتحاد جماهیر شوروی
- عضویت «شورای فرهنگی»
- عضویت هیئت امنای کتابخانه پهلوی
- ریاست اداره استخدام وزارت فلاح
- ریاست مدرسه عالی تجارت

مناصب مطبوعاتی

- سر دبیر مجله دولتی «فلاح و تجارت»
- سر دبیری مجله ادبی پرتو
- سر دبیری مجله وطن
- مؤسس روزنامه امید «عهد انقلاب» (با همکاری میرزا آقاخان فریور) در سال ۱۳۰۲
- مدیر مجله شرق (در سال ۱۳۰۳)
- مدیر قسمت ادبی ژورنال دو تهران «مؤسسه اطلاعات»

جوایز

- نشان درجه اول علمی
- نشان سپاس درجه اول
- جایزه سلطنتی دربار ایران ۱۳۳۸ (برای ترجمه آرزوهای بر باد رفته اثر بالزاک)
- نشان لژیون دونور فرانسه (به خاطر سال‌ها پژوهش و کوشش در باب زبان و ادبیات فرانسه و تألیف نخستین فرهنگ لغات فرانسه به فارسی)
- نشان مخصوص واتیکان (برای کتاب مسیحیت در ایران)
- عضویت آکادمی علوم فرانسه و نشان Palmes Academiques
- نشان علمی افغانستان
- جایزه بهترین کتاب سال

کتاب‌شناسی

تألیف‌های ادبی

1. آخرین یادگار نادر شاه (نمایش‌نامه) ۱۳۰۶ (چاپ‌های دیگر هم دارد)
2. فرنگیس ۱۳۱۰ (چاپ‌های دیگر هم دارد)
3. ستارگان سیاه (مجموعه داستان) ۱۳۱۷ (چاپ دیگر هم دارد)
4. ماه نخشب (مجموعه داستان) ۱۳۲۸ (چند چاپ دیگر دارد)
5. آتشیهای نهفته (یا حساب‌ها در نیامد) ۱۳۳۰
6. نیمه راه بهشت (داستان) ۱۳۳۲ (چند چاپ دارد)
7. گلچینی از دیوان سعید نفیسی، ۱۳۳۳ (کتاب فروشی طهوری)

ادبیات اروپایی

- ۸- نمونه‌ای از آثار پوشکین ۱۳۱۵.

- ۹- به یاد ماکسیم گورکی ۱۳۱۵.
- ۱۰- یادبود گریلف، ۱۳۲۳.
- ۱۱- افسانه‌های گریلف، ۱۳۲۳.
- ۱۲- پوشکین، ۱۳۲۵.
- ۱۳- نایب جایارخانه، اثر پوشکین، ۱۳۲۶.
- ۱۴- عشق چگونه زایل شد و چند داستان دیگر، اثر لئو تولستوی، ۱۳۳۱.
- ۱۵- آدام متیسکیه ویچ (ترجمه) ۱۳۳۴.
- ۱۶- تاریخ ادبیات روسی، جلد اول ۱۳۳۴.
- ۱۷- ایلیاد، اثر همر (ترجمه) ۱۳۳۴ (چاپ دوم نیز دارد)
- ۱۸- یل و ویرژینی، اثر برناردن دوسن پیر، ۱۳۳۵ (ترجمه)
- ۱۹- زندگی و کار و هنر ماکسیم گورکی (با چند داستان دیگر) ۱۳۳۶.
- ۲۰- آرزوهای برباد رفته، اثر انوره دو بالزاک (ترجمه) ۱۳۳۷.
- ۲۱- ادیسه، اثر همر (ترجمه) ۱۳۳۷.

متون فارسی

- ۲۲- رباعیات حکیم عمر خیام ۱۳۰۶ (چاپ ۱۳۱۶)
- ۲۳- دو تقریر از خواجه عمر خیام، مندرج در مجله شرق، ۱۳۰۹.
- ۲۴- شاهنامه جلد‌های ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، چاپ ۱۳۱۰.
- ۲۵- شاهنامه جلد اول، چاپ خاور، ۱۳۱۰.
- ۲۶- رباعیات باباافضل کاشانی ((افضل الدین کاشانی))، ۱۳۱۱.
- ۲۷- پندنامه انوشیروان از بدایعی بلخی، ۱۳۱۲.
- ۲۸- نصیحت نامه (قابوسنامه) ۱۳۱۲ (چاپ دیگر هم دارد).
- ۲۹- سامنامه، خواجوی کرمانی، ۱۳۱۶.
- ۳۰- سیرالعباد الی المعاد، سنایی غزنوی، ۱۳۱۶.
- ۳۱- تاریخ گیتی گشاتاالیفمیرزا محمد صادق موسوی بادو ذیل تألیف عبدالکریم شریف و آقامحمد رضا شیرازی ۱۳۱۷.
- ۳۲- دیوان مقطعات و رباعیات ابن یمین ۱۳۱۸.
- ۳۳- دیوان لامعی گرگانی، ۱۳۱۹.
- ۳۴- تاریخ مسعودی (معروف به تاریخ بیهقی)، سه جلد، ۱۳۱۹-۱۳۳۲.
- ۳۵- دیوان قصاید و غزلیات عطار نیشابوری، ۱۳۱۹ (دو چاپ بعد هم دارد)
- ۳۶- دیوان قصاید و غزلیات معین الدین جنید شیرازی ۱۳۲۰.
- ۳۷- منتخب قابوسنامه، وزارت فرهنگ ۱۳۲۰.
- ۳۸- رساله مجدیبه، نوشته مجدالملک سینکی، ۱۳۲۱.
- ۳۹- رساله فریدون بن احمد سیهسالار در احوالجلال الدین مولوی ۱۳۲۵.
- ۴۰- مواهب الهی (در تاریخ آل مظفر) تألیف معین الدین یزدی جلد اول ۱۳۲۶.
- ۴۱- گشایش و رهایش، تألیف ناصر خسرو، بمبئی ۱۳۲۸ (چاپ دوم دارد).
- ۴۲- رساله صاحبیه، مندرج در فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۲.
- ۴۳- رساله روحی انارجانی، مندرج در فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۲.
- ۴۴- زین‌الخبر تألیف ابوسعید عبدالحی گردیزی (شامل تاریخ ساسانیان تا پایان دوره صفاری)، ۱۳۳۳.
- ۴۵- سخنان منظوم ابوسعید، ۱۳۳۴.

- ۴۶- مقامات عبدالخالق غجدوانیو عارف ریوگری، مندرج در فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۵.
- ۴۷- کلیات عراقی، ۱۳۳۵.
- ۴۸- لباب الباب، ۱۳۳۵.
- ۴۹- دیوان ازرقی هروی، ۱۳۳۶.
- ۵۰- دستورالوزرا، خواندمیر، ۱۳۳۷.
- ۵۱- دیوان قاسم انوار، ۱۳۳۷ (چند بار چاپ)
- ۵۲- دیوان هلالی جغتایی، ۱۳۳۷.
- ۵۳- دیوان انوری، ۱۳۳۷.
- ۵۴- دیوان قصابید و غزلیات نظامی گنجوی ۱۳۳۸.
- ۵۵- دیوان رشیدو طواط، ۱۳۳۹.
- ۵۶- دیوان عمق بخارایی، ۱۳۳۹.
- ۵۷- فتوت نامه ناصری. مندرج در فرهنگ ایران زمین ۱۳۳۹.
- ۵۸- دیوان اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰.
- ۵۹- گلستان سعدی شیرازی ۱۳۴۰.

تحقیق در ادبیات فارسی و ایران

- ۶۰- احوال و منتخب اشعار خواجوی کرمانی، ۱۳۰۷.
- ۶۱- مجدالدین همگر شیرازی ۱۳۱۴.
- ۶۲- احوال و اشعار رودکی، سه جلد ۱۳۰۹-۱۳۱۹ (چاپ دوم در یک جلد و با تغییرات)
- ۶۳- نظامی در اروپا. ۱۳۱۴.
- ۶۴- آثار گمشده ابوالفضل بیهقی، ۱۳۱۵.
- ۶۵- احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی ۱۳۱۶.
- ۶۶- سخنان سعدی درباره خودش، ۱۳۱۶.
- ۶۷- جستجو در احوال و اشعار فریدالدین عطار نیشابوری ۱۳۲۱
- ۶۸- در پیرامون احوال و اشعار حافظ ۱۳۲۱.
- ۶۹- شاهکارهای نثر معاصر فارسی. (دو جلد) ۱۳۳۰-۱۳۳۲ (چاپ دوم دارد).
- ۷۰- روزگار ابن سینا، ۱۳۳۱.
- ۷۱- زندگی و کار و اندیشه و روزگار پور سینا ۱۳۳۲.
- ۷۲- سرگذشت ابن سینا به قلم خود او ۱۳۳۲.
- ۷۳- (ترجمه جشن نامه ابن سینا ۱۳۳۲).
- ۷۴- ابن سینا در اروپا، ۱۳۳۳.
- ۷۵- تاریخ نظم و نثر ایران در زبان فارسی، ۱۳۳۴ (دو جلد).
- ۷۶- در مکتب استاد (مباحث دستوری و املایی)، ۱۳۳۴.
- ۷۷- سرچشمه تصوف ۱۳۴۵.

تاریخ ایران

- ۷۸- شیخ زاهد گیلانی، رشت. ۱۳۰۷.
- ۷۹- یزدگرد سوم ۱۳۱۲.
- ۸۰- مدرسه نظامیه بغداد، ۱۳۱۳.
- ۸۱- پیشرفتهای ایران در دوره پهلوی ۱۳۱۸.
- ۸۲- خاندان سعدالدین حمویه، مندرج در: کنجکاوپهای علمی و ادبی، ۱۳۲۶

- ۸۳- درفش ایران و شیر و خورشید، ۱۳۲۸.
- ۸۴- تاریخ بیمارستانهای ایران ۱۳۲۹
- ۸۵- بابک خرم دین، دلاور آذربایجان ۱۳۳۳ (چاپ دوم دارد).
- ۸۶- بحرین، حقوق ۱۷۰۰ ساله ایران ۱۳۳۳.
- ۸۷- تاریخ اجتماعی قرون معاصر، ۱۳۳۴.
- ۸۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ۱۳۳۴-۱۳۳۵ (دوجلد)
- ۸۹- خاندان طاهریان، ۱۳۳۵.
- ۹۰- تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان ۱۳۴۲.
- ۹۱- تاریخ اجتماعی دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ۱۳۴۲.
- ۹۲- در پیرامون تاریخ بیهقی ۱۳۴۲ (دو جلد اول).
- ۹۳- مسیحیت در ایران، ۱۳۴۳.
- ۹۴- تاریخ تمدن ایران ساسانی، ۱۳۳۱-۱۳۴۴ (متن جلد اول با ضمیمه آن)
- ۹۵- تاریخ شهریاری رضا شاه پهلوی، ۱۳۴۴.

نغت

- ۹۶- فرهنگ فرانسه فارسی، ۱۳۰۹-۱۳۱۰ (دو جلد).
- ۹۷- فرهنگ نامه پارسی، ۱۳۱۹ (جلد اول).
- ۹۸- فرهنگ نفیسی (فرنودسار) تألیف علی اکبر ناظم الاطباء ۱۳۱۸-۱۳۳۹ (جلد ۵)
- ۹۹- فرهنگ فارسی جیبی. ۱۳۴۳.

کتابشناسی

- ۱۰۰- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۴ (جلد ششم).
- ۱۰۱- فهرست آثار اروپایی درباره ابن سینا

، 1953. *Bibliographie des principaux travaux europeenne sur Avicenne.*

شهید بلخی



ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی، معروف به شهید بلخی (درگذشت ۳۲۵ هجری قمری) شاعر و متکلم و حکیم پایان سده سوم و چهارم هجری است. او بنا به گفته ابن ندیم فیلسوفی بوده که علاوه بر تألیفاتی که داشت به مناظره با سایر فلاسفه از جمله زکریای رازی نیز دست می‌پازید. او استاد علوم اوایل (مجموعه معارف یونان) بود. در خط نیز استاد بود و اشعار عربی هم داشت. او از

بلخ به چغانیان نزد ابوعلی محتاج رفت. از جمله ممدوحان او نصر بن احمد سامانی و ابو عبدالله محمد بن احمد جبهانی وزیر سامانیان را ذکر کرده‌اند.

شهید بلخی از پیشگامان شعر فارسی است و مانند رودکی نزد شعرای بعد از خود مورد احترام بوده و او را در ردیف رودکی قرار داده‌اند.

از اشعار او:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک ماندی جاودانه

درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه

امروزه از اشعار وی بیش از صد بیت باقی نمانده است. او به فارسی و عربی شعر سروده است.

شهید در نگاه دیگران

این شعر رودکی در مرثیه اوست:

کاروان شهید رفت از پیش و آن ما رفته گیر و می‌اندیش

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

دقیقی نیز از او در کنار رودکی چنین یاد می‌کند:

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیرمچشم روشن‌بین

تا شاه مرا مدیح گفتندی بالفاظ خوش و معانی رنگین

فرخی سیستانی از دلاویزی و نغزی غزل او می‌گوید:

از دلاویزی و نغزی چون غزل‌های شهید وز غم‌انجامی و خوبی چون ترانه‌ی بوطلب

در جای دیگر فرخی اشاره به خوش‌نویسی شهید دارد:

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر

منوچهری هم او را در کنار رودکی می‌ستاید:

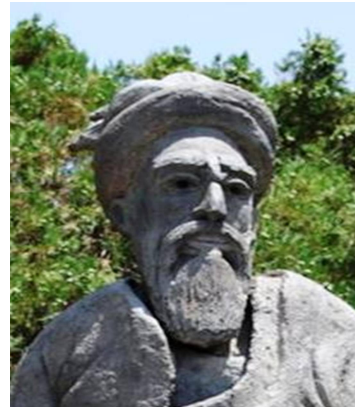
از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بوشکور بلخی و بوالفتح بُستی هکذی

خاقانی نیز می‌گوید:

گرچه بدهست پیش از این در عرب و عجم روان شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بَحْثری

در لب‌الالباب عوفی، لغت فرس اسدی طوسی، ترجمان‌البلاغه رادویانی، الفهرست ابن ندیم، رسائل رازی، یتیمه‌الدهر ثعالبی و معجم‌الادباء یاقوت حموی و... یادکرد و شعرهایی از شهید آمده‌است.

ابوالحسن خرقانی



ابوالحسن علی خرقانی (زاده ۳۵۲-درگذشته ۴۲۵ق) عارف و صوفی نامدار ایرانی بوده است. وی از انگشت شمار پیرانی است که پیرو حکمت خسروانی و پاسدار فرهنگ ایران بود.

زندگی‌نامه

او در سال ۳۵۲ق در روستای خرقان قومس از توابع کوهستان بسطام به دنیا آمده است. او بایزید بسطامی را مقتدای خود دانسته و مانند ابوسعید ابوالخیر از احمد بن عبدالکریم قصاب آملی خرقة گرفته. گفته شده که سلطان محمود غزنوی به دیدار او رفته و از او پند خواسته است. در گفته‌ها و داستان‌ها به جای مانده که ابوسعید ابوالخیر و پورسینا به خرقان رفته و با او گفتگو داشته و مقام معنوی او را ستوده‌اند. از مریدان و شاگردان نامدار او خواجه عبدالله انصاری بوده است. مرگ شیخ حسن در روز شنبه دهم محرم سال ۴۲۵ق و در سن ۷۳ سالگی در روستای خرقان بوده است.

در کلام مشایخ طریقت و بزرگان عرفان و صوفیه

به نقل از کتاب: «ابوالحسن خرقانی» تألیف دکتر جواد نوربخش:

ابوالقاسم قشیری: چون من به ولایت خرقان آمدم فصاحتم برسید و عبارتم نماند از حشمت آن پیر، تا پنداشتم که از ولایت خود معزول شدم. (کشف المحجوب هججوری)

ابوالعباس قصاب آملی: چون از دنیا بیرون می‌رفت، خادم را گفت: رو به خرقان شو، مردی است آنجا مخمول الذکر، مجهول العین، او را ابوالحسن خرقانی گویند. سلام ما به او برسان و به او بگو که این طفل و علم با ان الله تعالی و فرمان او به حضرت تو فرستادم و اهل زمین را به تو سپردم و من رفتم. (کشف الاسرار میبیدی)

خواجه عبدالله انصاری: من از خرقانی شنیدم که الحمد را الهمد می‌خواند که وی امی بود، الحمد بنمی دانست گفت، و وی سید و غوث روزگار بود. (طبقات الصوفیه انصاری) اما خود وی درباره امی بودنش چنین گوید: و امی ام نیک به آلاء حق، یعنی همگی من آنچه هست در حق محو است به حقیقت آنچه مانده خیال است (تذکرة الاولیا عطار)

جواد نوربخش: شیخ ابوالحسن خرقانی از انگشت شمار پیرانی است که پیرو حکمت خسروانی و پاسدار فرهنگ ایران بود. او جز به حق به کسی و به چیزی توجه نداشت، جز خدا نمی‌خواست و جز او را نمی‌دید. می‌گفت: تا دست از دنیا بداشتم هرگز با سرش نشدم، و تا گفتم الله، به هیچ مخلوق باز نگردیدم. عشق به وجود مطلق و خدمت به خلق داشت، از همه بگسست و به حق پیوست. (مقدمه کتاب ابوالحسن خرقانی)

سخنانی از وی

سر به نیستی خود فرو بردم چنانکه هرگز وادید نیایم، تا سر به هستی تو برآرم چنانکه به تو یک ذره بدانم. (تذکره الاولیا عطار)

در سرای دنیا زیرخاربنی با خداوند زندگانی کردن از آن دوست تر دارم که در بهشت زیر درخت طوبی، که از او من خبری ندارم. (تذکره الاولیا عطار)

عالم هر بامداد برخیزد، طلب زیادتی علم کند و زاهد طلب زیادتی زهد کند و ابوالحسن در بند آن بود که سروری به دل برادری رساند. (تذکره الاولیا عطار)

جوانمردان را قبله خداست. فاینما تولوا فتمّ وجه الله (تذکره الاولیا عطار)

یکبار خدای را در خواب دیدم که گفت: یا ابوالحسن! خواهی که تو را باشم؟ گفتم: نه. گفت: خواهی که مرا باشی؟ گفتم: نه. گفت: یا ابوالحسن! خلق اولین و آخرین در اشتیاق این بسوختند تا من کسی را باشم، تو مرا این چرا گفتی؟ گفتم: بار خدایا این اختیار که تو به من کردی از مکر تو ایمن کی توانم بود؟ که تو به اختیار هیچکس کار نکنی (تذکره الاولیا عطار)

نقل است از شیخ ابوالحسن خرقانی شبی نماز همی کرد آوازی شنید که هان! ابوالحسن خواهی تا آنچه از تو می‌دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند!؟ شیخ گفت: بار الها! خواهی تا آنچه از کرم و رحمت تو می‌دانم و می‌بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچکس سجودت نکند؟ آواز آمد: نه از تو، نه از من (تذکره الاولیا عطار)

عقاید شیخ

او هر چند خود و خلق را در خالق محو می‌دید اما در سلوک خویش از هر فرصتی برای شکستن دیوارهای تفرقه قوم‌گرایی و هر نوع برتری انسانی بر انسان دیگر استفاده کرده‌است و طریق وصول به خالق را خدمت به خلق معرفی کرده‌است. زیبایی مکتب شیخ در این است که انسان‌ها را می‌بیند و خدمت می‌کند اما برای آنها در برابر حق تعالی موضوعیتی قایل نیست بلکه چون به وحدت خالق و مخلوق معتقد است، و خدمت به خدا و برتر از عبادات ظاهری می‌شناسد. او به انسان‌ها خدمت می‌کند و غمخوار آدمیان است نه به خاطر عبادت نه برای رسیدن به بهشت موعود و گریز از جهنم بلکه به خاطر نفس انسانیت، او که چنین صمیمانه می‌سراید:

بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
گر دوست نبیند به چه کار آید چشم
آن دوست که دیدنش بیاراید چشم
مارا ز برای دیدنش باید چشم

با همین چشم که غیر از دوست را نمی‌بیند از شیخ پرسیدند که جوانمردی چیست؟ گفت آن سه چیز است اول سخاوت دوم شفقت بر خلق سوم بی‌نیازی از خلق. و اوج این انسان دوستی شعاری است که گویند در خانقاه شیخ نوشته بود:

هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید چه آنکس که به درگاه باریتعالی به جان ارزد
البتّه بر خوان بوالحسن به نان ارزد

در نوشته‌های منسوب به شیخ ابوالحسن خرقانی خواهیم دید که نتیجه فرهنگ خاص عرفان ایشان چگونه به خدامداری می‌رسد.

عبدالحسین زرین‌کوب



| | |
|-----------|---|
| زادروز | ۲۷ اسفند ۱۳۰۱ بروجرد |
| درگذشت | ۲۴ شهریور ۱۳۷۸ (۷۶ سال) تهران |
| محل زندگی | بروجرد، تهران، فرانسه |
| پیشه | مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، استاد دانشگاه تهران |
| نهاد | دانشکده ادبیات دانشگاه تهران |
| همسر | قمر آریان |

عبدالحسین زرین‌کوب خوانساری (۲۷ اسفند ۱۳۰۱، بروجرد - ۲۴ شهریور، ۱۳۷۸ تهران) ادیب، تاریخ‌نگار و منتقد ادبی برجسته ایران معاصر است. آثار او به‌عنوان مرجع عمده در مطالعات تصوف و مولوی‌شناسی شناخته می‌شود. این آثار به‌دلیل بیان ادبی و حماسی تاریخ از آثار پرفروش در میان ایرانیان هستند.

زندگی‌نامه

عبدالحسین زرین‌کوب در ۲۷ اسفند سال ۱۳۰۱ در بروجرد زاده شد. خانواده او اصالتاً خوانساری بودند. وی از نوادگان آیت‌الله ملا علی‌اکبر خوانساری بوده‌است. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش

به پایان برد. تحصیل در دوره متوسطه را تا پایان سال پنجم متوسطه در بروجراد ادامه داد و به دنبال تعطیلی کلاس ششم متوسطه در تنها دبیرستان شهر، برای ادامه تحصیل به تهران رفت. این بار رشته ادبی را برگزید و در سال ۱۳۱۹ تحصیلات دبیرستانی را به پایان برد. سال بعد به بروجراد بازگشت و به تدریس در دبیرستان‌های خرم‌آباد و بروجراد پرداخت. در این دوران، درس‌های مختلف از تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی تا عربی و فلسفه و زبان خارجی را تدریس می‌کرد. در همین دوره، نخستین کتاب او به نام فلسفه، شعر یا تاریخ تطور شعر و شاعری در ایران در بروجراد منتشر شد.

در سال ۱۳۲۴، پس از آن‌که در امتحان ورودی «دانشکده علوم معقول و منقول» و «دانشکده ادبیات» حائز رتبه اول شده بود، وارد رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۲۷، دوره لیسانس ادبیات فارسی را با رتبه اول به پایان رساند، و سال بعد وارد دوره دکتری رشته ادبیات دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۳۴ از رساله دکتری خود با عنوان نقدالشعر، تاریخ و اصول آن، که زیر نظر بدیع‌الزمان فروزانفر تألیف شده بود، با موفقیت دفاع کرد. دکتر زرین‌کوب در سال ۱۳۳۰ در کنار عده‌ای از فضایی عصر، همچون محمد معین، پرویز ناتل خانلری، غلامحسین صدیقی و عباس زریاب خوبی برای مشارکت در طرح ترجمه مقالات دائرةالمعارف اسلام (طبع هلند) دعوت شد.

از سال ۱۳۳۵ با رتبه دانشجویی کار خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد و عهده‌دار تدریس تاریخ اسلام، تاریخ ادیان، تاریخ کلام و تاریخ تصوف در دانشکده‌های ادبیات و الهیات شد. دکتر زرین‌کوب چندی نیز در «دانشسرای عالی تهران» و «دانشکده هنرهای دراماتیک» به تدریس پرداخت. وی از سال ۱۳۴۱ به بعد، در فواصل تدریس در دانشگاه تهران، در دانشگاه‌های آکسفورد، سوربن، هند و پاکستان، و در سال‌های ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۴۹ در آمریکا به عنوان استاد میهمان در دانشگاه‌های کالیفرنیا و پرینستون به تدریس پرداخت.

دکتر زرین‌کوب در سال‌های ورودش به دانشکده، با خانم قمر آریان آشنا شد. قمر آریان، در گفت‌وگویی که در سال ۱۳۸۳ در روزنامه جام جم چاپ شد، تعریف کرد که آشنایی آن‌ها در فضای دانشکده نزدیک به ۹ سال ادامه یافته بود، تا آن‌که سرانجام عبدالحسین زرین‌کوب، که سی‌ساله شده بود، از آریان خواستگاری کرد. به گفته خودش، زمانی که ماجرا را با پدرش مطرح کرد، شنید که پدرش به خوبی با زرین‌کوب آشناست و مقالاتی از او خوانده، اما فکر می‌کرده که نویسنده آن مقالات باید مردی ۵۰ساله باشد.

آریان و زرین‌کوب در سال ۱۳۳۲ با هم ازدواج کردند و تحصیلات خود را در مقطع دکتری نیز ادامه دادند (زرین‌کوب نفر اول و آریان نفر دوم در کنکور دکتری بود). و پس از فارغ‌التحصیلی، سال‌های سفرشان آغاز شد. قمر آریان سال‌های بسیاری را همراه با همسرش در هند، چندین کشور اروپایی و عربی و لبنان گذراند.

ازدواج آریان و زرین‌کوب نظیر ازدواج سیمین دانشور و جلال آل‌احمد فرزندی به دنبال نداشت.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در ۲۴ شهریور ۱۳۷۸ در ۷۷ سالگی در تهران درگذشت.

دکتر زرین‌کوب کتابی تحت عنوان دو قرن سکوت در مورد حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام (از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان) نگاشته و در سال ۱۳۳۶ در چاپ دوم کتاب به بسیاری از سوالات مطرح شده توسط منتقدان و نیز شبهات وارده بر مطالب چاپ اول کتاب پاسخ داده است.

در مصاحبه‌ای که عطا آیتی دو سال قبل از درگذشت زرین‌کوب با او داشت، زرین‌کوب در پاسخ به سؤال "کدامیک از آثار خودتان را بیشتر دوست دارید؟" کتاب دو قرن سکوت را نام برد.

کتابشناسی

نقد ادبی

- ۱۳۲۳ فلسفه شعر
- ۱۳۳۸ نقد ادبی
- ۱۳۴۳ با کاروان حله مجموعه‌ای از نقد ادبی
- ۱۳۴۶ شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب
- ۱۳۴۹ از کوچیه رندان، بحث و بررسی و نقد اشعار حافظ شیراز و تشریح شرایط سیاسی و اجتماعی شیراز در زمان شاه مسعود
- ۱۳۶۳ سیری در شعر فارسی، بحثی انتقادی در شعر فارسی و تحول آن با نمونه‌هایی از شعر شاعران
- ۱۳۶۴ سیر نی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی معنوی
- ۱۳۶۶ بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی معنوی
- ۱۳۷۰ یله‌یله تا ملاقات خدا، درباره زندگی، سلوک، و اندیشه مولانا. و نیز نحوه آشنایی با شمس تبریزی و چگونگی اثرپذیری روحی و طوفان تصوفی که در وی عارض گردید و نیز اطلاعات باارزشی در مورد کودکی و نوجوانی مولانا و نیز شرح احوالات شاگردان معروفش حسام‌الدین چلبی و صلاح‌الدین زرکوب
- ۱۳۷۲ پیر گنجه، در جستجوی ناکجاآباد، شرح حال نظامی گنجوی و بررسی اشعار و آثار وی و نیز شرح تفصیلی تاریخ آن دوران
- ۱۳۷۲ آشنایی با نقد ادبی
- ۱۳۷۵ از گذشته ادبی ایران
- ۱۳۷۷ از نی نامه
- ۱۳۷۸ دیدار با کعبه جان درباره زندگی و آثار و اندیشه خاقانی
- ۱۳۸۱ نامور نامه درباره فردوسی و شاهنامه
- بامداد اسلام

تاریخ ایران

- ۱۳۳۰ دو قرن سکوت درباره تاریخ و اتفاقات دو سده بعد از حمله اعراب به ایران و اثرات نفوذ اعراب و مسلمانان در آن دوران
- ۱۳۴۳ تاریخ ایران قبل از اسلام
- ۱۳۴۳ تاریخ ایران بعد از اسلام (کتاب) (تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه (کتاب))
- ۱۳۵۴ فتح عرب در ایران
- ۱۳۶۴ تاریخ مردم ایران (۲ ج)
- ۱۳۷۳ روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی
- ۱۳۷۵ دنباله روزگاران ایران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی
- ۱۳۷۵ روزگاران دیگر
- ۱۳۸۶ آشنایی با تاریخ ایران

تاریخ اسلام

- ۱۳۴۶ بامداد اسلام
- ۱۳۴۸ کارنامه اسلام

اندیشه

- ۱۳۴۲ ارزش میراث صوفیه
- ۱۳۵۳ فرار از مدرسه
- ۱۳۵۷ جستجو در تصوف ایران
- ۱۳۶۹ در قلمرو وجدان، سیری در عقاید، ادیان، و اساطیر و شامل بخش‌هایی چون: پندارهای از یاد رفته و میراث هندوان و اسطوره یا تاریخ و نفوذ در ادوار ما قبل تاریخ عقاید و دیانات. فصل آغازین کتاب با این عبارت آغاز می‌گردد: بودن یا نبودن؟ مسئله این است! و جوابی که پرسشگر حیرت‌زده می‌جوید برای آن است که مطمئن شود این بودن آیا به زحمتش می‌ارزد و زندگی وی اصلاً هیچ معنی و هدف دارد یا آنکه جز توالی کودکی و جوانی و پیری که سرانجام به عدم محض منتهی گردد چیزی نیست.
- ۱۳۷۷ شعله طور

ترجمه

- ۱۳۲۶ بنیاد شعر فارسی
- ۱۳۲۸ ادبیات فرانسه در قرون وسطی
- ۱۳۲۸ ادبیات فرانسه در دوره رنسانس
- ۱۳۳۲ شرح قصیده ترساییه خاقانی اثر مینورسکی
- ۱۳۳۷ فن شعر ارسطو
- ۱۳۵۷ ارسطو و فن شعر

مجموعه مقالات

- ۱۳۵۱ یادداشت‌ها و اندیشه‌ها
- ۱۳۵۳ نه شرقی، نه غربی، انسانی
- ۱۳۵۶ از چیزهای دیگر مجموعه چند یادداشت پراکنده
- ۱۳۶۳ با کاروان اندیشه
- ۱۳۶۵ دفتر ایام، مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها، و جستجوها
- ۱۳۶۸ نقش بر آب، جستجویی چند در باب شعر حافظ، گلشن راز، گذشته نثر فارسی و ادبیات تطبیقی
- ۱۳۷۶ حکایت همچنان باقی
-

نوشته‌های ادبی و تاریخ‌نگاری

- ۱۳۴۷ تک درخت
- ۱۳۵۴ تاریخ در ترازو

عبدالرحمن جامی



| | |
|--------------|--|
| زادروز | ۲۴ آبان ۷۹۳ هرات |
| درگذشت | (۲۷ آبان ۸۷۱) ۸۱ سالگی هرات |
| آرامگاه | تخت مزار، هرات |
| محل زندگی | هرات، سمرقند |
| ملیت | ایرانی |
| نام‌های دیگر | نورالدین عبد الرحمن بن نظام‌الدین احمد بن محمد |
| پیشه | خلیفه طریقت نقشبندیه |
| نهاد | مدرسه نظامیه هرات |
| سبک | تصوف |
| لقب | خاتم‌الشعرا، ابوالبرکات، دشتی |

نورالدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد معروف به جامی (۲۴ آبان ۷۹۳ - ۲۷ آبان ۸۷۱)، (۲۳ شعبان ۸۱۷ - ۱۷ محرم ۸۹۸ هـ ق) ملقب به خاتم الشعرا شاعر، موسیقی‌دان، ادیب و صوفی نام‌دار فارسی زبان سده ۹ قمری است.

زندگی

از طرف پدر نسبش به محمد بن حسن شیبانی، فقیه معروف حنفی سده ۲ قمری می‌رسد. خراسان کوچ کرد و در شهر جام با شهرت دشتی منصب قضاوت یافت و ماندگار شد.

روزگار کودکی و تحصیلات مقدماتی جامی در خرگرد جام، که در آن زمان یکی از تبعات هرات بود در کنار پدرش سپری شد. در حدود سیزده سالگی همراه پدرش به هرات رفت و در آنجا اقامت گزید؛ در همانجا به تعلم و تعلیم پرداخت و قسمت عمده حیاتش نیز در همانجا به سر آمد و از آن زمان به جامی شهرت یافت. وی در شعر ابتدا دشتی تخلص می‌کرد، سپس آن را به جامی تغییر داد که خود علت آن را تولدش در شهر جام و ارادتش به شیخ الاسلام احمد جام ذکر کرده است.

جامی مقدمات ادبیات فارسی و عربی را نزد پدرش آموخت و چون خانواده‌اش شهر هرات را برای اقامت خود برگزیدند، او نیز فرصت یافت تا در مدرسه نظامیه هرات که از مراکز علمی معتبر آن زمان بود، مشغول به تحصیل شود و علوم متداول زمان خود را هم چون صرف و نحو، منطق، حکمت مشایی، حکمت اشراق، طبیعیات، ریاضیات، فقه، اصول، حدیث، قرأت، و تفسیر به خوبی بیاموزد و از محضر استادانی چون خواجه علی سمرقندی و محمد جاجرمی استفاده کند.

در این دوره بود که جامی با تصوف آشنا و مجذوب آن شد به طوری که در حلقه مریدان سعدالدین محمد کاشغری نقشبندی در آمد و به تدریج چنان به مقام معنوی خود افزود که بعد از مرگ مرشدش (۸۶۰ هـ ق برابر با ۱۴۵۵ م) خلیفه طریقت نقشبندیه گردید. پس از گذشت چند سالی جامی راه سمرقند را در پیش گرفت که در سایه حمایت پادشاه علم دوست تیموری الغ بیگ به کانون تجمع دانشمندان و دانشجویان تبدیل شده بود. در سمرقند نیز نورالدین توانست استادانش را شیفته ذکاوت و دانش خود کند. او که سرودن شعر را در جوانی آغاز کرده و در آن شهرتی یافته بود، با تکیه زدن بر مقام ارشاد و به نظم کشیدن تعالیم عرفانی و صوفیانه به محبوبیتی عظیم در میان اهل دانش و معرفت دست یافت.

جامی به افتادگی و گشاده رویی معروف بود و با اینکه زندگی‌ای بسیار ساده داشت و هیچ گاه مدح زورمندان را نمی‌گفت، شاهان و امیران همواره به او ارادت می‌ورزیدند و خود را مرید او می‌دانستند. جانشینان الغ بیگ خصوصاً سلطان حسین بایقرا و امیر او علیشیر نوایی تا آخر عمر او را محترم می‌داشتند و اوزون حسن آق قویونلو، سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی و ملک الاشراف پادشاه مصر از ارادتمندان او بودند.

اعتقادات مذهبی

بر اساس نسب و طریقت نقشبندیه و نوشته‌های جامی واضح است که وی حنفی و اهل سنت بوده اما چون همه اهل سنت در حب اهل بیت محمد سخنانی دارند و جامی نیز در این رابطه اشعاری دارد برخی او را شیعی دانسته‌اند؛ عده‌ای نیز او را متمایل به عقاید اشاعره و فقهای شافعی دانسته‌اند. در کتاب شواهد النبوه جامی از خلفای چهارگانه با ادب و احترام بسیار یاد برده و ایشان را بر اهل بیت مقدم داشته، و احادیثی که در فضائل آنان به پیغمبر منسوب است همه را نقل کرده و به فارسی برگردانده است. با این حال جامی در مدح ائمه شیعه از جمله علی، حسن و حسین و نیز سجاد اشعاری سروده است و ایشان را به صدق و عدل و شجاعت ستوده است. اما آنچه جامی در دم و سرزنش ابوطالب و پسرش عقیل سروده بود، مورد مخالفت بسیاری از علمای شیعه و از جمله

قاضی میرحسین شافعی و قاضی عبید شوشتری واقع شد تا حدی که میرحسین یزدی او را با عبدالرحمن بن ملجم قیاس کرد.

آن امام به حق ولی خدا
کاسدالله غالبش نامی
دو کس او را به جان بیازردند
یکی از ابلهی یک از خامی
هر دو را نام عبدرحمانست
آن یکی ملجم این یکی جامی

در شعر دیگر می فرماید

شیر خدا شاه ولایت علی
صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف به تنش جا گرفت

هر چند از نظر خود او، رفض اگر حبّ آل محمد باشد، درست و کیش همه مسلمانان است و اگر منظور از آن بغض اصحاب رسول باشد، مذموم است و سپس گفته است مذهب «رفض» چون خواه و ناخواه به چنین بغضی می کشد، ناپسندیده است. دامنه عداوت منتسبین به اهل تشیع با جامی به زمان حیات او محدود نمانده و در زمان خروج صفویه و سرکوبی اهل سنت و شیعه سازی بالاجبار مردم دامنه این تجاوز بعد از وفات جامی به هرات رسید که لشکر صفوی دستور یافتند در هر کتاب و اسنادی که نام جامی را بیابند آن را تراشیده و به عوض آن خامی بنویسند که مولانا هاتقی خواهر زاده جامی در این وصف الحال شعری هم دارد.

آثار جامی

از جامی دهها کتاب و رساله از نظم و نثر به زبانهای فارسی و عربی به یادگار مانده است
۱- آثار منظوم: جامی اشعار خود را در دو مجموعه بزرگ گردآوری کرده است:

- دیوانهای سه گانه شامل قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات
جامی دیوان خود را در اواخر عمر به تقلید از امیر خسرو دهلوی در سه قسمت زیر مدون نمود:

(الف) فاتحة الشباب (دوران جوانی)

(ب) واسطة العقد (اواسط زندگی)

(ج) خاتمة الحیاة (اواخر حیات)

دیوان قصاید و غزلیات این دیوان را جامی در سال ۸۸۴ تدوین و تنظیم کرده است. قصاید جامی در توحید و نعت پیامبر اسلام و صحابه و اهل بیت و نیز مطالب عرفانی و اخلاقی است. جامی همچنین قصایدی در مدح یا مرثیه سلاطین و حکمای زمانش سروده است. غزلیات جامی غالباً از هفت بیت تجاوز نمی کند و اکثراً عاشقانه یا عارفانه است.

از جامی مقطعات و رباعیاتی نیز باقی است که یا محتوی مسائل عرفانی است و اشاره به حقایق صوفیانه دارد یا نکته لطیف عاشقانه‌ای در آن نهفته است. دیوانی نیز به نام دیوان بی‌نقاط از جامی به‌جای مانده که در تمامی واژه‌های آن هیچ حرف نقطه‌داری استفاده نشده است.

- هفت اورنگ که خود مشتمل بر هفت کتاب در قالب مثنوی است.

مثنوی اول سلسله الذهب به سبک حدیقه الحقیقه سنایی و در سال ۸۸۷ سروده شده است، در این مثنوی از شریعت، طریقت، عشق و نبوت از دیدگاه عرفانی سخن رفته است.

مثنوی دوم سلامان و ابسال که به نام سلطان یعقوب ترکمان آق قویونلوس و در سال ۸۸۵ تألیف شده است. حکایت سلامان و ابسان نخستین بار در شرح اشارات خواجه نصیرالدین توسی و اسرار حکمه ابن طفیل آمده بود که جامی آن را به نظم فارسی درآورد.

مثنوی سوم تحفة الاحرار نخستین مثنوی تعلیمی جامی است که به سبک و سیاق مخزن الاسرار نظامی سروده شده است. در این کتاب اشارت‌هایی به آفرینش، اسلام، نماز، زکات، حج، عزلت، تصوف، عشق و شاعری آمده است. در انتهای این مثنوی جامی به فرزند خود ضیاءالدین یوسف پندنامه‌ای نگاشته است که در آن از جوانی خود یاد کرده است.

مثنوی چهارم سبحة الابرار و آن نیز مثنوی تعلیمی است که در سال ۸۸۷ سروده شده است و در آن تعالیم اخلاقی و عرفانی در باب توبه، زهد، فقر، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل، رضا و حب آمده است.

مثنوی پنجم یوسف و زلیخا مثنوی عشقی به سبک خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گرگانی است که به نام و یاد پیامبر و بیان معراج و مدح سلطان حسین بایقرا آغاز می‌شود. در این کتاب جامی از سوره یوسف در قرآن و نیز از روایات تورات در سفر پیدایش بهره برده است. تاریخ تألیف این کتاب را سال ۸۸۸ هجری دانسته‌اند.

مثنوی ششم لیلی و مجنون مثنوی عشقی است که به وزن لیلی و مجنون نظامی و امیر خسرو دهلوی ساخته شده است.

مثنوی هفتم خر دنامه اسکندری که مثنوی تعلیمی در حکمت و اخلاق است و در آن از حکیمان یونان از سقراط، افلاطون، ارسطو، بقراط، فیثاغورث و اسکندر سخن رفته است. بهارستان از دیگر آثار جامی است.

خواجه نظام‌الدین عبیدالله زاکانی



| | |
|------------------|---|
| زمینه کاری | شاعر و نویسنده |
| زادروز | ۷۰۱ هجری قمری توابع قزوین |
| مرگ | ۷۷۲ ه. ق ذکر شده اصفهان یا بغداد |
| محل زندگی | قزوین، بغداد |
| در زمان حکومت | شاه شیخ ابواسحق اینجو شاه شجاع مظفری |
| لقب | ارباب الصدور |
| سال‌های نویسندگی | قرن هشتم هجری قمری |
| سبک نوشتاری | طنزپرداز |
| تخلص | عبید |

خواجه نظام‌الدین عبیدالله زاکانی معروف به عبید زاکانی شاعر و نویسنده طنزپرداز فارسی‌زبان قرن هشتم هجری است که طبق قراین موجود در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم ه. ق. در یکی از توابع قزوین چشم به جهان گشود.

علت شهرت به زاکانی

علت مشهور بودن او به زاکانی نسبت داشتن او به خاندان زاکان است که این خاندان تیره‌ای از «عرب بنی خفاجه» بودند که بعد از مهاجرت به ایران به نزدیکی رزن از توابع قزوین و همدان در تقسیم‌بندی کنونی رفتند و در آن ناحیه باشیدند. وی در قزوین به دانش اندوزی پرداخته و در این شهر پرورش یافته و تا پایان عمر را در این شهر ماند. در خاندان او دو شعبه از دیگران مشهورتر بودند، شعبه یکم

که به گفته حمدالله مستوفی (معاصر و همشهری عبید) اهل دانش‌های معقول و منقول بودند و شعبه دوم که این مورخ آنها را ارباب الصدور (یعنی وزیران و دیوانیان) می‌نامد. حمدالله مستوفی، عبید را نظام‌الدین عبیدالله زاکانی یاد می‌کند و او را از شعبه دوم می‌داند. با این همه اطلاع دقیقی از مقام صدارت یا وزارت برای عبید در دست نیست و همین قدر می‌دانیم که در دستگاه پادشاهان فردی محترم بوده.

عبید در نگاه تاریخ

بنا به گفته تاریخ نویسان عبید در طول حیات خود لقب‌هایی را از امراء و حکام زمان خود گرفته‌است؛ و اشعار خوب و رسائل بی‌نظیری دارد.

عباس اقبال در مقدمه دیوان عبید می‌نویسد:

از شرح حال و وقایع زندگانی عبید زاکانی اطلاع مفصل در دست نیست. اطلاعات ما در این باب منحصر است به معلوماتی که حمدالله مستوفی معاصر و همشهری قزوینی عبید و پس از او دولتشاه سمرقندی در تذکره خود، تألیف شده در قرن ۸۹۲ ه. ق. در ضمن شرحی مخلوط به افسانه در باب او به دست داده و مؤلف ریاض العلماء در باب بعضی از تألیفات او ذکر کرده‌است. معلومات دیگری نیز از اشعار و مؤلفات عبید به دست می‌آید. از مختصری که مؤلف تاریخ گزیده راجع به عبید نوشته‌است، مطالب زیر استنباط می‌شود:

- ۱- اینکه او از جمله صدور وزرا بوده، ولی در هیچ منبعی به آن اشاره نشده‌است.
- ۲- نام شخص شاعر نظام‌الدین بوده‌است، در صورتی که در ابتدای غالب نسخ کلیات و در مقدمه‌هایی که بر آن نوشته‌اند وی را نجم‌الدین عبید زاکانی یاد کرده‌اند.
- ۳- نام شخصی شاعر عبیدالله و عبید تخلص شعری او است. خود او نیز در تخلص یکی از غزل‌های خود می‌گوید:

گر کنی با دیگران جور و جفا با عبیدالله زاکانی مکن

- ۴- عبید در هنگام تألیف تاریخ گزیده که قریب چهار سال پیش از مرگ اوست به اشعار خوب و رسائل بی‌نظیر خود شهرت داشته‌است. در تذکره دولتشاه سمرقندی چند حکایت راجع به عبید و مشاعر او با جهان خاتون شاعره و سلمان ساوجی و ذکر تألیفی از او به نام شاه‌شیخ ابواسحاق در علم معانی و بیان و غیره هست.

عبید در تألیفات خود از چندین تن از پادشاهان و معاصران خود مانند علاءالدین محمد، شاه‌شیخ ابوالحسن اینجو، رکن‌الدین عبدالملک وزیرسلطان اویس جلایری و شاه شجاع مظفری را یاد کرده‌است. وی از نوابغ بزرگان است. می‌توان او را تا یک اندازه شبیه به نویسنده بزرگ فرانسوی ولتر دانست.

- وفات عبید زاکانی را تقی‌الدین کاشی در تذکره خود سال ۷۷۲ دانسته و صادق اصفهانی در کتاب شاهد صادق آن را ذیل وقایع سال ۷۷۱ آورده‌است. امر مسلم این که عبید تا اواخر سال ۷۶۸ ه. ق. هنوز حیات داشته‌است... و به نحو قطع و یقین وفات او بین سنوات ۷۶۸ و ۷۶۹ و یا ۷۷۲ رخ داده‌است
- از تألیفاتی که از او باقی است معلوم است که بیشتر منظور او انتقاد اوضاع زمان به زبان هزل و طیبیت بوده‌است. مجموع اشعار جدی که از او باقی است و در کلیات به طبع رسیده‌است از ۳۰۰۰ بیت تجاوز نمی‌کنند.

طنز عبید

صرف نظر از این که عبید شاعر بوده است، همگان نام او را با طنز و هزل عجین و اغلب عامه او را به لطایف می شناسند. در این میان منظومه موش و گربه شهرت بسیار داشته و ریش نامه و صد پند از همه لطیف ترند. مانند بسیاری از طنزپردازان متقدم مانند سعدی شیرازی، طنز و هزل به یکسان در لطایف او راه یافته است. دیوان لطایف او شامل بخش های زیر است:

- رساله اخلاق الاشراف
- ریش نامه
- صد پند
- ترجیع بند ج...
- تضمینات و قطعات
- رباعیات
- رساله دلگشا
- تعریفات ملا دو بیاز
- منظومه موش و گربه
- منظومه سنگتراش
- رساله تعریفات ملا دو بیازه

علی اکبر دهخدا



زادروز ۱۲۵۷ خورشیدی ۱۲۹۷ قمری تهران

درگذشت ۷ اسفند ۱۳۳۴ تهران

آرامگاه گورستان ابن بابویه، شهری

محل تهران، چهار محال و

| | |
|-------|-------------------------------|
| زندگی | بختیاری، وین، سوییس، استانبول |
| لقب | علامه و دخو |
| آثار | لغت نامه دهخدا امثال و حکم |

علی اکبر دهخدا (زاده ۱۲۵۷ تهران - درگذشته ۷ اسفند ۱۳۳۴ تهران)، ادیب، لغت‌شناس، سیاست‌مدار و شاعر ایرانی است. او مؤلف و بنیان‌گذار لغت‌نامه دهخدا نیز بوده است.

زندگی

دوره یکم (تا نیمه راه مشروطیت)

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. اگرچه اصلیت او قزوینی بود، اما پدرش خان باباخان که از ملاکان متوسط قزوین بود، پیش از زاده شدن وی از قزوین خارج شده و در تهران اقامت گزیده بود. هنگامی که او ده ساله بود پدرش در بروجرد فوت کرد. در آن زمان غلامحسین بروجردی که از دوستان خانوادگی آن‌ها بود کار تدریس دهخدا را آغاز کرد و دهخدا تحصیلات قدیمی را نزد او آموخت.

در زمان گشایش مدرسه علوم سیاسی وابسته به وزارت امور خارجه در سال ۱۲۷۸ شمسی، دهخدا در آزمون ورودی مدرسه شرکت کرد و در آن جا مشغول تحصیل شد و چهار سال بعد جزء اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی بود. طی این دوره با مبانی علوم جدید و زبان فرانسوی آشنا شد. معلم ادبیات فارسی آن مدرسه محمدحسین فروغی بود و گاه تدریس ادبیات کلاس را به عهده دهخدا می‌گذاشت. چون منزل پدری دهخدا در جوار منزل حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود، دهخدا از این موقعیت استفاده می‌کرد و از محضر او بهره می‌گرفت.

پس از اتمام دوره مدرسه علوم سیاسی، دهخدا که اکنون میرزا علی اکبر خان قزوینی نامیده می‌شد، به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و در سال ۱۲۸۱ هنگامی که معاون‌الدوله غفاری به‌عنوان سفیر ایران در کشورهای بالکان منصوب شده بود، دهخدا به‌عنوان منشی سفیر با او همراه شد. اقامت آنها در اروپا بیش از دو سال در شهر وین بود. دهخدا از این دوره برای آشنایی بیشتر با زبان فرانسوی و دانش‌های جدید استفاده کرد. او در سال ۱۲۸۴ به ایران بازگشت.

بازگشت دهخدا به ایران همزمان با آغاز مشروطیت بود. ابتدا به مدت شش ماه در اداره شوسه خراسان که در مقاطعه حسین‌آقا امین‌الضرب بود، به‌عنوان معاون و مترجم مسیو دوبروک مهندس بلژیکی استخدام شد.

دهخدا از دست پروردگان شیخ هادی نجم‌آبادی محسوب می‌شود که در جنبش مشروطه نقشی مهم ایفا کرد. دهخدا در بیان خاطرات خود، «تربیت عقل» خویش را به مرحوم شیخ هادی «طائب ثراه» نسبت داده و او را همراه دو مربی دیگر خود، «وجودی استثنایی» خوانده است.

در همین هنگام، میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم‌خان تبریزی برای آغاز انتشار روزنامه صور اسرافیل که خود بنیان‌گذار آن بودند از او دعوت به همکاری کردند. دهخدا از ابتدا نویسنده اصلی در صور اسرافیل بود.

وی با نگارش مقاله‌های بند در روزنامه صور اسرافیل، در زمره مشروطه خواهان قرار گرفت. به همین سبب بود که او نیز مورد غضب محمد علی شاه واقع شد و اگر کمک سفارت انگلستان در امان گرفتن برای او نبود، سرنوشتی چون همکارانش، میرزا جهانگیر خان شیرازی می‌یافت. نخستین شماره این روزنامه هفتگی پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ قمری برابر هشتم خرداد ۱۲۸۶ و ۳۰ مه ۱۹۰۷ در هشت صفحه در تهران منتشر شد. صور اسرافیل طی چهارده ماه بعدی با تعطیلی‌ها و توقیف‌هایی که دید جمعاً سی و دو شماره منتشر شد که تاریخ آخرین شماره بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ بود. دهخدا در آغاز هر شماره روزنامه مقاله‌ای در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و در پایان مقاله‌ای با عنوان چیرند و پیرند با نام مستعار می‌نوشت. سبک نگارش این مقالات در ادبیات فارسی بی‌سابقه بود و مکتب جدیدی را در روزنامه‌نگاری ایران و نثر فارسی معاصر پدید آورد.

مهم‌ترین نام مستعار میرزا علی‌اکبر خان قزوینی در چیرند و پیرندش دخو بود. دخو مخفف کلمه دهخدا است، خطابی برای مردم ساده‌دل در قزوین، زادگاه پدر و اجداد نویسنده. البته دهخدا در اصل به معنی کدخدا و خداوند و بزرگ ده است.

برخی نوشته‌های دهخدا موجب اعتراض‌های شدید سنت‌گرایان متعصب و طرفداران استبداد شد تا جایی که حتی حکم به تکفیر او دادند. مجلس چند بار راجع به نوشته‌های او به بحث و گفتگو پرداخت. در جلسه بیستم شعبان ۱۳۲۵ اسدالله میرزا به شکایت انجمن اتحادیه طلاب اشاره کرد. آقا سید محمد جعفر نماینده‌ای دیگر تصریح کرد که در شماره‌های ۱۲ و ۱۴ صور اسرافیل نوشته‌ای که به تکفیر انجامیده باشد، دیده نمی‌شود اما در مورد مطالب سیاسی باید وزارت علوم و معارف نظر دهد. پس از یکی دو گفتار دیگر روزنامه به‌طور موقت توقیف شد. در این میان دهخدا نیز به مجلس احضار شد و توانست با منطق و استدلال و حاضر جوابی مخالفان را مجاب کند. البته دهخدا را از در پشتی مجلس خارج کردند زیرا برخی متعصبان مسلح با سلاح گرم، آماده حمله به او بودند.

دوره دوم (تبعید و مهاجرت)



بعد از کودتای محمد علی شاه در ۱۲۸۷، دهخدا همراه با عده‌ای از آزادی‌خواهان در سفارت انگلیس تحصن کردند. محمد علی شاه که از این موضوع خشمگین بود با تبعید ایشان به کشورهای همجوار و اروپا موافقت کرد. به روایت ناظم‌الاسلام کرمانی بنا شد که شش نفر از کسانی که در «سفارتخانه انگلیس بودند نفی و تبعید شوند که هر یک را از قرار ماهی صد و پنجاه تومان بدهند و غلام سفارت آنها را ببرد به سرحد برساند و رسید گرفته مراجعت کند، تا یک سال در خارجه باشند. پس از یک سال مختارند به هر جا بخواهند بروند و یا مراجعت کنند به ایران». راوی دیگر در باکو،

چند تن از ایشان را نام می‌برد (سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد نجات، وحیدالملک، دهخدا، حسین پرویز) که «آزادی‌خواهان و تجار کمک کرده اعانه دادند»، و آنها «به‌علت ناسازگاری محیط از راه تقلیس به پاریس رفتند».

پس از ورود دهخدا و آزادی‌خواهان تبعیدی به پاریس، گروهی از آنها به دعوت ادوارد براون به لندن رفتند. میرزا آقا فرشی، سید حسن تقی‌زاده، معاضدالسلطنه و محمدعلی تربیت از آن جمله بودند. اما معاضدالسلطنه اندکی بعد به پاریس بازگشت و با دهخدا در انتشار دوباره صوراسرافیل همکاری کرد. دهخدا دعوت براون را برای رفتن به لندن و نشر صوراسرافیل در آن شهر نپذیرفت. براون استدلال می‌کرد که در انگلستان امکانات بیشتری مهیاست و روزنامه‌هایی مانند منچستر گاردین و دیلی نیوز هواخواه مشروطه‌اند و چیزهایی می‌نویسند، اما دهخدا بنا بر مصالحی ترجیح داد که چنین نکند. دهخدا در پاریس با علامه محمد قزوینی معاشر بود.

چون امکان نشر روزنامه در پاریس نبود، گروه صوراسرافیل، یعنی دهخدا، میرزا قاسم‌خان تبریزی، میرزا محمد نجات و حسین پرویز، در آذر ۱۲۸۷ به شهرک ایورژن (Yverdon) در سوییس نقل مکان کردند، اما محل چاپ روزنامه با اتخاذ تدابیری همچنان در پاریس بود. دوره دوم صوراسرافیل در ایورژن در دی و اسفند ۱۲۸۷ تنها سه شماره منتشر شد. مطالب و مقالات روزنامه به قلم دهخدا و بسیار تندتر و صریح‌تر از پیش بود. در شماره سوم دهخدا مسط معروف خود «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» که آن را در یادبود میرزا جهانگیرخان شیرازی سروده بود به چاپ رساند. دهخدا در تبعید برخلاف همگانش در وضعیت مالی بسیار دشواری می‌زیست. دوران تبعید دهخدا در اروپا بی‌نهایت پرتنش و افسرده‌کننده بود و گفته شده که حتی به خودکشی یا گرفتن تابعیت بیگانه فکر کرده بوده است.

در فروردین ۱۲۸۸ گروه ایورژن به استانبول رفتند و به انجمن سعادت ایرانیان پیوستند. این انجمن را گروهی از ایرانیان مشروطه‌خواه همچون یحیی دولت‌آبادی، محمدعلی تربیت و حسین دانش اصفهانی با استفاده از محیط آزادتری که با تحولات جدید در عثمانی فراهم شده بود تشکیل داده بودند. مهم‌ترین فعالیت سیاسی دهخدا در استانبول نشر چهارده یا پانزده شماره از روزنامه سروش در فاصله تیر تا آبان‌ماه ۱۲۸۸ بود. مؤسس و مدیر این روزنامه، سیدمحمد توفیق و سردبیر آن علی‌اکبر دهخدا و نویسندگان آن معاضدالسلطنه، میرزا یحیی دولت‌آبادی و میرزا حسین دانش اصفهانی بودند.

در همان دوره اقامت دهخدا در اروپا دوره دوم روزنامه روح‌القدس با گرایش رادیکال سوسیالیستی احتمالاً در پاریس، منتشر می‌شد که دبیر و نگارنده آن میرزا علی‌اکبرخان دهخدا معرفی شده است.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی علی‌اکبر دهخدا در حالی که هنوز در استانبول بود، هم از تهران و هم از کرمان (به نشانه حق‌شناسی مردم این ایالت از بابت مقالات صوراسرافیل) به نمایندگی مجلس انتخاب شد. دهخدا نمایندگی مردم کرمان را پذیرفت. دهخدا در بازگشت به ایران و در ادامه فعالیت سیاسی خود به حزب اعتدالیون پیوست و این برخلاف انتظار یاران سابق او بود که غالباً در حزب رقیب یعنی حزب دموکرات جمع شده بودند.

با آغاز جنگ جهانی اول و ورود نیروهای روسی به شمال ایران و نزدیک شدن آنها به پایتخت و سقوط دولت، دهخدا همراه با اعضای کمیته مهاجرت ابتدا به قم و سپس به کرمانشاه رفت. پس از انحلال حکومت در مهاجرت، دهخدا به مدت دو سال و نیم به دعوت رؤسای ایل بختیاری در مناطق چهارمحال بختیاری به سر برد و بخش عمده‌ای از این دوره را مهمان لطفعلی خان امیرمفخم در قلعه دزک در نزدیکی فرخ‌شهر کنونی بود. در همان‌جا بود که اندیشه تدوین لغت‌نامه یا فرهنگ‌نامه‌ای جامع برای زبان فارسی در ذهن او شکل گرفت و با استفاده از کتابخانه امیرمفخم کار نگارش یادداشت‌های لازم برای لغت‌نامه و امثال و حکم را جمع‌آوری کرد.

دست‌نوشته علی اکبر دهخدا درباره لغت‌نامه

پس از پایان جنگ جهانی یکم، دهخدا از فعالیت‌های سیاسی کناره گرفت، و طی سلطنت رضاشاه به کارهای علمی، ادبی و فرهنگی پرداخت. مدتی ریاست دفتر (کابینه) وزارت معارف (وزارت فرهنگ بعدی) و سپس ریاست تفتیش وزارت عدلیه (وزارت دادگستری بعدی) را به عهده داشت. در سال ۱۳۰۶ مدرسه سیاسی به مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تغییر نام یافت و ریاست آن را علی اکبر دهخدا به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شد. از زمان تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی را تا سال ۱۳۲۰ به عهده داشت. در این سال از خدمات دولتی بازنشسته شد و یکسره به کار لغت‌نامه پرداخت. در همین دوران بود که در جواب استفسار دوستان که چرا شعر و نثری به سبک آنچه در صویراسرافیل منتشر می‌کرد نمی‌سراید و نمی‌نویسد، می‌گفت: «در این زمانه بسیاری کسانی که حاضرند وقت و نیروی خود را صرف شعر گفتن و مقاله نوشتن و طبع و نشر آنها در روزنامه‌ها و مجلات کنند، ولی شاید کمتر کسی باشد که بخواهد و بتواند با تألیف آثاری مانند امثال و حکم و لغت‌نامه و وظیفه‌ای دشوار و خسته‌کننده و طاقت‌سوز ولی واجب را تحمل نماید.» به سردبیر مجله آینده، دکتر محمود افشار یزدی که از او مقاله می‌خواست (پس از شهریور ۱۳۲۰) با بی‌میلی و اکراه نوشت که «اگر میسر شد و گرفتاری‌ها اجازه داد مقالاتی می‌فرستم، با شرط عدم تحریف»؛ اما کمتر برای مطبوعات دست به قلم می‌برد.

در نخستین کنگره نویسندگان ایران در تیر ماه ۱۳۲۵ دهخدا در زمره هیئت رئیسه شرکت داشت. در اسفند ۱۳۲۹ در تأسیس جمعیت مبارزه با بی‌سوادی شرکت کرد. در همان سال از جمله نویسندگان و اهل فرهنگی بود که بیانیه صلح استکھلم را امضاء کرد.

فعالیت‌های سیاسی



دیدار علی اکبر دهخدا و دکتر محمد مصدق

دهخدا سردبیری برخی نشریات مربوط به حزب کمونیست ایران (دهه ۱۹۲۰) را نیز به عهده داشت. در کشاکش انحلال سلطنت و برپایی جمهوری، دهخدا بعنوان اولین کاندیدای مقام ریاست جمهوری در ایران مطرح شد. مردی که می‌توانست اولین رئیس جمهور ایران باشد. شخصیتی ملی، سیاسی، ادیب، ستم‌دیده استبداد و از آن مهم‌تر، از کوره ارتجاع ستیزی و دفاع از ترقی و تحول ایران بیرون آمده. سلطنت پهلوی که مستقر شد، بیم از این کاندیداتوری به کینه تبدیل شد. دهخدا را نمی‌شد

سر پیری و به جرم طرح او بعنوان اولین رئیس جمهور ایران کشت، اما می‌شد به انزواء کشاند؛ و چنین کردند. او در انزوا همان کرد که فردوسی کرده بود.

فرهنگ دهخدا را پایه ریخت. دهخدا به همین دلیل تا پایان عمر مغضوب دربار سلطنتی ماند. به همین دلیل در دوره رضا شاه از کارهای سیاسی کناره گرفت و به کارهای علمی و ادبی و فرهنگی مشغول شد. مدتی ریاست دفتر (کابینه) وزارت معارف، ریاست تفتیش وزارت عدلیه، ریاست مدرسه علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تهران به او محول گردید. چند روز قبل از شهریور ۱۳۲۰ و خلع رضاشاه، معزول شد و پس از آن بیشتر به مطالعه و تحقیق و نگارش پرداخت.

دهخدا در سال‌های نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق، پشتیبان جدی او بود. در ماه‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شایعه تشکیل شورای سلطنت و ریاست شورای دهخدا (در صورت پیروزی نهضت و اعلام جمهوری) بر سر زبان‌ها افتاد. به همین خاطر نیز مأموران کودتا پس از کودتای ۲۸ مرداد به خانه‌اش ریختند و وی را شدیداً مضروب نمودند.



دستی نیز در کار بود که سرمقاله نخست صوراسرافیل ایوردن (دوره دوم) را که حاوی حمله‌های بی‌پروایی به موجودیت پادشاهی در ایران بود برای رهبران سیاسی ارسال می‌کرد.

در چنین وضعیتی بود که در روزهای اول بعد از کودتا، خانه دهخدا توسط مأموران تفتیش شد و وی را شدیداً مضروب نمودند. دهخدا مورد احضار و بازجویی قرار گرفت. به دلایلی پیش گفته شده و نیز شرکت در نامه سرگشاده علیه کنسرسیوم نفت در سال بعد، نام دهخدا را از خیابان محل زندگی‌اش برداشتند.

علی‌اکبر دهخدا در روز دوشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ در سن ۷۷ سالگی در خانه مسکونی خود در خیابان ایرانشهر تهران درگذشت. پیکر او به شهر ری و در ابن بابویه در مقبره خانوادگی مدفون گردید. پس از درگذشت دهخدا، خانه‌اش تبدیل به دبستانی با نام خودش شد. اما در سال‌های پس از انقلاب نام او را از روی دبستان برداشتند.

لغت‌نامه دهخدا

مقدمات تألیف و سپس انتشار لغت‌نامه دهخدا از اواخر دهه ۱۳۰۰ خورشیدی با مساعدت دولت فراهم شد و اولین قراردادها برای این منظور سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ بین وزارت معارف و علی‌اکبر دهخدا منعقد شد. اولین مجلد لغت‌نامه در سال ۱۳۱۸ منتشر شد، اما به دلیل کندی کار چاپخانه بانک

ملی، آغاز جنگ جهانی دوم و حجم وسیع کار، چاپ لغتنامه متوقف شد. پس از پایان جنگ، اندیشه چاپ و نشر تألیف دهخدا به یک ایده ملی تبدیل شد.

سرانجام در سال ۱۳۲۵ با طرح پیشنهادی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی (در رأس آنها محمد مصدق) و به دنبال آن تصویب ماده واحده‌ای در مجلس، وزارت فرهنگ مکلف به تأمین کارمندان و امکانات لازم برای تدوین لغتنامه شد. به این ترتیب، لغتنامه از یادداشت‌های گردآوری شده توسط دهخدا بسیار فراتر رفت، و سازمان لغتنامه از آغاز تا پایان نشر کتاب، از همکاری تعدادی از لغت‌شناسان برخوردار شد که نام‌های آنها در مقدمه ویرایش جدید (سال ۱۳۷۷) به‌عنوان عضو هیئت مؤلفان لغتنامه آمده است.

معاونت اداره لغتنامه با دکتر محمد معین بود تا در سال ۱۳۳۴ مجلس شورای ملی اداره لغتنامه را از منزل دهخدا به مجلس منتقل ساخت و دهخدا دکتر معین را به ریاست اداره معرفی کرد و طی دو وصیت‌نامه او را مسئول کلیه فیش‌ها و ادامه کار تألیف و چاپ لغتنامه قرار داد. پس از درگذشت دهخدا در اسفند ۱۳۳۴ محل لغتنامه تا سال ۱۳۳۷ همچنان در مجلس شورای ملی بود و از آن پس به دانشگاه تهران منتقل شد.

نمونه سروده‌ها

دهخدا مسمط معروف خود «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» را در یادبود میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صوراسرافیل سرود:

| | |
|--------------------------|------------------------|
| ای مرغ سحر چو این شب تار | بگذاشت ز سر سیاهکاری |
| وز نفعه روح‌بخش اسحار | رفت از سر خفتگان خماری |
| بگشود گره ز زلف زر تار | محبوبه نیلگون عماری |
| یزدان به کمال شد پدیدار | واهریمن زشتخو حصاری |

یاد آر ز شمع مرده یاد آر

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ای مونس یوسف اندر این بند | تعبیر عیان چو شد تو را خواب |
| دل پر ز شعف، لب از شکر خند | محسود عدو، به کام اصحاب |
| رفتی بر یار خویش و پیوند | آزادتر از نسیم و مهتاب |
| زان کو همه شام با تو یک چند | در آرزوی وصال احباب |

اختر به سحر شمرده یاد آر

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| چون باغ شود دوباره خرم | ای بلبل مستمند مسکین |
| وز سنبل و سوری و سپر غم | آفاق، نگارخانه چین |
| گل، سرخ و به رخ عرق ز شبنم | تو داده ز کف قرار و تمکین |
| زان نوگل پیش‌رس که در غم | ناداده به نار شوق تسکین |

از سردی دی فسرده یاد آر

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| ای هم‌ره تیه پور عمران | بگذشت چو این سنین معدود |
| وان شاهد نغز بزم عرفان | بنمود چو وعد خویش مشهود |
| وز مذبح زر چو شد به کیوان | هر صبح شمیم عنبر و عود |

در حسرت روی ارض موعود

زان کو به گناه قوم نادان

بر بادیه جان سپرده یادآر

ای کودک دوره طلایی
بگرفت ز سر خدا، خدایی
گل بست زبان ژاژخایی
مأخوذ به جرم حق ستایی

چون گشت ز نو زمانه آباد
وز طاعت بندگان خود شاد
نه رسم ارم، نه اسم شداد
زان کس که ز نوک تیغ جلا

تسنیم وصال خورده یادآر



آرامگاه علی اکبر دهخدا در گورستان ابن بابویه شهر ری

فهرست آثار

- لغت نامه
- امثال حکم
- چرند و پرنده (مجموعه مقالات).
- فرهنگ فرانسه به زبان فارسی
- ابوریحان بیرونی
- تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو
- پندها و کلمات قصار
- دیوان شعر
- تصحیح دیوان منوچهری
- تصحیح دیوان حافظ
- تصحیح دیوان سید حسن غزنوی
- تصحیح دیوان مسعود سعد
- تصحیح دیوان سوزنی سمرقندی
- تصحیح دیوان فرخی سیستانی
- تصحیح دیوان ابن یمین
- تصحیح لغت فرس اسدی
- تصحیح صحاح الفرس
- تصحیح یوسف و زلیخا

- ترجمه روح القوانین مونتسکیو (منتشر نشده)
 - ترجمه عظمت و انحطاط رومیان
- برهان قاطع برگزیده و شرح آثار دهخدا بررسی لغتنامه دهخدا

عمر نسفی

نجم‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن احمد نسفی معروف به مفتی الثقلین در ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ میلادی در نسف (نخشب در جنوب سمرقند و نرسیده به رود جیحون)، زاده شد. در ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳، درگذشت. از بزرگترین فقهای حنفی عصر خویش بود.

یکی از معروف‌ترین کتابهایش «العقیده النسفیة» به عربی است که علامه سعدالدین هروی تفتازانی، عالم مشهور قرن هشتم، آنرا شرح نمود و کتاب شرح العقاید النسفیة را نوشت. از جمله آثار فارسی اش «تفسیر نسفی» میباشد که به نثر مسجع و موزون نوشته شده است. این کتاب چهار بار در ایران به چاپ رسیده است.

کتابی در اصول عقاید به صورت پرسش و پاسخ نوشت که از رایج‌ترین آثار در نوع خود بود و تا پیش از جنگ اول جهانی، در مدارس عمومی ترکیه مورد استفاده زیادی قرار می‌گرفت. او را نباید با عبدالله بن احمد، که او هم از فقهای حنفی بود (نیمه دوم سده سیزدهم)، اشتباه کرد.

غلامرضا رشید یاسمی

زاده ۲۹ آبان ۱۲۷۵-۱۹ نوامبر ۱۸۹۶
گهواره، شهرستان دالاهو

درگذشته ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰
۹ مه ۱۹۵۱ (۵۴ سال) تهران

آرامگاه گورستان ظهیرالدوله، تهران

نامدیگر رشید

زمینه کار نویسنده، مورخ، شاعر و مترجم

| | |
|---------------|---|
| فرزند ان | سیامک یاسمی / شاپور یاسمی هوشنگ رشید یاسمی |
| پدر و مادر | محمد ولی خان گورانی و نورتاج خانم دولتداد |

زندگی‌نامه

غلامرضا رشید یاسمی، در ۲۹ آبان ۱۲۷۵ خورشیدی در شهر گهواره در شهرستان دالاهو در استان کرمانشاه زاده شد. پدر او «محمدولی خان گوران» ملقب به خان‌خانان شاعر، نقاش و خوشنویس بود و در شعر «نصرت» تخلص می‌کرد، و پدر بزرگ پدری او حسین خان امیرپنج نام داشت. مادر او «نورتاج خانم دولتداد» دختر شاهزاده محمدباقر میرزا خسروی و نوه شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه بود. همچنین عصمت‌الملوک دولتداد خاله او بود. محمدباقر میرزا شاعر و نویسنده اولین رمان تاریخی به زبان فارسی در سه جلد به نام «شمس و طغرا» است که بعدها به همت رشید یاسمی به چاپ رسید. پدر یاسمی رشید در وبای سال ۱۳۲۲ هجری قمری در سن ۳۰ سالگی هنگامی که او هشت ساله بود درگذشت. از این رو مادرش نورتاج خانم نقش محوری در تربیت او پیدا کرد.

رشید یاسمی تحصیلات مقدماتی را در شهر کرمانشاه به پایان برد. سپس به تهران رفت و دوره متوسطه را در دبیرستان سن لویی گذراند. از همان هنگام به تشویق نظام وفا که معلم ادبیات او بود به سرودن شعر به زبان فارسی پرداخت. یاسمی فلسفه و رموز عرفان را نزد مهدی الهی قمشه‌ای و حاج عباسعلی کیوان قزوینی فرا گرفت. پس از پایان تحصیلات مدتی به کار در وزارت معارف، مالیه و دربار پرداخت. در همین زمان «جرگه دانشوری» را تأسیس کرد که بعدها به همت ملک‌الشعرا بهار به «انجمن دانشکده» تبدیل شد. رشید ضمن همکاری با مجله دانشکده، با نویسندگان و شعرای آن دوره همچون محمد تقی بهار، سعید نفیسی، عباس اقبال، ابراهیم الفت و دیگران همکاری می‌کرد. در همین دوران عضو انجمن ادبی ایران شد و نخستین تألیف خود را در احوال ابن یمین فریومدی شاعر سلسله سرداران منتشر کرد.

یکی از دل‌بستگی‌های یاسمی سرودن شعر بود. او دگرگونی‌های اجتماعی فکری و فرهنگی را در شعر هایش بازتاب می‌داد و در حالی که نوجوان بود، می‌کوشید به چارچوب‌ها و معیارهای شعر کهن فارسی پایبند بماند. در کنار سرودن شعر، تصحیح و ویرایش دیوان‌های مسعود سعد سلمان، هاتف اصفهانی و محمدباقر خسروی و منظومه «سلامان و ایسال» جامی را منتشر کرد. رشید یاسمی از نخستین شاعرانی بود که لزوم تجدد در شعر فارسی را پذیرفت و کوشید که رنگ تازه‌ای به سخن خود بدهد.

رشید یاسمی از سال ۱۳۰۰ (یک سال پس از کودتا) به انتشار مقاله در روزنامه شفق سرخ به سردبیری علی دشتی پرداخت و همین مقالات موجب شهرت ادبی او گردید. در این میان به یادگیری زبان‌های عربی و انگلیسی و تکمیل زبان فرانسوی پرداخت. زبان پهلوی را نزد ارنست هرتسفلد آموخت و پس از چندی آن‌قدر در آموختن این زبان تبحر یافت که رساله‌های اندرز اوشنر داناک، ارداویراف‌نامه و اندرز آذر مهر اسپندان را به فارسی ترجمه کرد.

از سال ۱۳۱۲ که دانشگاه تهران تأسیس شد، وی با سمت استادی رشته تاریخ به تدریس در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پرداخت. یاسمی در دانشسرای عالی کشاورزی نیز به تدریس تاریخ اسلام پرداخت. بعدها به عضویت پیوسته فرهنگستان ایران درآمد. در سال ۱۳۲۲ جزو هیئتی از استادان ایرانی همراه با علی اصغر حکمت و ابراهیم پورداوود به هند سفر کرد. در سال ۱۳۲۴ به منظور مطالعه به فرانسه رفت و دو سال در آن کشور اقامت داشت. رشید یاسمی تا پایان عمر به عنوان استاد در دانشگاه تهران تدریس کرد، اما از تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۸ از این دانشگاه بازنشسته شده‌بود.

یاسمی گذشته از مقالات ادبی و تاریخی و فلسفی و انتقادی که از او در نشریات نوبهار، ارمغان، آینده، تعلیم و تربیت، یغما، مهر و نشریات دیگر چاپ شده است، دارای تألیفات و تحقیقات و ترجمه‌های متعدد است. میرزا طاهر تنکابنی و ادیب نیشابوری از اساتید وی در مطبوعات بودند.

رشید یاسمی در روز یازدهم اسفند ۱۳۲۷ هنگام سخنرانی در دانشکده ادبیات دچار سکت مغزی شد اما معالجه پیدا کرد و پس از آن بار دیگر به اروپا سفر کرد. پس از بازگشت به ایران در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ در تهران درگذشت و در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

نظر دیگران

ایرج افشار درباره رشید یاسمی می‌نویسد:

«رشید یاسمی را بارها دیده بودم. مردی خوش‌سخن و سخندان بود. با مصاحب خویش سخن به مهر و لطف می‌گفت. چهره‌ای سرخگون و خوشایند داشت. برای زندگی رنج بسیار برد. ناچار تن خویش را فرسود. کارهایی را که در زمینه‌های مختلف ادب و تاریخ به انجام رسانید برای زمان خود گرانقدر بود و تازگی داشت. پاره‌ای از آثار او نیز تا سالین دراز با ارزش خواهد بود. ساده‌تر آن که در بسیاری از کارهای ادبی راهبر آیندگان و چراغی فرا راه اخلاف خویش بود. عمری رنج برد و جان فرسود و البته نامش در تاریخ ادب ایران ثبت خواهد ماند.»

فهرست آثار

- احوال ابن یمین، ۱۳۰۴
- اندرزنامه اسدی طوسی (تصحیح)، ۱۳۰۴
- سلمان و آبسال جامی (تصحیح)، ۱۳۰۶
- نصایح فردوسی، ۱۳۰۷
- قانون اخلاق، ۱۳۰۷
- دیوان هاتف اصفهانی (تصحیح)، ۱۳۰۷
- تاریخ ملل و نحل، ۱۳۱۵
- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او
- ادبیات معاصر (ذیل بر ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبی ایران ادوارد براون)، ۱۳۱۶
- دیوان مسعود سعد سلمان (تصحیح)، ۱۳۱۸
- تاریخ مختصر ایران
- دیوان اشعار، ۱۳۳۶

کتاب

- ایران در زمان ساسانیان
- تاریخ مختصر ایران
- تاریخ ملل و نحل
- آیین نگارش تاریخ، ۱۳۱۶

جز از مقالات ادبی و تاریخی و فلسفی و انتقادی که از او در مجلات «نوبهار»، «آینده»، «ارمغان»، «تعلیم و تربیت»، «یغما»، «مهر»، ... چاپ شده است دارای تألیفات و تحقیقات و تتبعات و ترجمه‌های بسیاری است. ماندگارترین ترجمه او کتاب «ایران در زمان ساسانیان» اثر «آرتور کریستین سن» است؛ اما در تألیف کتاب‌هایی نیز که با تاریخ ایران پیوند داشت، از پیشگامان بود. کتاب‌های «کرد و پیوستگی تاریخی و نژادی او» و «تاریخ مختصر ایران» (برای تدریس در مدارس ابتدایی و متوسطه) از دیگر نوشته‌های اوست. از دیگر کتاب‌های پژوهشی رشید یاسمی می‌توان به ترجمه کتاب «چنگیز

خان» اثر هارولد لمب، «تاریخچه نادر شاه» تألیف ولادیمیر مینورسکی، «آیین نگارش تاریخ»، «تاریخ ملل و نحل» و ترجمه جلد چهارم «تاریخ ادبیات ایران» نوشته ادوارد براون اشاره کرد. نخستین کتاب تألیفی رشید یاسمی درباره زندگی «ابن یمین فریومدی» شاعر سلسله سربداران در سده هشتم هجری ایران بود. همچنین تصحیح «دیوان سلمان ساوجی»، تصحیح «دیوان مسعود سعد سلمان»، «اندرزنامه اسدی توسی» و غیره از دیگر فعالیت‌های اوست.

ترجمه‌ها

- «تاریخ قرن هیجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون»، آلبِر ماله و ژول ایزاک، ۱۳۱۰.
- «تاریخ ادبیات ایران»، ادوارد براون، جلد چهارم از صفویه تا عصر حاضر ۱۳۱۶.
- «ایران در زمان ساسانیان»، آرتور کریستنسن، ۱۳۱۷
- «جنگیز خان»، هارولد لمب، ۱۳۱۳
- «تاریخچه نادرشاه»، مینورسکی، ۱۳۱۳
- رمان «شاگرد (دیسپیل)» از پیل بورژ
- «آیین دوست‌یابی»، دیل کارنگی، ۱۳۲۰
- «نصایح»، ایپکتوس حکیم
- نتائر «انوش (منظوم)»
- «اندرز اوشنرداناک» (از زبان پهلوی)
- «اندرز آذرباد مهراسپندان» (از پهلوی)
- «ارداویرافنامه» (از زبان پهلوی)

تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، موضوع این کتاب همان‌طور که از عنوانش پیداست، انقلاب کبیر فرانسه می‌باشد. انقلاب فرانسه پس از اصلاح مذهبی لوتر، از مهمترین و موثرترین وقایع تاریخ اروپاست. زیرا چنان‌که لوتر مذهب را اصلاح کرد انقلاب فرانسه نیز در اصول سیاسی و اجتماعی جهان تغییراتی پدیدآورد. این کتاب به‌طور مفصل به شرح این واقعه می‌پردازد.

ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، انتشارات صدای معاصر، تهران ۱۳۷۸، +۲۵-۴۳۷. این کتاب که جزو منابع معتبر در تاریخ ساسانیان است، در سال ۱۳۱۴ به همت رشید یاسمی به فارسی ترجمه شد و تاکنون هفت بار به چاپ رسیده‌است. اما، پس از درگذشت مترجم، به تدریج غلط‌هایی در آن راه یافت. در چاپ جدید این موارد اصلاح شده است. کتاب تاریخچه نادرشاه اثر ولادیمیر مینورسکی، قوم افشار را ترکمان می‌خواند. مشهور است که از بیم مغول طایفه افشار ترکستان را ترک کرده‌است و در آذربایجان استقرار یافته‌اند. شاه اسمعیل شعبه‌ای از این قوم را به خراسان شمالی کوچانده و در سرچشمه میاب کوبکان از مضافات ابیورد ساکن کرد. کتاب اندرز اوشنرداناک که در سال ۱۹۳۰۰ میلادی اروادبامانجی ناسروانجی ده‌بهار با چند نسخه روبرو کرده و به انگلیسی برگردانده و به چاپ رسانیده‌است. این نوشتار به فارسی ترجمه و واژه‌هایی که نیاز به توضیح داشته در پانویس آمده است. لازم به یادآوری است که این نوشتار نخست در شماره آذرماه ۱۳۱۳ مجله مهر به چاپ رسید.

درباره رشید یاسمی

- سرو رشید: یادنامه غلامرضا رشید یاسمی، به کوشش ابراهیم رحیمی‌زنگنه و سهیل یاری‌گل‌دره، کرمانشاه: دیپاچه، چاپ اول: ۱۳۹۶، ۸۲۲ صفحه.



طبق گفته‌ی سعید راد در گذشته در محل کنونی موزه سینما دبیرستانی دایر بوده که دبیرستان غلامرضا رشیدیاسمی (با نام دیگر دبیرستان شاپور تجریش) نام داشته‌است و او از دانش‌آموزان آن مدرسه بوده‌است.

همچنین برای بزرگداشت غلامرضا رشید یاسمی، خیابانی در تهران، در منطقه ۳ شهرداری، حد فاصل خیابان ولی عصر تا خیابان سنول به نام وی نامگذاری شده‌است.

همچنین در شهر اسلام‌آباد غرب یک کتابخانه عمومی در بزرگداشت وی با نام «کتابخانه عمومی زنده‌یاد غلامرضا رشید یاسمی» نامگذاری شده‌است.

علاوه بر این کتابخانه «پردیس شهید صدوقی» دانشگاه فرهنگیان در شهر کرمانشاه نیز به نام وی، «کتابخانه استاد رشید یاسمی» نام گرفته‌است.

نشست تخصصی «بررسی ابعاد شخصیتی و علمی غلامرضا رشید یاسمی همراه با رونمایی از یادنامه سرو رشید» در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۹۶ به همت انجمن ایرانی تاریخ و با همکاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی با حضور استادان و صاحب‌نظران در حوزه تاریخ و ادبیات فارسی برگزار شد.



محمد تقی بهار

| | |
|---------------|--|
| زاده | ۱۸ آذر ۱۲۶۵ |
| | ۹ دسامبر ۱۸۸۶ <u>مشهد، ایران</u> |
| محل زندگی | <u>تهران</u> |
| درگذشته | ۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ ۲۲ آوریل ۱۹۵۱ (۶۴ سال) <u>تهران، ایران</u> <u>بیماری سل</u> |
| آرامگاه | <u>گورستان ظهیرالدوله</u> |
| لقب | مَلک الشعرا |
| تخلص | بهار |
| پیشه | <u>شاعر، ادیب، تاریخ‌نگار، روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار</u> |
| ملیت | <u>ایرانی</u> |
| تحصیلات | تحصیلات قدیم |
| در زمان حکومت | <u>مظفرالدین شاه قاجار، احمدشاه قاجار، رضاشاه پهلوی، محمدرضا شاه پهلوی</u> |

| | |
|------------|--|
| بنیانگذار | روزنامه نوبهار، روزنامه تازه بهار، انجمن ادبی دانشکده، مجله دانشکده |
| کتابها | سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، دیوان اشعار |
| شاگرد | پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، محمد معین، ذبیح‌الله صفا، عبدالحسین زرین‌کوب، محمد دبیرسیاقی |
| همسر | سودابه صفدری ۱۲۹۸-۱۳۳۰ |
| فرزندان | ملک هوشنگ، ماه ملک، ملک دخت، ملک پروانه، <u>ملک مهرداد</u> ، ملک چهرزاد |
| پدر و مادر | میرزا محمدکاظم صبوری |
| وبگاه | سایت رسمی ملک الشعراء بهار |

زندگی‌نامه

ابتدای زندگی

محمدتقی بهار پنجشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هجری قمری، برابر با ۱۸ آذر ۱۲۶۵ هجری خورشیدی در مشهد زاده شد.

یحیی آریا تا نیما، جلد دوم، صفحه ۱۲۳ در مورد ملک‌الشعرا بهار نوشته‌است: «میرزا محمدتقی متخلص به بهار روز پنجشنبه ۱۲ ربیع‌الاول از سال ۱۳۰۴ ه.ق در شهر مشهد به دنیا آمد. بهار ادبیات فارسی را نخست نزد پدرش آموخت و از هفت سالگی آغاز به سرودن شعر کرد. بهار از چهارده سالگی به اتفاق پدرش در مجامع آزادی‌خواهان حاضر شد و به واسطه انس و الفتی که با افکار جدید پیدا کرده بود به مشروطه و آزادی دل بست. دو سال پس از مرگ پدر در سال ۱۳۲۴ ه.ق که مشروطیت در کشور ایران مستقر شد، بهار بیست ساله در جمع مشروطه‌خواهان خراسان درآمد.» همچنین ملک‌الشعرا بهار، در زندگی‌نامه خود، آورده‌است:

«در سال ۱۳۰۴ هجری قمری، ماه ربیع‌الاول، شب دوازدهم، در مشهد که از شهرهای خراسان است به دنیا آمدم.»

پدرش میرزا محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی در زمان ناصرالدین شاه بود؛ مقامی که پس از درگذشت پدر، به فرمان مظفرالدین شاه، به بهار رسید. خاندان پدری بهار خود را از نسل میرزا احمد کاشانی (درگذشته ۱۲۲۹)، قصیده سرای سرشناس عهد فتحعلی‌شاه می‌دانند و به همین جهت پدر بهار تخلص صبوری را برگزید. مادرش از یک خانواده گرجی، که در دوره عباس میرزا به ایران آمده بودند، بود. مادرش نیز مانند پدر اهل سواد و شعر و دانش بود. می‌گوید که پدرش ترجمه‌های الکساندر دوما را که تازه منتشر شده بود به خانه می‌آورد و با صدای بلند برای افراد خانواده می‌خواند و چون خسته می‌شد، مادرش خواندن را ادامه می‌داد.

بهار در چهارسالگی به مکتب رفت و در ششسالگی فارسی و قرآن را به خوبی می‌خواند. از هفتسالگی نزد پدر شاهنامه را آموخت و اولین شعر خود را در همین دوره سرود. اصول ادبیات را نزد پدر فراگرفت و سپس تحصیلات خود را نزد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری تکمیل کرد. وقتی پانزدهساله شد، اوضاع کشور یعنی مرگ ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه چنان بود که پدرش به این نتیجه رسید که با تغییر اوضاع، دیگر کسی به شاعران اعتنایی نخواهد کرد و تقریباً او را از شعر گفتن منع و تلاش کرد تا بهار را به تجارت وادارد.

اما این تلاش به دو دلیل به نتیجه نرسید، نخست اینکه وی چندان علاقه‌ای به تجارت نداشت، دوم اینکه پدرش در هجدهسالگی او درگذشت و موفق نشد تا مانع شاعر شدن محمدتقی بهار شود.

فعالیت سیاسی

بهار در بیستسالگی به صف مشروطه‌طلبان خراسان پیوست و به انجمن سعادت خراسان راه یافت. اولین آثار ادبی-سیاسی او در روزنامه خراسان بدون امضا به چاپ می‌رسید که مشهورترین آن‌ها مستزادی خطاب به محمدعلی شاه است.

بهار با دیگر شاعران روشنفکر عصر مشروطه به خصوص میرزاده عشقی دوستی و روابط صمیمانه و نزدیکی داشت. آن دو در سال ۱۳۰۳، در دوره نخست‌وزیری رضاخان با همراهی و همکاری هم، مثنوی معروف «جمهوری نامه» را در مخالفت با جمهوری رضاخانی سرودند.

بهار در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات بود، منتشر کرد و به عضویت کمیته ایالتی این حزب درآمد. این روزنامه پس از چندی به دلیل مخالفت با حضور قوای روسیه در ایران و مخاصمه با سیاست آن دولت، به امر کنسول روس تعطیل شد. او بلافاصله روزنامه تازه‌بهار را تأسیس کرد. این روزنامه در محرم ۱۳۳۰ به امر وثوق‌الدوله، وزیر خارجه، تعطیل و بهار نیز دستگیر و به تهران تبعید شد.

نماینده مجلس

بهار در سال ۱۲۹۳ خورشیدی از حوزه انتخابیه درگز، سرخس و کلات به نمایندگی مجلس سوم شورای ملی انتخاب شد. بهار در حالی که از جوانترین نمایندگان مجلس بود اما تصویب اعتبارنامه اش چهار ماه و نیم به طول انجامید. هنگام بررسی اعتبارنامه اش در مجلس (۳۱ فروردین ۱۲۹۴) شیخ محمدحسن گروسی در مخالفت با اعتبارنامه ملک‌الشعرا، مندرجات روزنامه نوبهار را «فساد ملتیس» توصیف کرد، یعنی امکان فساد عقیده در این مندرجات هست و باید برای تشخیص آن به خیره و کارشناس مراجعه شود. سیدحسن مدرس نیز ضمن اعلام مخالفت خود با اعتبارنامه ملک‌الشعرا گفت حاکم درگز که انتخابات درگز را برگزار کرده، یاغی بوده‌است. سرانجام مجلس با ۴۴ رأی موافق در برابر ۲۵ رأی مخالف به اعتبارنامه ملک‌الشعرا رأی داد.

ملک‌الشعرا در همان سال دوره سوم نوبهار را در تهران منتشر کرد و سال بعد انجمن ادبی دانشکده (به عبارت دیگر بعد ها با نام احیاء دوم انجمن ادبی ایران) و نیز مجله دانشکده را بنیان گذاشت که به اعتقاد او مکتب تازه‌ای در نظم و نثر پدیدآورد. علاوه بر بهار عده‌ای از اهل قلم مانند عباس اقبال آشتیانی، غلامرضا رشید یاسمی، سعید نفیسی و تیمورتاش با این مجله همکاری داشتند.

انتشار نوبهار بارها ممنوع و دوباره آزاد شد. یکی از معروفترین قصیده‌های بهار، «بیت‌الشکوی»، در ۱۳۳۷ (هجری قمری) به مناسبت توقیف نوبهار سروده شده‌است. کودتای ۱۲۹۹ (هجری شمسی) بهار را برای سه ماه خانه‌نشین کرد. در همین مدت بود که یکی از به یادماندنی‌ترین قصیده‌های خود، هیجان روح، را سرود. چندی بعد که زندانیان کشور کودتا آزاد شدند، و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد، بهار از بجنورد به نمایندگی مجلس چهارم انتخاب شد (۱۳۰۰-۱۳۰۲ خورشیدی). از این دوره با سیدحسن مدرس رهبر فراکسیون اقلیت همراهی می‌کرد. بهار در مجلس چهارم ضمن مخالفت با برخی مفاد نخستین عهدنامه میان دولت تازه تأسیس اتحاد شوروی و ایران، آن را مخالف منافع ایران دانست و

خواهان مذاکره بیشتر با دولت شوروی برای اصلاح این مفاد شد. اما اعتراض بهار پذیرفته نشد و مجلس به این عهدنامه رأی داد. در طول همین دوره از مجلس، بهار نزد هرتسفلد زبان پهلوی می‌آموخت.

در مجلس پنجم در حالی که ملک‌الشعراء نماینده تبریز بود در صف مخالفان جمهوری رضاخانی قرار گرفت. بهار معتقد بود که موافقت سردار سپه با جمهوری اسباب تردید مردم شده است و نتیجه چنین جمهوری دیکتاتوری رضاخان خواهد بود. بعدها بهار در این دوره خطر مخالفت با سردار سپه را می‌پذیرد و اشعاری به ظاهر در تحسین جمهوری می‌سراید. او در این دوره در کنار سید حسن مدرس و سید ابوالحسن حائری زاده در رأس جناح مخالف رضاخان بود. ملک‌الشعراء پیوسته در واکنش به حمله نظام به مطبوعات و توقیف جرید و بازداشت روزنامه‌نگاران اعتراض می‌کرد. با کشته شدن کنسول امریکا در تهران در اواخر تیر ۱۳۰۳، سردار سپه در پایتخت حکومت نظامی برقرار و عده‌ای را توقیف و روزنامه‌ها را بست.

او همراه با مدرس، حائری زاده، حاجی اسماعیل عراقی، میرزا علی کازرونی، احمد اخگر و سید حسن زعیم در هفتم امرداد طرح استیضاح دولت رضاخان را به مجلس ارایه داد. موارد استیضاح عبارت بود از: «سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه، قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی، تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت». صبح ۲۸ امرداد که قرار بود رضاخان و اعضای دولتش در مجلس حاضر و استیضاح شوند، هوادارانش جلو مجلس جمع شدند و هنگامی که مدرس رسید، به او هجوم برده و در تعقیبش وارد مجلس شدند. در مجلس نیز، نمایندگان هوادار رضاخان به مدرس حمله کردند که منجر به تشنج و تعطیل جلسه و به تعویق افتادن آن به عصر شد.

هنگامی که مدرس از مجلس بیرون رفت، باز هم جمعیت هوادار رضاخان به او و میرزا علی کازرونی نماینده بوشهر حمله و هر دو را بشدت لُت و کوب کردند. مدرس بناچار به مدرسه سپهسالار (شهید مطهری کنونی) در همسایگی مجلس پناه برد. به حائری زاده نماینده یزد هم حمله فیزیکی شد که او به خانه علی اکبر داور نماینده لارستان پناه برد. در جلسه عصر، مدرس و کازرونی و حائری زاده به مجلس نیامدند و ملک‌الشعراء بهار به نمایندگی از استیضاح‌کنندگان در مجلس حاضر و نطقی در اعتراض به وقایع آن روز ایراد کرد که با طعنه و مخالفت نمایندگان اکثریت، از جمله سلیمان میرزا روبرو شد. در نتیجه، ملک‌الشعراء و همفکرانش تصمیم گرفتند استیضاح مسکوت بماند. اما رضاخان از مجلس رأی اعتماد خواست و گفت:

«برای دولت تکلیف لازم است. اگر اقلیت هر روز به یک عنوانی اسباب زحمت دولت را فراهم کند برای دولت پیشرفت ندارد... دولت متکی به اکثریت است، اگر اکثریت دارد برود عقب خدمت خودش و اگر هم ندارد تکلیف خودش را بفهمد... رأی اعتماد با هر چه می‌خواهید بگیرید. با سیاه، سفید، قرمز، هر چه می‌خواهید بگیرید. تقاضای ما معین شدن تکلیف ماست». با خروج نمایندگان اقلیت از جلسه، نمایندگان به اتفاق به دولت رضاخان رأی اعتماد دادند.

در نشست نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس، انقراض سلطنت قاجار و انتقال قدرت به رضاخان با ماده واحده‌ای دو فوریتی به تصویب رسید، بهار غایب بود و فردای آن روز درباره علت غیبت خود گفت: «فوق‌العاده کسالت داشتم، به علاوه به واسطه نداشتن تلفن مطلع نبودم که جلسه علنی تشکیل می‌شود». پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، بهار به دوره ششم مجلس نیز راه یافت اما پس از آن به دلایلی که دیگر زمینه‌ای برای فعالیت سیاسی وجود نداشت هوشمندانه از سیاست کناره گرفت. بهار پیش از آن در تیر ۱۳۰۵ به عضویت شورای عالی معارف منصوب شده بود که این سمت را تا ۱۳۲۲ حفظ کرد.

محمدتقی بهار در این دوران به فعالیت علمی و آموزشی روی آورد و در کنار استادانی چون عباس اقبال آشتیانی، بدیع‌الزمان فروزانفر و صادق رضازاده شفق در سال تحصیلی ۱۳۰۷-۱۳۰۸ در دارالمعلمین عالی به تدریس پرداخت. در ۱۳۰۸، به اتهام مخالفت‌های پنهان با رضاشاه، برای چند

ماه به زندان افتاد و سپس در سال ۱۳۱۲ برای یک سال به اصفهان تبعید شد. در سال ۱۳۱۳ با وساطت محمدعلی فروغی برای شرکت در جشن‌های هزاره فردوسی به تهران فراخوانده شد.

از آن پس، سرشارترین دوران کار علمی بهار که با انزوای او در سال ۱۳۰۷ پس از پایان مجلس ششم و کناره‌گیری او از مجلس آغاز شده بود غنای بیشتری یافت. طی این دوره بود که بار دیگر به مطالعه متون و تتبع و تحقیق ادبی و زبانی پرداخت. در ۱۳۱۱ در اجرای قراردادهایی که در زمان علی‌اصغر حکمت با وزارت معارف منعقد کرد به تصحیح متونی چون مجم‌التواریخ و القصص، تاریخ بلعمی و منتخب جوامع‌الحکایات عوفی پرداخت. دستاورد ادبی و علمی او در این دوره، تصحیح متون، ترجمه آثاری از پهلوی به فارسی، تألیف سبک‌شناسی و نگارش احوال فردوسی بر مبنای شاهنامه بود. در ۱۳۱۶ تدریس در دوره دکتری ادبیات فارسی را به عهده گرفت.

با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، بهار مجدداً به فعالیت سیاسی و اجتماعی روی آورد و قصیده حب‌الوطن را در اندرز به شاه جدید سرود. روزنامه نوبهار را دوباره منتشر کرد و تاریخ مختصر احزاب سیاسی را در ۱۳۲۲ نگاشت. از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶، رئیس کمیسیون ادبی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بود و اولین کنگره نویسندگان ایران در ۱۳۲۴ از طرف این انجمن به ریاست او تشکیل شد.

وزارت فرهنگ

پس از غائله آذربایجان در ۱۳۲۴ (هجری شمسی)، بهار زیر لوای قوام‌السلطنه به فعالیت سیاسی روی آورد و در کنگره حزب دموکرات ایران مجدانه شرکت کرد. در بهمن ۱۳۲۴ در کابینه قوام وزیر فرهنگ شد، اما وزارت او چند ماهی بیش طول نکشید و استعفاء داد. در ۱۳۲۶ به عنوان نماینده تهران در مجلس یازدهم انتخاب شد و ریاست فراکسیون حزب دموکرات را به عهده گرفت. اما بر اثر ابتلاء به بیماری سل، تنها در ماه‌های تیر، مرداد و شهریور ۱۳۲۶ فرصت حضور در مجلس را یافت. در نیمه دوم ۱۳۲۶ بهار که به بیماری سل مبتلا گشته بود، با استفاده از مرخصی استعلاجی از مجلس، برای معالجه به شهر لیزن (Leysin) در سوئیس رفت. بهار قصیده بهیاد وطن معروف به «لیزنیه» را در همین شهر سرود. اما مضیقه شدید مالی باعث شد که بهار با نیمه‌کاره رها کردن معالجه راهی ایران شود. سفر بهار به سوئیس کمی بیش از یک سال تا اردیبهشت ۱۳۲۸ طول کشید. بهار در بازگشت به ایران به تدریس دانشگاهی ادامه داد.

در خرداد ۱۳۲۹ جمعیت ایرانی هواداران صلح تأسیس شد و بهار که از پایه‌گذاران آن بود (اعضای مؤسس دیگر: علی شایگان، حائری‌زاده، مهندس قاسمی، حکمت، احمد لنکرانی، محمد رشاد و محمود هرمز)، به ریاست جمعیت انتخاب شد و قصیده معروف جغد جنگ را، به اقتضای چکامه بلند منوچهری سرود.

بهار در روز دوم اردیبهشت ۱۳۳۰، در خانه مسکونی خود در تهران زندگی را بدرود گفت و در شمیران در آرامگاه ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

زندگی خصوصی

محمدتقی بهار بار نخست در مشهد بود که ازدواج کرد. از این ازدواج صاحب فرزند نیز شد. اما عمر همسر و فرزند وی بسیار کوتاه بود. پس از آمدن بهار به تهران بود که، در سال ۱۲۹۸ خورشیدی، با شاهزاده خانم سودابه صفدری از نوادگان فتحعلی شاه قاجار ازدواج کرد. آشنایی ایشان را آقای معتصم‌السلطنه فرخ، دوست قدیمی بهار، فراهم کرد. فرخ همسری بنام منیژه، فرزند صفدر میرزای قاجار، از خاندان دولتشاهی‌های کرمانشاه گرفته بود. او بهار را از وجود دختری دیگر در این خانواده، به نام سودابه، آگاه کرد. بهار بقیه عمر را با همین همسر به سر برد. سودابه صفدری را پس از ازدواج، به خواست ملک‌الشعراء، «بهار جون» صدا می‌کردند. وی زنی مدیر و مقتدر بود که اداره همه کارهای خانه و زندگی به عهده وی بود. حاصل این ازدواج فرزندان به نام‌های هوشنگ، ملک،

ماه ملک، ملک دخت، پروانه، مهرداد و چهرزاد شد. سودابه در تابستان ۱۳۵۸، در دهم مرداد ماه درگذشت و در بهشت زهرا دفن شد.

مرگ

براساس سال شمار زندگی بهار به قلم محمد گلبن، محمد تقی بهار در سالهای آخر عمر به بیماری سل مبتلا شد و در سال ۱۳۲۶ برای مداوا از تهران به سوئیس رفت. وی سرانجام در روز اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰، در ساعت ۸ صبح، در منزلش در خیابان ملك الشعرا بهار، خیابان تخت جمشید فوت کرد و در دوم اردیبهشت ماه بعد از ظهر جنازه او را از مسجد سپهسالار تا چهار راه مخبرالدوله بر سر دست بردند و در ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز او را در شمیران در باغ آرامگاه ظهیرالدوله، به خاک سپردند.

ماه ملک بهار، دختر بزرگ وی، در شرح احوال پدرش می نویسد: پدرم در سالهای آخر عمر سخت منزوی و گوشه نشین شده بود. همیشه خسته و کوفته بود و از آن همه شور و نشاط و هیاهوی درونی خبری نبود و غالباً در بستر افتاده بود و پیوسته تب سل او را می سوزانید.

آثار

آثار منثور و منظوم بهار متنوع است و انواع شعر سنتی و اشعار به زبان محلی، تصنیف و ترانه، مقاله‌ها و سخنرانی‌های سیاسی و انتقادی، رساله‌های تحقیقی، نمایشنامه، اخوانیات و مکتوبات، تصحیح انتقادی متون، ترجمه‌های متون پهلوی، سبک‌شناسی نظم و نثر، دستور زبان، تاریخ احزاب، مقدمه بر کتاب‌ها و حواشی بر متون به خصوص شاهنامه فردوسی را دربرمی‌گیرد. جدیدترین کتاب‌شناسی بهار کار علی میر انصاری است که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در یک جلد به سال ۱۳۹۷ منتشر کرده‌است.

شعر



آرامگاه بهار در گورستان ظهیرالدوله

مهم‌ترین اثر بهار دیوان اشعار اوست که به اعتباری کارنامه عمر او نیز به‌شمار می‌رود. این دیوان در زمان حیات او به چاپ نرسید. جلال متینی از بهار نقل می‌کند که می‌خواست‌است سروده‌های خود را از صافی نقد بگذراند و منتخب دیوان خود را به چاپ برساند و از وزارت فرهنگ خواستار شده بود که دو تن آشنا با شعر و شاعری را برای پاک‌نویس اشعارش در اختیار او بگذارد، اما این تقاضا اجابت نشد.

برخی را عقیده بر آن است که بعد از جامی، در انسجام کلام و روانی طبع و جامعیت، شاعری همپایه بهار نداشته‌ایم. بهار تحصیلات خود را به شیوه امروزی فرا نگرفته بود، اما با مطالعه عمیق در آثار گذشتگان به مدد حافظه پربار و سرشار خود، این نقیصه را جبران کرد و در فنون ادبی و تحقیقی به پایه‌ای از جامعیت رسید که بزرگترین محققان زمان به گفته‌ها و نوشته‌های او استناد می‌کردند. به زبان عربی تا آن حد که بتواند از مسیر تحقیق و تتبع به آسانی بگذرد آشنا بود و با زبان‌های فرانسه و انگلیسی تا حدودی آشنایی داشت.

دیوان‌های شاعران سلف را به دقت خوانده بود و این خود به حضور ذهن او در یافتن و به کاربردن لغات در ترکیبات شعری یاری می‌رساند. بهار در بدیهه‌گویی و ارتجال، طبعی فراخ‌اندیش و زودیب داشت و به آسانی از مضایق وزن و تنگنای قافیه بیرون می‌آمد. پایه و مقام شاعری او در عنفوان جوانی در حدی بود که بعضی از حاسدان سروده‌های او را به پدرش یا به بهار شروانی نسبت می‌دادند. حاسدان او را در معرض آزمایش نیز قرار دادند و لغاتی ناهنجار را بارها در اختیار او قرار دادند تا آن‌ها را در یک بیت یا یک رباعی جای دهد و او در همه موارد خوب از عهده برمی‌آمد، و اعجاب و تحسین حاضران را برمی‌انگیخت.

قصاید او بیشتر ساخته و پرداخته طبع خود اوست. گاه نیز قصاید شعرای سلف را مانند رودکی، فرخی سیستانی، جمال‌الدین عبدالرزاق، منوچهری و سنایی در وزن و قافیه تقلید می‌کرد و به اصطلاح جواب گفته‌است. او در این شیوه تقلید نیز نوآوری‌هایی دارد. در قصیده‌ای که به تقلید از منوچهری سروده، توانسته‌است الفاظ بیگانه را در مضامین نو چنان جای دهد که در بافت کلام ناهمگون و ناهنجار به نظر نرسد.

هنر شاعری او را بعد از قصیده، باید در مثنوی‌های او دید، مثنوی‌های کوتاه و بلندی که شمار آن‌ها به بیش از هشتاد می‌رسد. در این میان مثنوی‌هایی که در بحر حذیقه سنایی یا شاهنامه فردوسی یا سبحة الابرار جامی سروده‌است بسیار جلب نظر می‌کند و در آن‌ها از لحاظ شیوه گفتار به سبک این سه شاعر بسیار نزدیک شده‌است. بهار شاعری غزل‌سرا نبود و خود نیز چنین ادعایی نداشت. قصاید خود را به اقتضای طبع و غزلیات را بر سیل تفتن می‌سرود. در میان غزل‌های او نمونه‌هایی که بتوان آن‌ها را از حیث مضمون با سروده‌های غزل‌سرایان معروف مقایسه کرد اندک است، هر چند از جنبه لفظی و فخامت و انسجام کلام بدان ایرادی نمی‌توان گرفت، جز آنکه در غزل نیز بر خلاف رسم متعارف، گاه به تصریح و گاه به کنایه، مضامین انتقادآمیز و شکوائیه و وطنی و سیاسی را نیز گنجانیده‌است. بهار در دیگر اقسام شعر نیز طبع‌آزمایی کرده و آثار ارزنده‌ای از خود به جا گذاشته‌است.

مقاله نین بزرگ

در ۱۳۲۴ خورشیدی، بهار در مجله پیام نو در مورد نین و استالین می‌نویسد:

... باید دانست که ایجاد دولتی تازه و توسعه آن به‌طوری‌که اصول دموکراسی کاملاً پیشرفت کند و حقوق و وظائف میلیون‌ها مردم توسعه یابد بالطبع بدون مبارزهٔ بیرحمانه و سخت صورت‌پذیر نیست. نینیزم به ما تعلیم می‌دهد که هیچ‌یک از مسائلی که به منافع طبقاتی مربوط باشد در تاریخ جهان جز با اعمال زور و جز به وسیله جبر و عنف حل نگشته‌است...

... اصول بزرگ ایدئولوژی نین و استالین که بر تساوی تمام نژادها و ملل و دوستی اقوام مبتنی است پایه و اساس سیاست نین و استالین را تشکیل داده، ترقی عظیم فرهنگی ملت‌های جماهیر شوروی را تأمین نمود. این ملل را دولت شوروی در امر بزرگ بنای جامعه نو سوسیالیستی شریک ساخت. همین اصول، بنیاد و پایه سازمان‌های اتحاد شوروی و فدراسیون سوسیالیستی شوروی بوده‌است...

ترانه و تصنیف

از تصنیف‌ها و ترانه‌های سروده بهار «بهار دلکش»، «باد صبا بر گل گذر کن»، «ای شهنشه»، «ای شکسته دل»، «ای کبوتر»، «گر رقیب آید»، «ایران هنگام کار»، «ز من نگارم»، «پرده ز رخ برافکن»، «سرود پهلوی»، «عروس گل»، «به اصفهان رو» و «مرغ سحر» را می‌توان نام برد.

نمونه اشعار

شعر رنج و گنج اثری زیبا از ملک الشعرای بهار

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| برو کار می کن مگو چیست کار | که سرمایه جاودانی است کار |
| نگر تا که دهقان دانا چه گفت | به فرزندگان چون همی خواست خفت |
| که «میراث خود را بدارید دوست | که گنجی ز پیشینیان اندر اوست |
| من آن را ندانستم اندر کجاست | پژوهیدن و یافتن با شماست |
| چو شد مهر مه، کشتگه برکنید | همه جای آن زیر و بالا کنید |
| نمانید ناکنده جایی ز باغ | بگیرید از آن گنج هر جا سراغ» |
| پدر مرد و پوران به امید گنج | به کاویدن دشت بردند رنج |
| به گاو آهن و بیل کردند زود | هم اینجا، هم آنجا هر جا که بود |
| قضا را در آن سال از آن خوب شخم | ز هر تخم برخاست هفتاد تخم |
| نشد گنج پیدا ولی رنجشان | چنان چون پدر گفت شد گنجشان |

هیچ نگذشت از ستم بر ما ز چنگیز مغول کز رضا خان ستم کار ستم گستر گذشت

یکی دیگر از آثار مشهور او دماوندیه دوم است که ابیات آن را می‌خوانیم:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| ای دیو سپید پای در بند! | ای گنبد گیتی! ای دماوند! |
| از سیم به سر یکی کله خود | ز آهن به میان یکی کمر بند |
| تا چشم بشر نبیندت روی | بنهفته به ابر، چهر دل بند |
| تا واره‌ی از دم ستوران | وین مردم نحس دیومانند |
| با شیر سپهر بسته پیمان | با اختر سعد کرده پیوند |
| چون گشت زمین ز جور گردون | سرد و سیه و خموش و آوند |
| بنواخت ز خشم بر فلک مشت | آن مشت تویی، تو ای دماوند! |
| تو مشت درشت روزگاری | از گردش قرن‌ها پس افکند |
| ای مشت زمین! بر آسمان شو | بر ری بنواز ضربتی چند |
| نی نی، تو نه مشت روزگاری | ای کوه! نیم ز گفته خرسند |
| تو قلب فسرده زمینی | از درد ورم نموده یک چند |

| | |
|---------------------------|---------------------------------------|
| تا درد و ورم فرو نشیند | کافور بر آن ضماد کردند |
| شو منفجر ای دل زمانه! | و آن آتش خود نهفته میسند |
| خامش منشین، سخن همی گوی | افسرده مباش، خوش همی خند |
| پنهان مکن آتش درون را | زین سوخته جان شنو یکی پند |
| گر آتش دل نهفته داری | سوزد جانت به جانت سوگند |
| بر ژرف دهان سخت بندی | بر بسته سپهر نیل پرفند |
| من بند دهانت بر گشایم | گر بگشایند بدم از بند |
| از آتش دل برون فرستم | برقی که بسوزد آن دهان بند |
| من این کنم و بود که آید | نزدیک تو این عمل خوشایند |
| آزاد شوی و بر خروشی | ماننده ی دیو جسته از بند |
| هر رای تو افکند زلازل | از نور و کجور تا <u>نهایند</u> |
| از برق تنوره ات بتابد | <u>زالیرز اشعه</u> تا به <u>الوند</u> |
| ای مادر سر سپید بشنو | این پند سیاه بخت فرزند |
| از آتش آه خلق مظلوم | وز شعله ی کیفر خداوند |
| ابری بفرست بر سر ری | بارانش ز هول و بیم و ترفند |
| بشکن در دوزخ و برون ریز | پادفره کفر کافری چند |
| زان گونه که بر مدینه عاد | بر سر شرر عدم پراکند |
| چونان که به شارسار پمپی | ولکان اجل معلق افکند |
| بفکن ز پی این اساس تزویر | بگسل زهم این نژاد و پیوند |
| بر کن زبن این بنا که باید | از ریشه بنای ظلم بر کند |
| زین بی خردان سفله بستان | داد دل مردم خرمند |

کتاب‌شناسی

- منظومه چهار خطابه، ۱۳۰۵
- اندرزهای آذرباد ماراسپندان (ترجمه منظوم از پهلوی)، ۱۳۱۲
- یادگار زریران (ترجمه منظوم از پهلوی)، ۱۳۱۲
- زندگانی مانی، ۱۳۱۳
- گلشن صبا، فتحعلی خان صبا (تصحیح)، ۱۳۱۳
- احوال فردوسی، ۱۳۱۳
- تاریخ سیستان (تصحیح)، ۱۳۱۴
- رساله نفس ارسطو ترجمه باباافضل کاشانی (تصحیح)، ۱۳۱۶
- مجمل‌التواریخ و القصص (تصحیح)، ۱۳۱۸

- منتخب جوامع الحکایات، سدیدالدین عوفی (تصحیح)، ۱۳۲۴
- سبک‌شناسی، (سه جلد) ۱۳۲۱-۱۳۲۶
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی (دو جلد)، ۱۳۲۱-۱۳۶۳
- دستور زبان فارسی پنج استاد (به همراهی قریب، فروزانفر، رشید یاسمی، همایی)، ۱۳۲۹
- شعر در ایران، ۱۳۳۳
- تاریخ تطور در شعر فارسی، ۱۳۳۴
- دیوان اشعار، تهران، ۱۳۳۵
- تاریخ بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد بلعمی (تصحیح) (به کوشش محمد پروین گنابادی)، ۱۳۴۱
- فردوسی‌نامه بهار، (به کوشش محمد گلبن)، ۱۳۴۵
- رساله در احوال محمدبن جریر طبری
- بهار و ادب فارسی

محمد عوفی

نورالدین محمد عوفی بخاری، تاریخ‌نگار، زندگی‌نامه‌نویس، مترجم و ادیب ایرانی که در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری، می‌زیست. او به محمدبن محمد عوفی بخاری و سدیدالدین محمد عوفی نیز مشهور و ملقب است به سدیدالدین یا نورالدین.

از اعقاب عبدالرحمان بن عوف از صحابه پیامبر اسلام بود و بهمین سبب خاندان او به عوفی شهرت دارند.

محمد عوفی در نوشتن گلچین قطعات ادبی متبحر بوده است.

زندگی

در نیمه دوم سده ششم هجری در بخارا به دنیا آمد و در همان شهر تحصیل کرد و سپس به بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و سیستان سفر کرد. او تا اواخر حکومت سلطان محمد خوارزم شاه در خراسان به سر می‌برد و ضمن دیدار و گفتگو با بزرگان و مشاهیر هم‌عصرش به گردآوری اطلاعات تاریخی دست پیدا می‌کرد که در کتاب‌های‌اش ثبت شده است. در هنگام حمله مغول رهسپار هندوستان شد و عمر را در دستگاه مملوک‌های غوری در سند گذارند. از اواخر عمر او و چگونگی و تاریخ دقیق مرگش اطلاعی در دست نیست.

آثار

آثار معروف او:

- لیاب‌الالیاب (تألیف در حدود سال ۶۱۸ ق.) نخستین تذکره در باره شاعران پارسی‌گو.
- جوامع الحکایات و لوامع الروایات (تألیف در حدود سال ۶۳۰)، کتابی حجیم شامل حکایات ادبی و تاریخی.
- الفرج بعد الشده نوشته تنوخی را از عربی به فارسی برگرداند.

محمد معین



| | |
|------------|--|
| زاده | ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ محله زرچوب، رشت |
| درگذشته | ۱۳ تیر ۱۳۵۰ (۵۳ سال) بیمارستان فیروزگر، تهران |
| آرامگاه | آستانه اشرفیه، کنار حشمت‌رود |
| زمینه کاری | فرهنگ‌نویسی، استاد دانشگاه |
| کتاب‌ها | فرهنگ معین |
| همسر | مهین امیرجاهد (درگذشت ۸ آذر ۱۳۹۲) |
| فرزند | ۴ فرزند |
| پدر و مادر | شیخ ابوالقاسم طلعت |

محمد معین (۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ در محله زرچوب رشت - ۱۳ تیر ۱۳۵۰ در تهران) یکی از محققان برجسته و پدیدآورنده یکی از مهمترین لغت‌نامه‌های فارسی یعنی فرهنگ معین است. آرامگاه وی در آستانه اشرفیه قرار دارد. نیما یوشیج در وصیت‌نامه‌اش اختیار چاپ آثارش را به معین داد. علی اکبر دهخدا تکمیل لغتنامه دهخدا را به معین محول کرد.

زندگی‌نامه

محمد معین در روز ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ در محله زرچوب رشت به دنیا آمد. پدرش شیخ ابوالقاسم از روحانیان شهر رشت بود. بر طبق صفحه اول دستخطی که وی درباره زندگی خود نوشته، تاریخ تولد

وی ۱۷ رجب سال ۱۳۳۲ (قمری) برابر با ۲۱ خرداد سال ۱۲۹۳ است. در متن دانشنامه دکتر، سال تولد وی ۱۲۹۱ ذکر شده است؛ ولی در نوشته‌های قبلی که در خانه وی و در اتاق کارش به دیوار آویخته است تاریخ تولد او دوشنبه ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ نوشته شده است.

او که اولین فرزند خانواده بود، در سن شش سالگی مادرش را بر اثر بیماری حصبه از دست داد و پنج روز بعد از فوت مادر، پدرش نیز به سبب همین بیماری درگذشت. بیماری حصبه در رشت شیوع یافته و در آن سال ۲۸ هزار نفر را از بین برده بود. جد پدری او شیخ محمدتقی معین‌العلماء که در سلک علمای روحانی بود، به تربیت وی همت گذاشت. محمد معین ترقیات علمی و معنوی خود را مدیون او می‌دانست. جد مادری او شیخ محمد سعیر نیز از علما و مدرسان علوم قدیمه بود.

او در سال ۱۳۰۴ دوره شش-ساله ابتدائی در دبستان اسلامی رشت را ظرف دو سال به پایان رساند. دوره اول متوسطه را در «دبیرستان نمره ۱» رشت (که بعدها به نام دبیرستان شاهپور خوانده شد) به اتمام رساند و دوره دوم متوسطه را در رشته ادبی در دبیرستان دارالفنون تهران به سرانجام رساند. در اوان تحصیل در دبیرستان، صرف و نحو عربی و بخشی از علوم قدیمه را نزد پدر بزرگش و سید مهدی رشت‌آبادی فرا گرفت. در سال ۱۳۱۰ در دانشسرای عالی در رشته ادبیات و فلسفه علوم تربیتی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۱۳ با نوشتن پایان‌نامه‌ای به زبان فرانسه در مورد شاعر فرانسوی «لوکونت دو لیل» در رشته ادبیات و فلسفه به اخذ مدرک کارشناسی نایل شد.

پس از طی دوره شش-ماهه دانشکده افسری احتیاط، شش ماه اول سال ۱۳۱۴ را به خدمت افسری گذراند و در مهر ماه آن سال به دبیری دبیرستان شاهپور اهواز منصوب شد. پس از سه ماه، ریاست دانشسرای شبانه‌روزی اهواز را یافت و در عین حال عضویت تحقیق اوقاف و ریاست پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم به عهده وی بود. در همین ایام به وسیله مکاتبه آموزشگاه روانشناسی بروکسل، که تحت نظر Elmer Knowles روانشناس اداره می‌شد، روانشناسی عملی و دیگر شعب آن از قبیل خط‌شناسی، قیافه‌شناسی و مغز‌شناسی را فرا گرفت.

در سال ۱۳۱۸ به تهران منتقل گردید. در حین تصدی معاونت و سپس کفالت اداره دانشسراها در وزارت فرهنگ، برای دوره دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه تهران ثبت نام نمود. پس از چندی با حفظ سمت به دبیری دانشکده ادبیات منصوب گردید. در روز سه‌شنبه، ۱۷ شهریور سال ۱۳۲۱ از پایان‌نامه دکترای خود با عنوان «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» دفاع کرد. پایان‌نامه او با راهنمایی ایراهیم پورداوود با قید «بسیار خوب» پذیرفته شد و محمد معین به عنوان نخستین فارغ‌التحصیل دوره دکترای ادبیات فارسی در ایران شناخته شد. از آن پس به سمت دانشیار و سپس به سمت استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» در دانشکده ادبیات برگزیده شد.

در ۱۳۲۱ ازدواج کرد که نتیجه آن ۴ فرزند می‌باشد. از آغاز سال ۱۳۲۵ شمسی که چاپ لغت‌نامه دهخدا طبق قانون، در مجلس شورای ملی آغاز شد، معین به همکاری علی‌اکبر دهخدا برگزیده شد. در دی ماه ۱۳۳۴ با موافقت علی‌اکبر دهخدا، سازمان لغت‌نامه از منزل شخصی دهخدا به مجلس شورای ملی منتقل شد و طبق وصیت‌نامه دهخدا، معین به ریاست امور علمی آن سازمان منصوب گردید. در اسفند ۱۳۳۶ سازمان مذکور به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران انتقال یافت و طبق اساسنامه مصوب شورای دانشگاه، ریاست سازمان لغت‌نامه به عهده محمد معین گذاشته شد. وی این سمت را تا آخرین روزی که دچار سکت گردید به عهده داشت.

کما و درگذشت

محمد معین در ۹ آذر ۱۳۴۵ پس از بازگشت از ترکیه، در دفتر گروه زبان و ادبیات فارسی، سکت کرد و پنج سال آخر زندگی‌اش را در حالت اغما گذراند.

وی را جهت معالجه بیشتر در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۴۶ به کشور کانادا منتقل کردند؛ ولی چون بهبودی در وضعیت او مشاهده نشد، در ۱۵ آبان ۱۳۴۶ به ایران بازگردانده شد و در بیمارستان فیروزگر بستری شد. محمد معین در روز ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ در همان بیمارستان درگذشت.

در مراسم خاکسپاری محمد معین، عده‌ای بسیار معدود شرکت داشتند که با توجه به شخصیت ادبی شناخته‌شده جهانی او، رنجش بسیاری از فرهنگ‌دوستان آن زمان را برانگیخت. ابوالقاسم انجوری شیرازی در فردای روز تشییع جنازه، مقاله‌ای انتقادی با عنوان «تهران بمیر» در روزنامه اطلاعات انتشار داد و این تشییع جنازه را از سرگله از فرهنگ‌دوستان با تشییع جنازه مهوش مقایسه کرد. همچنین محمود عنایت در یکی از سرمقاله‌هایش نوشت: «تهران مرگ محمد معین را حس نکرد».

تکذیب حواشی درگذشت

دکتر مهدخت معین فرزند دکتر معین در گفتگویی با حامد داراب که روزنامه شرق آن را منتشر کرد؛ شرکت عده معدود در مراسم خاکسپاری پدرش را تکذیب نمود. همچنین اشاره داشت که برخی معتقدند رادیو محل مراسم خاکسپاری را عمداً به اشتباه اعلام کرده است.

همسر محمد معین، مهین امیرجاهد نیز که طی چند سالی که وی در بستر بیماری بود، از وی پرستاری نمود در تاریخ ۸ آذرماه ۱۳۹۲ خورشیدی در آستانه اشرفیه درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

آرامگاه معین



مقبره محمد معین در آستانه اشرفیه

محمد معین را پس از تشییع پیکر از مسجد فخرالدوله به سمت زادگاهش شهر رشت و آرمیدن در آرامگاه خانوادگی معین در شهر آستانه اشرفیه به خاک سپردند. وزارت فرهنگ و هنر، ساخت آرامگاه محمد معین را برعهده گرفت. در حیاط آرامگاه درختان چنار، صنوبر، یوگا، شمشاد و فواره آب و نیمکت و فضای سبز وجود دارد. آرامگاه او بنا به وصیت خودش، به احترام حرم جلال الدین اشرف و علاقه وی به علامه شیخ حسینی وحید در کنار حشمت رود در شهر آستانه اشرفیه قرار دارد و سالانه مورد بازدید علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی است.

رابطه زادگاه با آرامگاه

مهدخت معین فرزند معین دربارهٔ سنجیت زادگاه با آرامگاه وی گفته‌است:

پدر بزرگ شان، معین العلما روحانی بودند. به جهت آسید جلال الدین اشرف به آستانه علاقه داشتند. در سال‌های طاعون بزرگ رشت که جمعیت زیادی تلف شده بودند معین العلما که سرپرستی معین و برادرش را به عهده داشتند حدود دو سالی به این شهر مهاجرت کردند و مقیم شدند. معین العلما دوست

شفیقی در این شهر داشت که حتی پس از مراجعت به رشت مرتب به دیدار دوست شفیق و زیارت آستانه اشرفیه می‌آمدند و نوه‌های خودشان، محمد و علی معین را با خودشان می‌آوردند.

در مدت اقامت کوتاه دو ساله و رفت‌وآمدهای مکرر معین به همراه جدش به آستانه اشرفیه و هم بازی شدن با بچه‌های محل در باغی که امروزه آرامگاه دکتر در آن قرار دارد موجبات تعلق خاطرش را به این شهر فراهم آورد.

در سال ۴۲ وقتی پدرم با برادرشان مهندس علی معین در آستانه قدم می‌زدند، پدرم محل فعلی آرامگاه را نشان می‌دهند و به برادرشان می‌گویند: اینجا، کنار حشمت رود محل بازی دوران کودکی ماست، خوب است که در اینجا آرامگاه خانوادگی بسازیم. بلافاصله عمویم اقدام می‌کنند، زارعان آن محل را راضی و باغ را خریداری می‌کنند و سه سال بعد یعنی سال ۴۵ آن حادثه - بیهوشی - برای پدرم اتفاق می‌افتد و سال ۵۰ که فوت می‌کنند، ایشان را به این محل منتقل می‌کنند و عموی من آن آرامگاه را به صورت اولیه می‌سازند.

خانه‌ها



خانه موزه استاد معین و امیرجاهد

رشت

انتهای بن‌بست معین‌العلما در محله زرچوب خانه محل تولد و کودکی و نوجوانی محمد معین به شکل مخروبه‌ای است که در آن را با زنجیر بسته‌اند. در دهه ۱۳۸۰ این خانه را تبدیل به یک مدرسه غیرانتفاعی کردند. یک سال بعد مدرسه تعطیل و خانه تاریخی محمد معین با وجود باقی ماندن بسیاری از بخش‌های این خانه با قدمت بیش از یک قرن با بی‌تفاوتی مسئولین استان گیلان در وضعیت اسفباری رها شده‌است.

تهران

سال ۱۳۸۰ خانه استاد معین در تهران به همراه خانه امیرجاهد، به منظور تأسیس موزه در اختیار شهرداری منطقه ۱۴ تهران قرار گرفت و حالا منزل شخصی معین، به‌عنوان مرکز فرهنگی استاد معین کاربری جدید یافته‌است.

مسافرت‌ها

در تابستان سال ۱۳۳۳ به دعوت دانشگاه هاروارد به آمریکا رفت و از موسسات فرهنگی و فنی و هنری شرق آمریکا دیدار کرد. پس از آن در کتابخانه‌ها و موزه‌های لندن و پاریس نیز مطالعاتی به عمل آورد.

در تابستان ۱۳۳۶ جزو هیئت اعزامی دولت و دانشگاه تهران به کنگره خاورشناسی در مونیخ به اروپا رفت و مدتی در سوئیس و آلمان به پژوهش پرداخت. در کنگره مزبور به عضویت «کمیته مجموعه کتیبه‌های ایرانی» (به انگلیسی: Corpus Inscriptionum Iranicarum) و عضویت کمیته تألیف «فرهنگ پهلوی» منصوب گردید و سخنرانی تحت عنوان «هورقلیا» به زبان فرانسه ایراد

نمود که خلاصه آن در مجموعه سخنرانی‌های کنگره مزبور درج گردید. در همین کنگره دوره برهان قاطع که به تصحیح و تفسیر او رسیده بود، از طرف والتر هنینگ و امیل بنونیسست و محمدباقر (از پاکستان) مورد تقدیر قرار گرفت.

در آذر ماه ۱۳۳۶ به دعوت دانشگاه‌ها و فرهنگستانهای مسکو و لنینگراد و باکو، برای بازدید از موسسات علمی و سخنرانی در زمینه فرهنگ و ادب ایران و رفع بعضی اشکالات متون ادبی و دستور زبان فارسی به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد.

در ژانویه همان سال در «موتمر اسلامی» (به انگلیسی: Islamic colloquium) که در لاهور شرکت کرد و در باب «صلح در نظر جلال الدین مولوی» به انگلیسی سخنرانی کرد که در مجموعه موتمر به چاپ رسید.

در فروردین ۱۳۳۷ از طرف «مرکز ملی پژوهش‌های علمی» فرانسه (CNRS) برای بازدید از موسسات علمی فرانسه و ایراد سخنرانی‌ها در دانشگاه پاریس دعوت شد و تا آخر تابستان آن سال در فرانسه بود. در این مدت یک سلسله سخنرانی در مدرسه پژوهش‌های عالی در زمینه تصوف ایرانی و تفاوت آن با شیخیه ایراد نمود که گزارش آن در سالنامه ۵۹-۱۹۵۸ مدرسه مزبور مندرج است. علاوه بر این سخنرانی درباره جلال‌الدین محمد بلخی در دانشکده ادبیات دانشگاه سوربن ایراد نمود. در همین ایام به عضویت انجمن خاورشناسان Société Asiatique در پاریس و انجمن فلسفی ارنست رنان پاریس درآمد. نیز چندی در کتابخانه‌ها و موزه‌های بلژیک و هلند به مطالعه پرداخت. در سال ۱۳۴۲ (برابر با ۶۴-۱۹۶۳ میلادی) طبق دعوت دانشگاه پرینستون آمریکا به آن کشور رفت. آذرماه ۱۳۴۵ برای شرکت در کنفرانس فرهنگ منطقه‌ای، به مدت یک هفته به ترکیه عزیمت نمود.

امتیازات فرهنگی



- معین در سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ عضو شورای عالی فرهنگ بود.
- در کنگره‌های هزاره ابن سینا، هفتصدمین سال خواجه نصیرالدین طوسی، آزادی فرهنگ که در تهران برگزار شد، عضویت داشت و در آن‌ها به ایراد سخنرانی پرداخت.
- از سال ۱۳۲۴ با پروفسور هانری کرین (خاورشناس فرانسوی) در تصحیح و نقد متون فلسفی و عرفانی فارسی و عربی همکاری داشت. در نتیجه این همکاری، یک سلسله کتب فارسی و عربی از طرف انیستیتوی ایران و فرانسه چاپ و منتشر شده‌است.
- در سال ۱۳۳۳ برای کتاب جامع الحکمتین ناصر خسرو که نخستین بار توسط هانری کرین و معین تصحیح و چاپ شده بود، از طرف فرهنگستان کتیبه‌شناسی و زبان‌های باستانی فرانسه Académie des Inscriptions et Belles-Lettres، به دریافت جایزه نایل شد.

- در تابستان ۱۳۳۷ بنا به تصویب هیئت وزیران ایران، به عنوان عضو فرهنگستان ایران انتخاب شد. این عضویت مجدداً در پاییز ۱۳۴۰ نیز از طرف هیئت وزیران تمدید شد.
- در مهرماه ۱۳۳۷ به عنوان «استاد ممتحن خارجی» دانشگاه پنجاب (پاکستان) برای مطالعه و اظهار نظر در رساله‌های دکترای آن دانشگاه برگزیده شد.
- در آذرماه ۱۳۳۸ از نیما یوشیج، پیشوای شعر نو در ایران وصیت‌نامه‌ای به دست آمد که در آن دکتر معین را بدون اینکه دیده باشد، به عنوان وصی تعیین کرده بود تا اشعار وی را بررسی کند و قسمت لازم را انتشار دهد و انتخاب و طبع اشعار نیز تحت نظر وی باشد.
- از تاریخ ۹ تا ۱۵ شهریور ۱۳۴۵ ریاست کمیسیون ادبیات را در کنگره جهانی ایران‌شناسان عهده‌دار بود.

تصنیفات و تألیفات

تألیف

۱. فرهنگ فارسی معروف به فرهنگ معین؛ دوره کامل فرهنگ فارسی، شامل لغات فارسی، لغات و ترکیبات عربی متداول در فارسی، لغات اروپایی که به تدریج در فارسی وارد شده و اعلام اشخاص، اعلام جغرافیایی، در هفت هزار و نهصد صفحه و در شش مجلد، تهران: انتشارات امیر کبیر
۲. جلد اول حافظ شیرین سخن، تهران، ۱۳۱۹
۳. یک قطعه شعر در پارسی باستان، تهران، ۱۳۲۲
۴. یوشت فریان و مرزبان نامه، تهران، ۱۳۲۲
۵. «علامه محمد قزوینی» در سالنامه پارس و نیز مجله فرهنگستان چاپ شد. تهران، ۱۳۲۴
۶. «شاهان کیانی و هخامنشی در آثار الباقیه»، تهران، ۱۳۲۴
۷. ارداویرافنامه، تهران، ۱۳۲۵
۸. «روزشماری در ایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی»، تهران، ۱۳۲۵
۹. پورداوود، تهران، ۱۳۲۵
۱۰. «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶
۱۱. شماره هفت و هفت پیکر نظامی، تهران: انتشارات مجله پشتون، ۱۳۲۷
۱۲. حکمت اشراق و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۲۹
۱۳. «مفرد و جمع»، تهران، ۱۳۴۰
۱۴. اسم مصدر - حاصل مصدر، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۱
۱۵. امیر خسرو دهلوی، تهران: مجله مهر، ۱۳۳۱
۱۶. «برگزیده نثر فارسی» شماره اول (دوره‌های سامانیان، آل بویه)، تهران، ۱۳۳۲
۱۷. آیینه سکندر، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲
۱۸. هورقلیا، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
۱۹. لغات فارسی ابن سینا، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳
۲۰. «برگزیده شعر فارسی»، شماره اول (دوره‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه)، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱
۲۱. «نصرالدین طوسی: زبان ادبیات پارسی»، تهران: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۲۵

۲۲. «ستاره ناهید یا داستان خرداد و امرداد (نثر و نظم)»، تهران، ۱۳۱۶

تصحیح کتب

۱. علم برین (۱۳۳۱)، دانشنامه علائی تألیف ابن‌سینا، تهران: انجمن آثار ملی
۲. چهار مقاله تألیف نظامی عروضی سمرقندی، با شرح لغات و توضیح عبارات مشکل و نسخه بدلها، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱
۳. «مجموعه اشعار دهخدا» با مقدمه مشروح در ترجمه احوال و آثار وی، تهران، ۱۳۳۴
۴. ناصر خسرو (۱۳۳۲)، جامع الحکمتین، تهران: انیستیتوی ایران و فرانسه
۵. شرح قصیده ابوالهیثم، تهران: انیستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۳۴
۶. محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵)، برهان قاطع، تهران تاریخ وارد شده در | سال = را بررسی کنید (کمک)
۷. سدید الدین محمد عوفی (۱۳۳۵)، جوامع الحکایات، تهران: دانشگاه تهران
۸. روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۳۷ شمسی)، عبهر العاشقین، تهران: انیستیتو ایران و فرانسه تاریخ وارد شده در | سال = را بررسی کنید (کمک)

ترجمه‌ها

۱. علی الجارم و مصطفی امین (۱۳۱۶)، روانشناسی تربیتی ترجمه از «علم النفس و آثاره فی التربیة و التعلیم»، اهواز: انتشارات اداره فرهنگ خوزستان
۲. و.ب. هنینگ (W.B.Hening) (۱۳۲۹)، کتیبه‌های پهلوی، تهران: مجله یغما
۳. «خسرو کواتان و ریچک وی» ترجمه از پهلوی، تهران: مجله آموزش و پرورش، ۱۳۲۳
۴. ر. گیرشمن (۱۳۳۶)، ایران، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، شابک [ویژه: منابع کتاب/978-964-445-032-7|7-032-445-964-978] مقدار | شابک = را بررسی کنید: length کاراکتر line feed character در | شابک = در موقعیت 4

مقالات

مقالات وی در موضوعات ادب، تاریخ ادیان، ایران دوره قبل از اسلام و عهد اسلامی، تاریخ ادبیات، آثار باستانی، علوم تربیتی و...؛ در مجله‌های: ایران، مهر، سخن، آموزش و پرورش، یغما، یادگار، دانش (تهران)، اطلاعات ماهانه، اطلاعات هفتگی، فرهنگ (مشهد)، ایران لیگ (بمبئی)، روزگار نو (لندن)، اشتار (پاریس)، آهنگ (دهلی)، آریانا (کابل) و نیز در سالنامه‌های پاریس، ایران، جاوید، کارون (تهران) و یادنامه بیروتی (کلکته) به طبع رسیده و تعداد آن‌ها بالغ بر ۲۰۴ است.

آثار منتشر نشده

1. فرهنگ بزرگ فارسی شامل کلیه لغات متداول در فارسی، تاریخ استعمال کلمه در زبان فارسی، معانی حقیقی و مجازی، شواهد معانی.
2. فرهنگ دستور زبان فارسی شامل مباحث دستوری.
3. جلد دوم حافظ شیرین سخن.

نشان‌ها و افتخارات

- نشان درجه سوم علمی در سال ۱۳۱۶.
- نشان درجه دوم علمی در سال ۱۳۲۱.

- نشان درجه دوم سپاس در سال ۱۳۲۷.
- جایزه Tamhour از طرف Académie des Inscriptions در سال ۱۳۲۱.
- همچنین در سال ۱۳۴۰ از طرف دولت فرانسه نشان عالی «هنر و ادب» به ایشان اهدا شد.

محمدعلی جمالزاده اصفهانی



| | |
|-----------|--|
| زاده | ۲۳ دی ۱۲۷۰ اصفهان، ایران |
| درگذشت | ۱۷ آبان ۱۳۷۶ (۱۰۵ سال) |
| آرامگاه | قبرستان پتی ساکونه ژنو |
| محل زندگی | اصفهان، تهران بیروت، لوزان، دیتون برلین، ژنو |
| فعالیت | ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۴ |
| آثار | فارسی شکر است یکی بود یکی نبود صحرای محشر راه آب نامه |
| سبک | واقع‌گرایی |
| دوره | معاصر |

| | |
|--------|-------------------------|
| همسر | مارگرت آگرت |
| والدین | جمال‌الدین واعظ اصفهانی |

سید محمدعلی موسوی جمال‌زاده اصفهانی (۲۳ دی ۱۲۷۰ در اصفهان – ۱۷ آبان ۱۳۷۶ در ژنو) نویسنده و مترجم معاصر ایرانی بود. او را پیش‌تاز قصه‌نویسی معاصر، پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند.

او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با عنوان یکی بود و یکی نبود در سال ۱۳۰۰ در برلین منتشر ساخت.

جمال‌زاده در سال ۱۹۶۵ نامزد جایزه نوبل ادبیات شد. او و زین العابدین رهنما و حسین قدس نخعی و ابوالقاسم اعتصام‌زاده تنها چهار فارسی‌زبانی هستند که آکادمی سوئد نامزد این جایزه اعلام کرده‌است – و هیچ‌یک جایزه را نبرده‌اند. وی در سال ۱۹۶۹ نیز در یک قدمی جایزه بود.

داستان‌های وی انتقادی (از وضع زمانه)، ساده، طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه است.

وی در سال ۱۳۷۶ در ۱۰۵ سالگی در یک آسایشگاه سالمندان در ژنو، سوئیس درگذشت. در مطالب درسی ادبیات سال دوم دبیرستان از ایشان سخن گفته شده‌است.

پدر وی یعنی جمال‌الدین واعظ اصفهانی، مانند ملک‌المکلمین، یحیی دولت‌آبادی و احمد روحی...، یکی از بابیان مشروطه‌خواه بود.

زندگی

جمال‌زاده در ۲۳ سالگی (حوالی سال ۱۹۱۵)



دوران کودکی

جمال‌زاده در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان به دنیا آمد. او فرزند سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی بود. واعظ اصفهانی در اصفهان زندگی می‌کرد، اما غالباً برای وعظ به شهرهای مختلف سفر می‌کرد. جمال‌زاده پس از ۱۰ سالگی پدر خود را در برخی از سفرها همراهی می‌کرد. وی به همراه خانواده در سال ۱۳۲۱ ه.ق به تهران مهاجرت کرد. جمال‌زاده حدود دوازده سال داشت که پدرش او را برای تحصیل به بیروت فرستاد. در دوران اقامت او در بیروت؛ اوضاع سیاسی ایران تغییر کرد، در آن زمان محمد علی شاه قاجار مجلس را به توپ بست و هر یک از آزادی‌خواهان با مشکلاتی مواجه شدند. پدر جمال‌زاده خود را به همدان رساند تا از آنجا به عتبات فرار کند، ولی در آنجا دستگیر شد و به پروجرده برده شد. امیر افخم، حاکم پروجرده دستور اعدام او را صادر کرد.

دوران جوانی

جمالزاده در بیروت با ابراهیم پور داود و مهدی ملکزاده فرزند ملک المتکلمین چندین سال هم‌دوره بود. در سال ۱۹۱۰ تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به اروپا برود. سپس از راه مصر عازم فرانسه شد. در آنجا ممتاز السلطنه سفیر ایران به وی پیشنهاد کرد که برای تحصیل به لوزان سوئیس برود. سید محمدعلی تا سال ۱۹۱۱ در لوزان بود، پس از آن به شهر دیژون در فرانسه رفت و دیپلم حقوق خود را از دانشگاه آن شهر گرفت.

ازدواج

جمالزاده در سال ۱۹۱۴ در شهر دیژون فرانسه با ژوزفین، دانشجوی سوئیسی هم دانشگاهی خود، ازدواج نمود. وی بار دیگر در سال ۱۹۳۱ در دوران اقامتش در ژنو با یک آلمانی به نام مارگرت اگرت ازدواج کرد.

درگذشت

جمالزاده در پاییز ۱۳۷۶ پس از آن که از آپارتمانش در خیابان «رو دو فلوریسان» ژنو به یک خانه سالمندان منتقل شد درگذشت. بنا بر نوشته ثبت شده در کنسولگری ایران، پس از درگذشت او ۲۶ هزار برگ از نامه‌ها، دستنوشته‌ها و عکس‌های او در خانه‌اش به سازمان اسناد ملی تحویل داده شده‌است. جمالزاده روز هفدهم آبان ۱۳۷۶ در شهر ژنو کنار دریاچه لمان درگذشت.



بلوک ۲۲ قبرستان پتی ساکونه محل مقبره محمد علی جمالزاده

فعالیت‌ها

همزمان با جنگ جهانی اول کمیته‌ای به نام کمیته ملیون به رهبری سید حسن تقی‌زاده برای مبارزه با روسیه و انگلیس در برلین تشکیل شد. این کمیته سید محمدعلی جمالزاده را به همکاری دعوت نمود. جمالزاده در سال ۱۹۱۵ به برلین رفت و تا سال ۱۹۳۰ در آن جا اقامت داشت. پس از اقامت کوتاهی در برلین، برای مأموریت از طرف کمیته ملیون به بغداد و کرمانشاه رفت و مدت شانزده ماه در آنجا اقامت داشت. در بازگشت به برلین، مجله کاوه (۲۴ ژانویه ۱۹۱۶، اولین شماره آن به چاپ رسید) وی را به همکاری دعوت کرد و تا تعطیلی مجله (۳۰ مارس ۱۹۲۲) به همکاری خود با تقی‌زاده ادامه داد.

پس از تعطیلی مجله کاوه، سرپرستی محصلین ایرانی در سفارت ایران در برلین را به عهده گرفت. او به مدت هشت سال این مسئولیت را بر عهده داشت، تا اینکه در سال ۱۹۳۱ به دفتر بین‌المللی کار وابسته به جامعه ملل در ژنو پیوست. وی پس از بازنشستگی از آنجا در سال ۱۹۵۶ تا پایان عمر همچنان در ژنو اقامت داشت.

جمالزاده بیشتر عمر خود را در خارج از ایران سپری کرد. اما می‌توان گفت که تمام تحقیقاتش درباره ایران، زبان فارسی و گسترده کردن دانش ایرانیان بود. علی‌رغم اینکه در رشته حقوق تحصیل کرد ولی درباره حقوق مطالبی ننوشته بود.

سبک نگارش

محمدعلی جمالزاده را همراه با صادق هدایت و بزرگ علوی سه بنیانگذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند. داستان کوتاه «فارسی شکر است» را که در کتاب یکی بود یکی نبود او چاپ شده است، عموماً به عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی به شیوه غربی می‌شمارند. این داستان پس از هزار سال از نثرنویسی فارسی نقطه عطفی برای آن به‌شمار می‌رود. به علاوه، مقدمه جمالزاده بر کتاب یکی بود یکی نبود سند ادبی مهم و در واقع بیانیه نثر معاصر فارسی است. در این مقدمه جمالزاده مؤکداً بیان می‌کند که کاربرد ادبیات مدرن نخست بازتاب فرهنگ عامه و سپس انعکاس مسائل و واقعیت‌های اجتماعی می‌باشد.

کتاب‌شناسی

تاریخ و ادبیات

- گنج شایان (چاپ برلین، ۱۳۳۵ ه.ق)
- تاریخ روابط روس با ایران (چاپ برلین، چاپ تهران ۱۳۷۲)
- پندنامه سعدی یا گلستان نیکبختی (۱۳۱۷)
- قصه قصه‌ها (از روی قصص المعمای تنکابنی، ۱۳۲۱)
- بانگ نای (داستان‌های مثنوی معنوی، ۱۳۳۷)
- فرهنگ لغات عوامانه (۱۳۴۱)
- طریقه نویسندگی و داستان‌سرایی (۱۳۴۵)
- سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی (۱۳۴۸)
- اندک آشنایی با حافظ (۱۳۶۶)



ردیف اول از سمت چپ: سید حسن تقی‌زاده، محمدرضا مساوات، حسین قلی‌خان، وحیدالملک شیبانی.
ردیف دوم از چپ: محمدعلی جمال‌زاده، سید ابوالحسن علوی، محمدعلی مافی نظام‌السلطنه، ناشناس،
عزت‌الله خان هدایت، قاسم صوراسرافیل، ناشناس. برلین ۱۹۱۸

داستان‌ها

- یکی بود، یکی نبود (۱۳۰۰)
- عمو حسینعلی (جلد اول شاهکار) (۱۳۲۰)
- سر و ته په کرباس (۱۳۲۳) (۱۹۴۴)
- دارالمجانین (۱۳۲۱) (۱۹۴۲)
- زمین، ارباب، دهقان
- صندوقچه اسرار (۱۳۴۲) (۱۹۶۳)
- تلخ و شیرین (۱۳۳۴) (۱۹۵۵)
- شاهکار (دوجلدی) (۱۳۳۷)
- فارسی شکر است
- راه‌آب‌نامه
- قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار (۱۳۵۲) (۱۹۷۳)
- قصه ما به سر رسید (۱۳۵۷) (۱۹۷۸)
- قلتشن دیوان (۱۳۲۵) (۱۹۴۶)
- صحرای محشر
- هزار پیشه (۱۳۲۶) (۱۹۴۷)
- معصومه شیرازی (۱۳۳۳) (۱۹۵۴)
- هفت کشور
- قصه‌های کوتاه قنبر علی (۱۳۳۸) (۱۹۵۹)
- کهنه و نو
- یاد و یاد بود

- غیر از خدا هیچ‌کس نبود (۱۳۴۰) (۱۹۶۱)
- شورآباد (کتاب) (۱۳۴۱) (۱۹۶۲)
- خاک و آدم
- آسمان و ریسمان (۱۳۴۳) (۱۹۶۴)
- مرکب محو (۱۳۴۴) (۱۹۶۵)

سیاسی و اجتماعی

- آزادی و حیثیت انسانی (۱۳۳۸)
- خاک و آدم (۱۳۴۰)
- زمین، ارباب، دهقان (۱۳۴۱)
- خفیات ما ایرانیان (۱۳۴۵)
- تصویر زن در فرهنگ ایران (۱۳۵۷)

ترجمه

- قهوه‌خانه سورات یا جنگ هفتاد و دو ملت (برناردن دو سن پیر) (۱۳۴۰ق)
- ویلهلم تل (شیللر) (۱۳۳۴)
- داستان بشر (هندریک وان لون) (۱۳۳۵)
- دون کارلوس (شیللر)
- خسیس (مولیر)
- داستان‌های برگزیده
- دشمن ملت (ایبسن)
- داستان‌های هفت کشور (مجموعه)
- بلای ترکمن در ایران قاجاریه (بلوک ویل)
- قنبر علی، جوانمرد شیراز (آرتور کنت دو گوبینو)
- سیر و سیاحت در ترکستان و ایران (هانری موزر)
- جنگ ترکمن (آرتور کنت دو گوبینو)
- کباب غاز

سایر

- کشکول جمالی
- صندوقچه اسرار
- خیابان جمالزاده تهران



ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی



نام اصلی ناصر خسرو قبادیانی

حکمت، فلسفه، شعر، ادب،

زمینه کاری

۹ ذی‌قعدة ۳۹۴ قمری
۳ سپتامبر ۱۰۰۴ میلادی
۱۲ شهریور ۳۸۳ خورشیدی
قبادیان، بلخ، افغانستان کنونی

زادروز

۴۸۱ قمری
۱۰۸۸ میلادی
۴۶۷ خورشیدی
یمگان، بدخشان؛ افغانستان کنونی.

مرگ

بلخ، مرو، قاهره، بدخشان

محل زندگی

دره یمگان در بدخشان افغانستان

جایگاه خاکسپاری

غزنویان، سلجوقیان، فاطمیان مصر

در زمان حکومت

حجت؛ سید شاه ناصر خسرو؛ پیر کوهستان

لقب

شاعر و نویسنده و فیلسوف

پیشه

وجه

کتاب‌ها

دین؛ سفرنامه؛ جامع‌الحکمتین؛ زادالمسافرین؛ خوان‌الاکوان؛ روشند
ایی‌نامه؛ سعادت‌نامه؛ دلیل‌المتحرین و چند اثر دیگر

| | |
|----------------|--------------------------------------|
| دیوان سروده‌ها | دیوان اشعار پارسی و دیوان اشعار عربی |
| تخلص | ناصر |
| دلیل سرشناسی | سفرنامه نویسی - اشعار |

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ ه. ق) از شاعران بزرگ فارسی‌زبان، حکیم و جهانگرد ایرانی و از مبلغان مذهب اسماعیلی بود. وی بر اغلب علوم عقلی و نقلی زمان خود از قبیل فلسفه یونانی و حساب و طب و موسیقی و نجوم و فلسفه و کلام تبحر داشت و در اشعار خویش به کرات از احاطه داشتن خود بر این علوم تأکید کرده است. ناصر خسرو به همراه حافظ و رودکی جزء سه شاعری است که کل قرآن را از برداشته است. وی در آثار خویش، از آیات قرآن برای اثبات عقاید خودش استفاده کرده است.

زندگی‌نامه

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو، در ۹ ذی‌قعدة ۳۹۴ قمری (۳ سپتامبر ۱۰۰۴ میلادی، ۱۲ شهریور ۳۸۳ خورشیدی) در روستای قبادیان در بلخ در خانواده ثروتمندی که ظاهراً به امور دولتی و دیوانی اشتغال داشتند چشم به جهان گشود.

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چار بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر

(اغبر = غبار آلود، مرکز اغبر = کره زمین)

در آن زمان پنج سال از آغاز سلطنت سلطان محمود غزنوی می‌گذشت. ناصر خسرو در دوران کودکی با حوادث گوناگون روبرو گشت و برای یک زندگی پرحادثه آماده شد: از جمله جنگهای طولانی سلطان محمود و خشکسالی بی‌سابقه در خراسان که به محصولات کشاورزان صدمات فراوان زد و نیز شیوع بیماری وبا در این خطه که جان عده زیادی از مردم را گرفت.

ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت و قرآن را از بر کرد. در دربار پادشاهان و امیران از جمله سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی به عنوان مردی ادیب و فاضل به کار دبیری اشتغال ورزید و بعد از شکست غزنویان از سلجوقیان، ناصر خسرو به مرو و به دربار سلیمان چغری بیک، برادر طغرل سلجوقی رفت و در آنجا نیز با عزت و اکرام به حرفه دبیری خود ادامه داد و به دلیل اقامت طولانی در این شهر به ناصر خسرو مروزی شهرت یافت.

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر

نخواندی به نامم کس از بس شرف ادبیم لقب بود و فاضل دبیر

به تحریر اشعار من فخر کرد همی کاغذ از دست من بر حریر

وی که به دنبال سرچشمه حقیقت می‌گشت با پیروان ادیان مختلف از جمله مسلمانان، زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و مانویان به بحث و گفتگو پرداخت و از رهبران دینی آنها در مورد حقیقت هستی پرس و جو کرد. اما از آنجا که به نتیجه‌ای دست نیافت، دچار حیرت و سرگردانی شد و برای فرار از این سرگردانی به شراب و می‌گساری و کامیاریهای دوران جوانی روی آورد.

در سن چهل سالگی شبی در خواب دید که کسی او را می‌گوید «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر» ناصر خسرو پاسخ داد «حکما، چیزی بهتر از این نتوانستند ساخت که اندوه دنیا ببرد». مرد گفت «حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی و بی‌خردی رهنمون باشد. چیزی باید که خرد و هوش را بیفزاید.» ناصر خسرو پرسید «من این از کجا آرم؟» گفت «عاقبت جوینده یابنده بود» و به سمت قبله اشاره کرد.

ناصر خسرو در اثر این خواب دچار انقلاب فکری شد، از شراب و همه لذائذ دنیوی دست شست، شغل دیوانی را رها کرد و راه سفر حج در پیش گرفت. وی مدت هفت سال سرزمینهای گوناگون از قبیل آذربایجان، ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره العرب، قیروان، تونس و سودان را سیاحت کرد و سه یا شش سال در پایتخت فاطمیان یعنی مصر اقامت کرد و در آنجا در دوران المستنصر بالله به مذهب اسماعیلی گروید و از مصر سه بار به زیارت کعبه رفت.

ناصر خسرو در سال ۴۴۴ بعد از دریافت عنوان حجت خراسان از طرف المستنصر بالله رهسپار خراسان گردید. او در خراسان و به‌خصوص در زادگاهش بلخ اقدام به دعوت مردم به کیش اسماعیلی نمود، اما برخلاف انتظارش مردم آنجا به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند و سرانجام عده‌ای تحمل او را نیاورده و در تبانی با سلاطین سلجوقی بر وی شوریده، و از خانه بیرونش کردند. ناصر خسرو از آنجا به مازندران رفت و سپس به نیشابور آمد و چون در هیچ‌کدام از این شهرها در امان نبود به طور مخفیانه می‌زیست و سرانجام پس از مدتی آوارگی به دعوت امیر علی بن اسد یکی از امیران محلی بدخشان که اسماعیلی بود به بدخشان سفر نمود و بقیه ۲۰ تا ۲۵ سال عمر خود را در یمگان بدخشان سپری کرد.

پانزده سال بر آمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که به زندانم

او تمام آثار خویش را در بدخشان نوشت و تمام روستاهای بدخشان را گشت. حکیم ناصر خسرو در بین اهالی بدخشان دارای شأن، مقام و منزلت خاصی است تا حدی که مردم او را به نام «حجت»، «سید شاه ناصر ولی»، «پیر شاه ناصر»، «پیر کامل»، و غیره یاد می‌کنند. او در ۴۸۱ قمری (۱۰۸۸ میلادی، ۴۶۷ خورشیدی) درگذشت. مزار وی در یمگان زیارتگاه است. از ناصر خسرو زن و فرزندی نماند؛ زیرا وی تا پایان زندگانی مجرد بود.

شخصیت ناصر خسرو

ناصر خسرو یکی از شاعران و نویسندگان درجه اول ادبیات فارسی است که در فلسفه و حکمت دست داشته، آثار او از گنجینه‌های ادب و فرهنگ ما محسوب می‌گردند. او در خداشناسی و دین‌داری سخت استوار بوده‌است، و مناعت طبع، بلندی همت، عزت نفس، صراحت گفتار، و خلوص او از سراسر گفتارش آشکار است. ناصر در یکی از قصاید خویش می‌گوید که به یمگان افتادنش از بیچارگی و ناتوانی نبوده، او در سخن توانا است، و از سلطان و امیر ترس ندارد، شعر و کلام او سحر حلال است.

او شکار هوای نفس نمی‌شود، او به یمگان از پی مال و منال نیامده‌است و خود یمگان هم جای مال نیست. او بنده روزگار نیست، چرا که بنده از و نیاز نیست، این از و نیازند که انسان به درگاه امیر و سلطان می‌آورند و می‌مانند. ناصر جهان فرومایه را به پیشیزی نمی‌خرد. (از زبان خود ناصر خسرو). او به آثار منظوم و منثور خویش می‌نازد، و به علم و دانش خویش فخر می‌کند، این‌کار او گاهی خواننده را وادرا می‌کند که ناصر به یک شخص خود ستا و مغرور به خودپرست قلمداد کند.

علی دشتی در این باره می‌گوید: مردی است با مناعت طبع، خرسند فروتن، در برابر رویدادها و سختی‌ها بردبار، اندیشه‌ورز، در راه رسیدن به هدف پای می‌فشارد. ناصر خسرو درباره خود چنین می‌گوید:

گه نرم و گه درشت چون تیغ پند است نهان و آشکارم

با جاهل و بی‌خرد درشتم با عاقل نرم و بردبارم

ناصر در سفرنامه رویدادها و قضاها را با بیطرفی و بی‌غرضی تمام نقل می‌کند. اما زمانی‌که به زادگاهش بلخ می‌رسد و به امر دعوت به مذهب اسماعیلی مشغول می‌شود، ملاها و فقها سد راه او شده و عوام را علیه او تحریک نموده، خانه و کاشانه‌اش را به نام قرمطی، غالی و رافضی به آتش کشیده قصد جانش می‌کنند، به این سبب در اشعار لحن او اندکی در تغییر می‌کند، مناعت طبع، بردباری و عزت نفس دارد اما نسبت گرایش به مذهب اسماعیلی و وظیفه‌ای که به وی واگذار شده بود و نیز رویارویی با علمای اهل سنت و با سلجوقیان و خلیفگان بغداد که مخالفان سرسخت اسماعیلیان بودند، ستیز و پرخاشگری در وی بیدار می‌شود، به فقیهان و دین‌آموختگان زمان می‌تازد و به دفاع از خویشتن می‌پردازد.

آثار ناصر خسرو

ناصر خسرو دارای تالیفات و تصنیفهای بسیار بوده‌است، چنانچه خود درین باره گوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

آثار ناصر خسرو عبارت اند از:

رساله ای به نثر دری (فارسی) در بیان عقاید اسماعیلیان.

- سفرنامه - این کتاب مشتمل بر بخشی از مشاهدات سفر هفت ساله ایشان بوده و یکی از منابع مهم جغرافیای تاریخی به حساب می‌آید.

- سعادت‌نامه - رساله ایست منظوم شامل سیصد بیت.

- روشنایی‌نامه - این رساله نیز به نظم فارسی است.

-

کتابها و رساله‌های دیگری نیز به حکیم ناصر خسرو ونسبت داده شده‌اند که بعضی افراد در تعلق آنها تردید کرده‌اند. نام این کتابها و رسالات عبارت است از: اکسیر اعظم، در منطق و فلسفه و قانون اعظم؛ در علوم عجیبه - المستوفی؛ در فقه - دستور اعظم - تفسیر قرآن - رساله در علم یونان - کتابی در سحریات - کنز الحقایق - رساله‌ای موسوم به سرگذشت یا سفرنامه شرق و رساله‌ای موسوم به سرالاسرار.

مهمترین و معروفترین اثر ناصر خسرو سفرنامه ناصر خسرو است که مختصری از گزارش مشاهدات مسافرت هفت ساله ناصر خسرو است و به زبان‌های متعددی ترجمه شده است حکیم ناصر خسرو دارای تالیفات زیادی بوده که برخی از آنها به مرور زمان نابود شده‌است و به دوران ما نرسیده‌اند. چنانچه خود در باره تالیفات و تصنیفاتش گوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن زین چرخ پر ستاره فزون است اثر مرا

کتابها عبارت اند از:

۱ - دیوان اشعار به فارسی

۲ - دیوان اشعار عربی که در دست نیست. خود در مورد دو دیوان پارسی و عربی خویش گوید:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بحتری را
یا:

این فخر بس مرا که با هر دو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم

۳ - جامع الحکمتین - رساله است به نثر دری در بیان عقاید اسماعیلی.

۴ - خوان الاخوان - کتابی است به نثر دری در اخلاق و حکمت و موعظه.

۵ - زادالمسافرین - کتابی است در حکمت الهی بزبان دری.

۶ - گشایش و رهایش - رساله لیست به نثر دری شامل سی سؤال و جواب آنها.

۷ - وجه دین - کتابیست به نثر دری در مسایل کلامی و باطن عبادات و احکام شریعت.

۸ - دلیل المتحرین - مفقود. (در بیان الادیان ابوالمعالی از آن نام برده شده است)

۹ - بستان العقول - آنهم مفقود.

1. - سعادت نامه - رساله ایست منظوم شامل سیصد بیت.

2. - روشنایی نامه - این هم یک رساله منظوم است.

به غیر از اینها کتب و رسالات دیگری نیز منسوب به حکیم ناصر خسرو هستند که ازین قرارند:
اکسیر اعظم، قانون اعظم، دستور اعظم، کنز الحقایق، رساله الندامه الی زادالقیامه و سرالاسرار.

نمونه اشعار

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را

بری دان از افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

چو تو خودکنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

به چهره شدن چون پری کی توانی به افعال مانده شو مر پری را

درخت ترنج از بر و برگ رنگین حکایت کند کله قیصری را

سپیدار ماندهست بی هیچ چیزی ازیرا که بگزیده او کمبری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد بهزیر آوری چرخ نیلوفری را

نگر نشمیری ای برادر گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را

تورا خط قید علوم است و خاطر چو زنجیر مر مرکب لشکری را

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی یکی نیز بگزیده خنیاگری را
 تو برپایی آنجا که مطرب نشیند سزد گر ببری زبان جری را
 به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه‌ست مر جهل و بدگوهری را
 پسند است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

نظامی عروضی

نظامی عروضی سمرقندی نویسنده ایرانی سده ششم هجری و نویسنده کتاب چهار مقاله است.

احمد بن عمر بن علی سمرقندی، مکنی به ابوالحسن، ملقب به نظام‌الدین یا نجم‌الدین، و معروف به **نظامی عروضی**، از نویسندگان و شاعران قرن ششم هجری قمری است. در اواخر قرن پنجم در سمرقند زاده شد. پس از کسب علوم مقدماتی در سمرقند، در سالهای ۵۰۴ تا ۵۰۶ رهسپار خراسان شد. در سال ۵۰۶ در بلخ به خدمت عمر خیام، و در سال ۵۱۰ در طوس به خدمت امیر معزی رسید. وی به دربار ملوک آل شنسب پیوست و سالها مداحی شاهان آن سلسله را می‌کرد. کتاب معروف خویش مجمع‌النوادر مشهور به چهار مقاله را در حدود سال‌های ۵۵۲-۵۵۱ ه. ق به نام ابوالحسن حسام‌الدین علی بن فخرالدوله مسعود برادرزاده ملک شمس‌الدین محمد پادشاه غوری تالیف کرد،

نمونه شعر

از نظامی عروضی است:

ایا بدیع زمانه که در سخا و هنر ترا نظیر ندانیم جز نیا و پدر
 چو هفت هشت حریفیم در یکی خانه شناخته به خراسان به هفت هشت هنر
 دبیر و شاعر و درزی، طبیب و دانشمند ادیب و نحوی و قوال و گازر، آهنگر
 سه چاره گنده نیکو در اوفتاده ستند ز باده‌های گران مست گشته جای دگر
 شرابمان بر سیده ست و ما ز اندیشه بمانده‌ایم سرانگشتها به دندان در
 به یک دو دور دگر هر سه چار گاده شوند



نگاره خیالی جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی

| | |
|-----------|-------------------------------------|
| زادروز | ۵۳۷ هـ.ق <u>گنجه</u> |
| درگذشت | ۶۰۸ هـ.ق <u>گنجه</u> |
| آرامگاه | <u>گنجه</u> ، جمهوری آذربایجان فعلی |
| محل زندگی | <u>گنجه</u> |
| ملیت | <u>ایرانی</u> |
| پیشه | شاعر و داستان‌سرا |
| سبک | <u>عراقی</u> |
| لقب | حکیم نظامی |
| دوره | <u>سلجوقیان</u> ، <u>شروانشاهان</u> |

| | |
|---------|---|
| آثار | مخزن الاسرار، هفت‌پیکر، خسرو و شیرین، اسکندرنامه، لیلی و مجنون) موسوم بهخمسۀ نظامی(، دیوان حکیم نظامی |
| همسر | آفاق |
| فرزندان | محمد |
| والدین | یوسف (پدر) رئیسه (مادر) |

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، متخلص به نظامی و ملقب حکیم نظامی

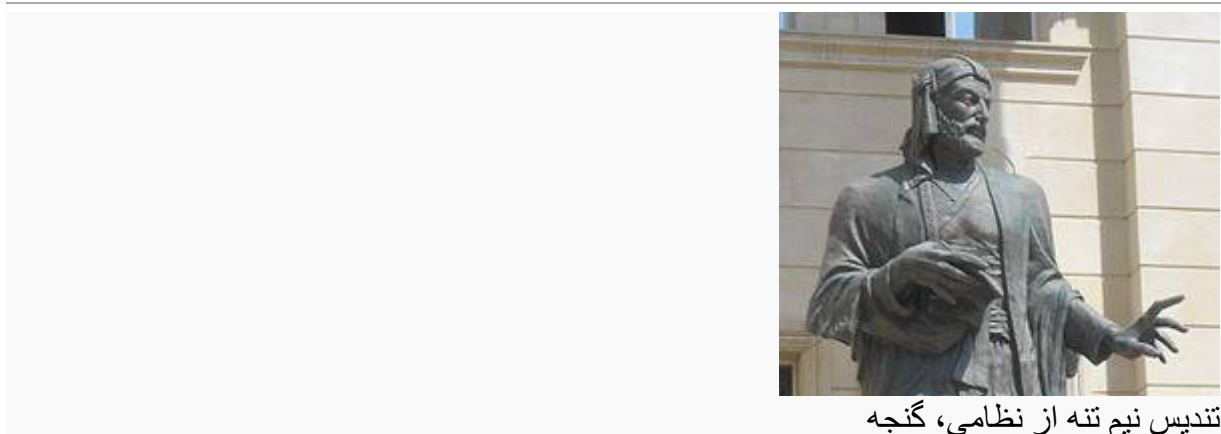
(زاده ۵۳۵ هـ. ق در گنجه - درگذشته ۶۰۷-۶۱۲ هـ. ق) شاعر و داستان‌سرای ایرانی و پارسی‌گوی حوزه تمدن ایرانی در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی)، که به‌عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده‌است. آرامگاه نظامی گنجوی در شهر گنجه در جمهوری آذربایجان فعلی قرار دارد.

نظامی در زمره گویندگان توانای شعر فارسی است، که نه تنها دارای روش و سبکی جداگانه است، بلکه تأثیر شیوه او بر شعر فارسی نیز در شاعران پس از او کاملاً مشهود است. نظامی از دانش‌های رایج روزگار خویش (علوم ادبی، نجوم، علوم اسلامی و زبان عرب) آگاهی وسیع داشته و این خصوصیت از شعر او به‌روشنی دانسته می‌شود.

نخستین کسی که سعی وافری بر ارائه مجموعه‌ای منسجم و مصحح از آثار نظامی به کار برد وحید دستگردی بود که حاصل کارش بین ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ خورشیدی منتشر شد. پس از وی چاپ‌های دیگری نیز انتشار یافت که از جمله آنها مجموعه شش جلدی با تصحیح و توضیح دکتر بهروز ثروتیان است که از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۹ توسط انتشارات توس به چاپ رسیده است و دوباره در سال ۱۳۸۶ با تصحیح و شرح مجدد توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شده‌است. این اثر در فهرست میراث مستند برنامه حافظه جهانی یونسکو از سوی ایران ثبت گردیده است.

خمسۀ نظامی به همت رستم علی‌اف به زبان روسی ترجمه و منتشر شده‌است.

زندگی‌نامه



تندیس نیم تنه از نظامی، گنجه

از زندگانی نظامی اطلاعات دقیق در دست نیست و در باره سال تولد و وفات او نقل‌های تذکره‌نویسان مختلف است. آنچه مسلم در شهر گنجه می‌زیست و در همین شهر وفات یافت است. وی

خیلی زود یتیم شد و از ابتدا توسط دایی مادرش بزرگ شد و تحت حمایت وی تحصیل نمود. مادر او از اشراف کرد بوده و این بر پایه یک بیت از دیباجه لیلی و مجنون («گر مادر من رئیسۀ کرد...») دانسته شده است. خودش نام و نسبش را در ابیاتش آورده، که بنا بر این شعر، نام خودش الیاس و نام پدرش یوسف بن زکی بن مؤید بوده است:

در خط نظامی ار نهی گام بینی عدد هزار و یک نام

والیاس که الف بری ز لامش هم با نود و نه است نامش

ز اینگونه هزار و یک حصارم با صد کم یک سلیح دارم

گر شد پدرم به سنت جد یوسف، پسر زکی مؤید

درباره زادگاه پدری او اختلاف نظر است. برخی از منابع او را از اهالی تفرش یا فراهان و برخی او را از طبقه دهقانان (ایرانیان) آران می‌دانند. در رابطه با پدر او، بهر روز ثروتیان این بیت در لیلی و مجنون را شاهد می‌آورد («دهقان فصیح پارسی‌زاد - از حال عرب چنین کند یاد») و می‌نویسد:

«دهقان فصیح پارسی‌زاد: نظامی گنجه‌ای/عرب: مجنون و پدر او/یادداشت- سر آغاز بندهای لیلی و مجنون همه به توضیحی کنایی آراسته است و شاعر بالکنایه اشاره می‌کند که این بخش از خود اوست یا در داستان اصلی و به زبان عربی آمده است. بیت اول بند ۳۶ از اهمیت به‌سزایی از نظر تاریخ تحقیق در زندگی و آثار نظامی برخوردار است و آن اینکه شاعر شغل و موقعیت اجتماعی خود را که «دهقان» بوده است و همچنین نژاد او که خود را «پارسی زاده» می‌نامد، به تصریح بیان داشته و هیچ‌گونه تردیدی در صحت بیت و مطلب نیست و با تحقیق درباره‌ی دهقانان قرن ششم در آذربایجان و بررسی «پارسی» که آیا نظر او «ایرانی» است یا زبان «پارسی» و یا هر دو، گوشه‌ای از حیات و موقعیت اجتماعی شاعر آشکار می‌گردد.»

پدر نظامی (یوسف) به تصریح صریح خود او در «لیلی و مجنون»، پارسی بوده است، چنان‌که گوید: دهقان فصیح پارسی زاد / از حال عرب چنین کند یاد. دهقان به معنی یک ایرانی اصیل و مالک زمین‌های کشاورزی ست، چنان‌که فردوسی گوید: از ایشان هر آن کس که دهگان بندد/ ز تخم و نژاد بزرگان بندد. این تعبیر دهگان، بعدها از باب اطلاق جزء به کلّ به همه ایرانیان اطلاق شده است؛ در عین حال، واژه دهقان به معنی «تاریخ‌نگار» هم به کار رفته است، چنان‌که تعبیر نظامی که دهقان را به صفت «فصیح» متصف می‌کند، به همین معنی اخیر است و باز در همین معنی فردوسی هم گفته است:

ز دهقان کنون بشنو این داستان/ که برخواند از گفته باستان. یا: سراینده دهقان موبد نژاد/ از این داستانم چنین کرد یاد. پس نظامی که خود را «دهقان فصیح پارسی زاد»، معرفی می‌کند، باید هم ایرانی نژاده و اصیل، هم تاریخ‌دان و سخنور و هم صاحب زمین‌های کشاورزی باشد. نقش دهگانان در حفاظت از فرهنگ و تاریخ ایران در عصر اسلامی و نیز در گردآوری خراج و ایصال آن به دولت مرکزی، نیز قابل ذکر است. خلاصه آن‌که خاندان نظامی در گنجه یک خاندان دهگان با آگاهی فرهنگی و تمکن مادی بوده‌اند. یکی از قرائن این سوابق خانوادگی، آشنایی تاریخی ما با پدر نظامی «مؤید مطرزی» و عمو یا برادر یا عموزاده‌اش به نام قوامی مطرزی از پارسی‌گویان قصیده و غزل سرای آذربایجان است."

وحید دستگردی می‌نویسد: «برای اثبات این مطلب که آیا زادبوم نظامی همان شهر گنجه است یا آنکه در عراق عجم متولد و در زمان کودکی با پدر به گنجه رفته، دلیلی در اشعارش نیست، ولی تقریباً تمام تذکره نویسان می‌نگارند که در گنجه متولد شده است، اما عراقی الاصل بودن وی مسلم است. بدین دلیل

که در همه جا عراق را ستایش و همواره به دیدار عراق و مسافرت بدین صوب اظهار شوق کرده‌است و از آن جمله است (مخزن الاسرار ص ۱۷۹):

گنجه گره کرده گریبان من بی‌گرهی گنج عراق آن من
بانگ برآورده جهان کای غلام گنجه کدام است، نظامی کدام؟
(خسرو و شیرین ص ۳۶۱):

عراقی وار بانگ از چرخ بگذاشت به آهنگ عراق این بانگ برداشت
شرفنامه (ص ۵۳)

عراق دل افروز باد ارجمند که آوازه‌ی فضل از او شد بلند
از اشاره‌های موجود در خسرو و شیرین دانسته می‌شود که اولین همسر او، کنیزکی که دارای در بند به عنوان هدیه برایش فرستاده بود، زمانی که نظامی سرودن خسرو و شیرین را به پایان رساند و پسرشان محمد هفت سال بیشتر نداشت، از دنیا رفته بوده‌است. هر چند برخی از محققان مانند وحید دستگردی با استناد یک بیت، نام این کنیزک را آفاق دانستند، اما سعید نفیسی می‌گوید: «مرحوم وحید دستگردی ازین بیت که گوید:

سبک رو چون بت قباچاق من بود گمان افتاد خود آفاق من بود

استنباط عجیبی کرده و نام این کنیزک و همسر نظامی را «آفاق» دانسته‌است و متوجه نبوده‌است که مراد وی از «گمان افتاد خود آفاق من بود» این نیست که نامش آفاق بوده بلکه مقصود اینست که چنین باو دل بسته بوده‌است که او را همه چیز خود می‌دانسته و در نزد او جانشین همه آفاق و در برابر همه آفاق بوده‌است. البته در زمان ما معمول شده‌است که نام زنان را «آفاق» بگذارند اما در زمان نظامی این کلمه در نام زنان معمول نبوده و نظیر آن در جای دیگر نشده‌است و بسیار بعید می‌نماید که نام این همسر آفاق بوده باشد»

از این اشعار آشکار می‌گردد که گذشته از کنیز و همسری که هنگام نظم خسرو و شیرین از دست داده‌است، همسر دیگری از دست داده که هنگام لیلی و مجنون زنده نبوده و همسر سومی از دست او رفته که هم کنیز بوده و چنان‌که که خود گوید جز وی مرد دیگری ندیده یعنی باکره بوده‌است و هنگام نظم اقبال نامه زنده نبوده‌است. به نظر می‌رسد که از این دو همسر دیگر فرزندی نداشته‌است. در لابلای شعرهای نظامی اشاره‌هایی به دو همسر بعدی او نیز دیده می‌شود که هر دو در زمان حیات شاعر درگذشته‌اند.

درگذشت و آرامگاه

نظامی همه عمر خود را در گنجه در زهد و عزلت بسر برد و تنها در ۵۸۱ سفری کوتاه به دعوت سلطان قزل ارسلان (درگذشته ۵۸۷) به سی فرسنگی گنجه رفت و از آن پادشاه عزت و حرمت دید. نظامی هر چند شاعری مدح‌پیشه نبوده، با تعدادی از فرمانروایان معاصر مربوط بوده‌است، از جمله: فخرالدین بهرامشاه پادشاه ارزنگان از دست‌نشانندگان قلج ارسلان سلطان سلجوقی روم که کتاب مخزن الاسرار را به نام او کرده‌است، اتبک شمس‌الدین محمد جهان پهلوان که منظومه خسرو و

شیرین به او تقدیم شده است، طغرل بن ارسلان سلجوقی و قزل ارسلان بن ایلدگز که در همین منظومه از ایشان نام برده است، ابوالمظفر اخستان بن منوچهر شروانشاه که لیلی و مجنون را به نام او کرده است. نظامی در فاصله سال‌های ۶۰۲ تا ۶۱۲ در گنجه درگذشت و آرامگاهی به او در همان شهر منسوب است.

سبک‌شناسی

زبان شعر و سبک سخن سرایی نظامی

نظامی از شاعرانی است که باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. وی از آن سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد و تکمیل سبک و روشی خاص دست یابد.

وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع معانی و مضامین نو و دلپسند و تصویر جزئیات بانبروی تخیل و دقت در وصف مناظر و توصیف طبیعت و اشخاص و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو، در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است.

ضمناً بنا بر عادت اهل زمان از آوردن اصطلاحات علمی و لغات و ترکیبات عربی وافر و بسیاری از اصول و مبانی حکمت و عرفان و علوم عقلی به هیچ روی ابا نکرده و به همین سبب و با توجه به دقت فراوانی که در آوردن مضامین و گنجاندن خیالات باریک در اشعار خود داشت، سخن او گاه بسیار دشوار و پیچیده شده است. با این حال مهارت او در ایراد معانی مطبوع و قدرت او در تنظیم و ترتیب منظومه‌ها و داستان‌های خود باعث شد که آثار او بزودی مورد تقلید قرار گیرد.



نسخه خطی از خمسه نظامی، اثر هنرمند ایرانی کمال‌الدین بهزاد، مربوط به ۱۴۹۴ میلادی، که ماجرای معراج پیامبر اسلام را بازگو می‌کند.

نظامی گرچه شاعری داستان‌سراسر است و بیشتر به داستان‌های عاشقانه و یا به قول خود وی به «هوسنامه» ها پرداخته‌است، ولی او شاعری است حکیم و اندیشه‌ور، آشنا با فرهنگ و تاریخ ایران، که در پس قصه‌ها و هوسنامه‌هایش نکاتی عمیق نهفته‌است، و به همین سبب است که او چند بار از خوانندگان مثنوی‌هایش خواسته‌است تا رازها و رمزهای موجود در شعر او را نیز کشف کنند، از جمله در این دو بیت در هفت پیکر:

هر چه در نظم او ز نیک و بد است همه رمز و اشارت خرد است

هر یک افسانه‌ای جداگانه خانه گنج شد نه افسانه

اشعار نظامی گنجوی با سرچشمه فرهنگ ایرانی او، ایران پیشاسلامی و پس‌اسلامی را وحدت می‌بخشد

شعر غنایی

داستان‌سرایی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشده لیکن تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانسته‌است ادبیات غنایی را به حد اعلای تکامل برساند نظامی است.

گرایش‌های عرفانی



مخزن‌الأسرار

برخی از غزلیات نظامی درونمایه فلسفی و کلامی دارد. نظامی مفاهیم فلسفی و کلامی را معمولاً بی‌توسل به اصطلاحات فنی آن بکار برده است و اندیشه‌هایی چون اغتنام فرصت و دم غنیمتی، زود گذر بودن عمر، بی اعتباری جهان و گذرا بودن آن اشاره می‌کند.

نظامی و پیشینیان

نظامی و فردوسی

پاره‌ای از داستانهای نظامی در شاهنامه نیز آمده‌است، ولی نظامی از لحاظ سبک و سخنوری از فخرالدین اسعد گرگانی نیز بهره برده‌است.

او در کتابهای خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و اسکندرنامه و هفت پیکر از فردوسی و شاهنامه نام می‌آورد. برای نمونه در اسکندرنامه فردوسی را سخنگوی پیشینه دانای توس می‌خواند.

از آن خسروی می‌که در جام اوست شرف نامهی خسروان نام اوست

سخنگوی پیشینه دانای توس که آراست روی سخن چون عروس

همچنین برخی از ابیات نظامی با شاهنامه تطبیق دارد:

فردوسی:

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتی

نظامی:

نزد خرد شاهی و پیغمبری چو دو نگین است در انگشتی

فردوسی:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چی ای هر چه هستی تویی

نظامی:

همه نیستند آنچه هستی تویی پناه بلندی و پستی تویی

نظامی و فخرالدین اسعد گرگانی

نظامی هر چند نمونه عالی کار فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین را پیش روی داشته، با زیرکی و جوهر شناسی خاص خود داستانهایی را برای منظوم کردن پیش کشیده که بیشتر مقبول طبع ایرانیان مسلمان واقع شده است.

نظامی و معاصران

نظامی و خاقانی

از معاصران خود با خاقانی دوستی داشت، و چون خاقانی درگذشت، نظامی در رثایش چنین سرود:

به دل بودم که خاقانی دریغا گوی من گردد دریغا زانکه من گشتم دریغاگوی خاقانی

سروده‌ها



خمسۀ نظامی، به قلم سال ۱۵۲۴ در هرات، واقع در موزه هنرهای متروپولیتن نیویورک

اثر معروف و شاهکار بی‌مانند نظامی، **خمسۀ** یا **پنج گنج** است که در قلمرو داستان‌های غنایی امتیاز بسیار دارد و او را باید پیشوای این‌گونه شعر در ادب فارسی دانست. شاعر بر روی هم رفته سی سال از زندگانی خود را بر سر نظم و تدوین آنها گذاشته است. **خمسۀ** یا **پنج گنج** نظامی شامل **پنج مثنوی** است:

مخزن الاسرار

از نمونه‌های بارز ادبیات تعلیمی در زبان فارسی است. در بحر سریع، در حدود ۲۲۶۰ بیت مشتمل بر ۲۰ مقاله در اخلاق و مواعظ و حکمت. در حدود سال ۵۷۰ هجری و در آستانه چهل سالگی شاعر به اتمام رسیده‌است و از آن است این ابیات:

هر که تو بینی ز سپید و سیاه بر سرکاری است درین کارگاه

جغد که شوم است به افسانه در بلبل گنج است به ویرانه در

هر که درین پرده نشانیش هست درخور تن قیمت جانیش هست

خسرو و شیرین



خسرو برای بار اول شیرین را در چشمه‌ای مشغول شنا می‌بیند. صحنه‌ای مشهور در ادبیات فارسی در بحر هزج مسدس مقصور و محذوف، در ۶۵۰۰ بیت، که به سال ۵۷۶ ه.ق. نظمش پایان گرفته‌است. ابیات زیر در توصیف آبتنی شیرین از آنجاست:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| فلک را آب در چشم آمد از دور | چو قصد چشمه کرد آن چشمه نور |
| نفیر از شعری گردون برآورد | سهیل از شعر شکرگون برآورد |
| شد اندر آب و آتش در جهان زد | پرندی آسمان‌گون بر میان زد |

لیلی و مجنون



لیلی و مجنون در مکتبخانه. نگارگری نسخه‌ای از روایت نظامی در دوره تیموری

اگرچه نام لیلی و مجنون پیش از نظامی گنجوی نیز در اشعار و ادبیات فارسی به چشم می‌خورد، ولی نظامی برای نخستین بار، آن را به شکل منظومه‌ای واحد به زبان فارسی در ۴۷۰۰ بیت به درخواست پادشاه شروان به نظم کشید. نظامی خود از بابت این سفارش ناراضی و بی‌میل بوده‌است و کار را در چهار ماه به پایان برده‌است.

وزن این مثنوی جدید بوده و پس از نظامی شعرای زیادی در این وزن داستان‌های عاشقانه سروده‌اند. همچنین ده‌ها شاعر در ایران، هند و ترکستان منظومه‌هایی را به استقبال از لیلی و مجنون نظیره پردازای کرده و شعرای دیگری نیز به داستان نظامی شاخ و برگ بیشتری افزوده و یا آن را تغییر داده‌اند. در بحر هزج مسدس اُخرب مقبوض مقصور و محذوف، نظم این مثنوی به سال ۵۸۸ هجری به پایان رسیده‌است و از آنجاست:

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| اول بگریست، پس بخندید | مجنون چو حدیث عشق بشنید |
| در حلقه زلف کعبه زد دست | از جای چو مار حلقه برجست |

می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

هفت پیکر (که آن را بهرام‌نامه و هفت گنبد نیز خوانده‌اند)، در بحر خفیف مسدس مخبون مقصور و محذوف، در ۵۱۳۶ بیت، در سرگذشت افسانه‌ای بهرام گور. از آن منظومه است در وصف ایران:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| همه عالم تن است و ایران دل | نیست گوینده زین قیاس خجل |
| چونکه ایران دل زمین باشد | دل ز تن به بود یقین باشد |
| مینگیز فتنه میفروز کین | خرابی میاور در ایران زمین |
| تو را ملکی آسوده بی داغ و رنج | مکن ناسپاسی در آن مال و گنج |



یک نسخه نایاب از منظومه هفت پیکر نظامی، متعلق به موزه پرگامون، آلمان.

اسکندرنامه

در بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف، در ۱۰۵۰۰ بیت، مشتمل بر دو بخش شرفنامه و اقبالنامه که در حوالی سال ۶۰۰ به اتمام رسیده‌است؛ و از آنجاست این ابیات در مرگ دارا:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| سکندر چو دانست کآن ابلهان | دلیرند بر خون شاهنشهان |
| پشیمان شد از کرده پیمان خویش | که برخاستش عصمت از جان خویش |
| چو در موکب قلب دارا رسید | ز موکب روان هیچکس را ندید |
| تن مرزبان دید در خاک و خون | کلاه کیانی شده سرنگون |

دیوان قصاید و غزلیات

دفتر هفتم خمسه و یا گنجینه گنجوی:

دیوان اشعار او مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات است. نمونه غزل:

عاشق شده‌ام بر تو تدبیر چه فرمایی
 از راه صلاح آیم یا از ره رسوایی؟
 تا جان و دلم باشد من جان و دلت جویم
 یا من به کنار افتم یا تو به کنار آیی
 در دوستیت شهری گشتند مرا دشمن
 بر من که کند رحمت؟ گر هم تو نبخشایی
 زین سان که منم بی تو دور از تو مبادا کس
 نه دسترسی بر تو نه بی تو شکیبایی
 نمونه قصیده:

فرق‌ها باشد میان آدمی تا آدمی
 کز یک آهن نعل سازند از یکی دیگر سنان
 اصل هندو در سیاهی یک شب نسب دارد ولیک
 هندویی را دزد یابی، هندویی را پاسبان
 از تجمل هیچ ناید، زر فدی کن زر فدی
 تا همه ساله چو زر هم پیر باشی هم جوان
 با حسین و آدم آخر آب و نان دانی چه کرد؟
 خاک هر پایی مشو از بهر مثنی آب و نان

سانسور آثار نظامی

در دوران حکومت جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن در ممیزی متون کلاسیک، آثار نظامی به ویژه منظومه خسرو و شیرین بارها سانسور و برخی از ابیات آن در چاپ‌های مختلف حذف شده‌اند. برخی اظهار نظرهای نویسندگان، شاعران و مترجمان سرشناس در این باره:

محمدعلی اسلامی ندوشن: ممیزی آثار کلاسیک و ترجمه‌ها درست نیست؛ زیرا آثاری است که دیگران ایجاد کرده‌اند و ما حق نداریم در آن‌ها دست ببریم. اگر ممیزی در مملکت ما وجود دارد باید حدود کار ممیزی مشخص باشد، راجع جزئیات نظری نیست. اما دست بردن در متون کلاسیک صلاحیت می‌خواهد.

پرویز خائف: نظامی محرم‌ترین و محترم‌ترین زبان را در صحنه‌های مختلف دارد. کلمات او به صورتی است که ممیزی فکری و روحی و ایمانی کرده است. کلمه‌ای در خسرو و شیرین نمی‌توان یافت که خلاف حریم باشد، تشبیهات و تصاویرش را در پرده‌هایی می‌گیرد که عیان نباشد. حرفی که درباره خسرو و شیرین زده شده است، بسیار نابجا و ناحق است زیرا شرح حال نظامی را نخوانده‌اند.

ساقی نامه‌های نظامی

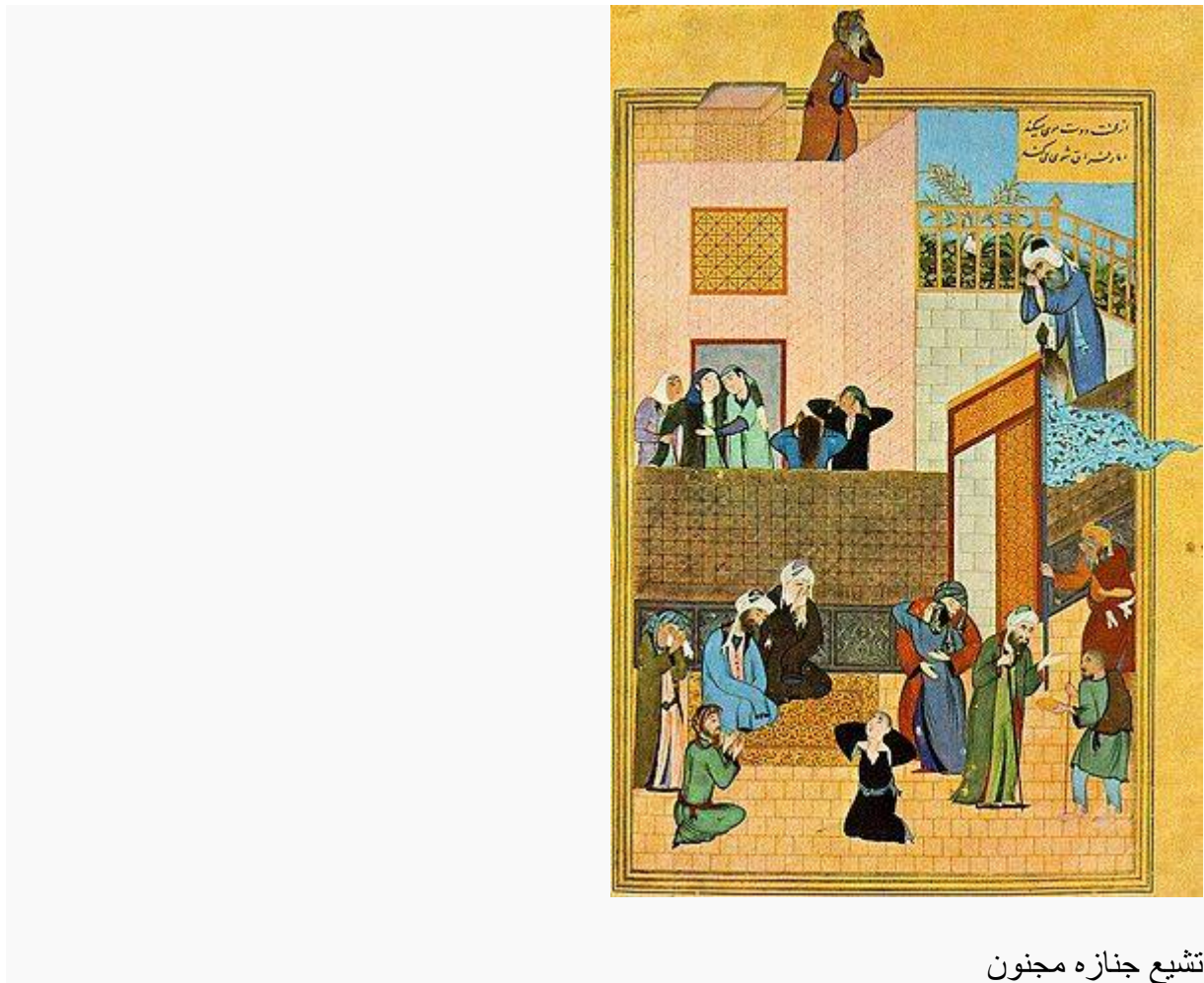
برگی از خمسه

برخی پژوهشگران، نظامی گنجوی را پایه‌گذار ساقی‌نامه می‌دانند. بعدها شاعران دیگر مانند حافظ نیز راه نظامی را ادامه داده و ساقی‌نامه را به سبکی در ادبیات فارسی تبدیل نمودند. نظامی در آغاز داستان‌های اسکندر نامه، به قصد براعت استهلال دو بیت ساقی نامه آورده است. دوبیت ساقی نامه، چکیده داستانی است که بعد از آن می‌آید.

تأثیر نظامی بر شعر دوره‌های بعد

مقتدان خمسه نظامی

بخش بزرگی از ادبیات منظوم فارسی، تقلید از آثار نظامی است. نظامی به دلیل سبک سخن سرایی و زبان شعر مخصوص به خودش، مورد تقلید بسیاری از شاعران قرار گرفته است.



تشیع جنازه مجنون

لیلی و مجنون نظامی، سرآغازی شد برای مثنوی‌های بیشماری که در دوره بسیار طولانی به تقلید از آن پرداختند. این سروده‌های تقلیدی تقریباً در تمامی زبان‌هایی که خود را تحت نفوذ فرهنگی زبان و ادبیات فارسی می‌دانستند (مانند فارسی، کردی و پشتو) سروده شدند؛ ولی تنها تعداد کمی از این سروده‌ها ماندگار شدند.

نخستین مقلد بزرگ منظومه لیلی و مجنون نظامی در زبان فارسی، امیر خسرو دهلوی است. بعدها نورالدین عبدالرحمن جامی نیز در هفت پیکر خود منظومه لیلی و مجنون را بازآفرینی کرده است. در دوره تیموری و دوره صفوی چندین شاعر در ایران و هند، از جمله هاتفی خرجردی، میرزا محمدقاسم گنابادی و هلالی جغتایی لیلی و مجنون را بازآفرینی کردند و این روند تا دوره قاجار نیز ادامه یافته است. علاوه بر این سلیمان ساوجی نیز از شعرایی است که سخت تحت تأثیر لیلی و مجنون نظامی بوده است و این تأثیر در فراق‌نامه او مشهود است. سهیلی جغتایی نیز منظومه‌ای با عنوان لیلی و مجنون و به پیروی از نظامی سروده است. تازه‌ترین منظومه‌های لیلی و مجنون از نامی اصفهانی و سرانجام حسن اهتمام (۱۳۳۵ خورشیدی) است. در مجموع به گفته حسن ذوالفقاری، ۸۶ نظیرپرداز به استقبال لیلی و مجنون نظامی رفته‌اند.

روایت امیر خسرو دهلوی، جنبه عشق زمینی بیشتری داشته و مجنون و لیلی دست‌کم برای یک شب به مراد دل می‌رسند. در این روایت اشتیاق لیلی بیش از مجنون است. برخلاف روایت نظامی، در روایت دهلوی خبری از ازدواج لیلی نیست؛ ولی در عوض مجنون با خدیجه، دختر رئیس قبیله از دواج

می‌کند؛ ولی طاقت نمی‌آورد و باز سر به بیابان می‌گذارد. به گفته محمدجعفر محجوب، علاوه بر فضل تقدم، روایت نظامی بر روایت امیر خسرو دهلوی برتری انکارناپذیری دارد.

روایت جامی با این هردو متفاوت است. به گفته او مجنون که جوانی عیاش است عاشق لیلی می‌شود، ولی به کام نمی‌رسد. در روایت جامی، مجنون پیش از لیلی می‌میرد. بخش اضافه روایت جامی آن است که مجنون در سلک گدایانی در می‌آید که لیلی به آنان نذری می‌دهد. در این میان لیلی کاسه او را می‌شکند و مجنون از این اتفاق سرمست می‌شود.

اگر با من نبودش هیچ میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

مجنونی که در روایت ملا عبدالله هاتفی جامی (خواهرزاده نورالدین عبدالرحمان جامی) به تصویر کشیده می‌شود، فردی بهانه‌جو و زیبایی طلب است که از خردسالی جز در آغوش زیبارویان آرام نمی‌گرفته‌است.

علاوه بر منظومه‌هایی که به نقل روایت لیلی و مجنون پرداخته‌اند، شعرای دیگر فارسی زبان با شیوه دیگری به این داستان اشاره کرده‌اند. برخی از آنان مضامین گفته شده در روایت‌های قبلی را در اشعار خود به کار برده‌اند و برخی دیگر بدون روایت کامل داستان، مضامین نویی بر داستان افزوده‌اند و یا حوادث فرعی داستان را به ابتکار خود تغییر داده و به گونه متفاوتی بیان کرده‌اند و به ذکر حوادثی پرداخته‌اند که در هیچ‌یک از روایات قبلی داستان گفته نشده‌است. برای نمونه عطار نیشابوری از شعرایی است که اگرچه روایت کاملی از عشق لیلی و مجنون را به نظم نیاورده، ولی حکایات و مضامین فراوانی بر آن افزوده‌است. برخی از این حکایات حتی با اصل داستان نظامی نیز در تناقض است. برای نمونه عطار، مولوی و وحشی بافقی همگی از روی نازیبای لیلی خبر می‌دهند

در سطح جهانی



تصویر دبیاچه کتاب ترجمه انگلیسی لیلی و مجنون نظامی، توسط جیمز آتکینسون در ۱۸۳۶م

منظومه لیلی و مجنون نظامی به زبان‌های گوناگونی مانند آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، روسی و ارمنی ترجمه شده‌است. در ادبیات ارمنی از نقطه نظر مشابهت در جدال میان عشق و آداب و رسوم جامعه، منظومه «آنوش» (۱۸۹۲ میلادی) اثر هوانس تومانیان با لیلی و مجنون مقایسه می‌شود.

در ادبیات کردی منظومه مثنوی «مهم و زین» (قرن ۱۷ میلادی) اثر احمد خانی از نظر فضای ایرانی داستان، با آن قابل مقایسه است.

در زبان اردو نیز، آنچه به تقلید از لیلی و مجنون سروده شده، همگی تأثیر گرفته از زبان فارسی و روایت‌های فارسی لیلی و مجنون بوده است.

تأثیر هنر نظامی بر ادبیات ترکی

شاعران ترک، چنان علاقه‌ای به نظامی و آثار او، به ویژه مثنوی‌های خمسه دارند، که تاریخ مثنوی‌سرایی در ادبیات ترکی را با نام نظامی پیوند زده‌اند. بیشتر مثنوی‌های صد سال اخیر ترکی، به پیروی و یا در استقبال و ترجمه و تفسیر خمسه نظامی سروده شده‌اند.

علاوه بر ترجمه لیلی و مجنون نظامی به زبان ترکی، در ادبیات ترکی منظومه‌های تقلیدی‌ای از لیلی و مجنون سروده شدند که اغلب تحت تأثیر لیلی و مجنون نظامی بوده و به داستان اصلی وفاداری نشان داده‌اند. از جمله شاعران ترک که مثنوی لیلی و مجنون سروده‌اند، محمد فضولی است. این مثنوی در سال ۹۴۲ قمری سروده شده است. اعتقاد بر این است که این مثنوی تحت نفوذ نظامی سروده شده است؛ ولی یک محقق ترک به نام نهاد تارلان مدعی است که فضولی در سرودن این منظومه تحت تأثیر هیچ‌کس نبوده و این منظومه را زاده قریحه و شخصیت فضولی دانسته است.

جعل هویت نظامی



تصویر نظامی در منات آذربایجان (۱۹۹۳)

یکی از پژوهشگران جمهوری آذربایجان بیتی را به نظامی منسوب کرد که از دید فنی (قافیه) نادرست است (گرگ با ترک قافیه نمی‌شود و ایراد ادبی دارد) و در هیچ نسخه خطی وجود ندارد. همچنین در ادبیات پارسی و فرهنگ ایرانی همواره گرگ جانوری خونخوار و ددمنش به شمار آمده است. بیت جعلی مورد نظر (که بدون هیچ بیت پیشین و پسین جعل شده است) چنین است

پدر بر پدر، مر مرا ترک بود به فرزانی هر یکی گرگ بود

نظامی در ابیات راستینش نیز گرگ را حیوانی نادان و وحشی معرفی می‌کند و آن را کمتر از شیر و روبه می‌داند:

ز آن بر گرگ روبه راست شاهی که روبه دام بیند گرگ ماهی

با وجود اینکه تمامی آثار نظامی گنجوی فارسی است، قوم‌گرایان پان‌ترکیست دیوان یک شاعر دیگر به نام نظامی قونوی (از دوران حکومت عثمانی) را به نظامی گنجوی منسوب می‌کنند



تمبر بزرگداشت نظامی، چاپ شوروی، ۱۹۸۱

جمهوری آذربایجان سالیانی هست که در رابطه با تحریف نظامی گنجوی ادعاهای غیر علمی مطرح می‌کند. جمهوری آذربایجان با نصب مجسمه او در میدانهای مختلف جهان، آن را شاعر آذربایجانی و غیر ایرانی معرفی کند. پروفیسور پائولا اورساتی (Paola Orsatti)، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ساپینتزا (Sapienza) شهر رُم، نصب مجسمه نظامی در رم را یک تحریف تاریخی می‌داند: «اما پرده‌برداری از مجسمه‌ای از نظامی گنجوی در شهر رُم با عنوان «شاعر آذربایجانی» باید ما را به خود بی‌آورد تا در برابر چنین تحریف‌هایی واکنش نشان دهیم». و همچنین استاد ایوان میخالویچ استبلین-کامنسکی، پروفیسور و رئیس بخش شرق‌شناسی دانشگاه سینت پیترزبورگ در رابطه با مجسمه نظامی در یکی از میدانهای آن شهر و تحریف تاریخ می‌گوید:

"برای نمونه ادعا آنها یک مجسمه در میدان کمونستورسک نصب کردند و او را "شاعر بزرگ آذربایجانی" نامیدند. در حالیکه نظامی گنجوی حتی ترکی صحبت نمی‌کرد. آنها می‌گویند چون در سرزمین امروزی به نام جمهوری آذربایجان زندگی می‌کرد. اما نظامی تمامی آثارش به فارسی است". همچنین در سال ۲۰۱۲ کتابی به نام «دربارهٔ سیاسی‌سازی شاعر ایرانی نظامی گنجوی در دوران نوین»، نوشته سیاوش لرنژاد و علی دوست‌زاده که اکتبر ۲۰۱۲ (مهرماه ۱۳۹۱) به زبان انگلیسی منتشر شده‌است به بررسی این اقدام‌ها و تحریف‌ها و بدخوانی‌ها و برداشتهای اشتباه و غرض‌آلوده از سروده‌های نظامی به دست دانشمندان شوروی و «ناسیونالیست» های جمهوری آذربایجان و پان‌ترکان می‌پردازد.

این کتاب به طور رایگان در روی اینترنت قرار گرفت. خانم دکتر پائولا اورساتی (Paola Orsatti)، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ساپینتزا (Sapienza) شهر رُم، دربارهٔ این کتاب چنین می‌نویسد: «این کتاب فهرست کاملی از تحریف‌هایی را بررسی می‌کند که به منظورهای ناسیونالیستی به وجود آورده شدند و امروزه در زمینه پژوهش‌های مربوط به شاعر بزرگ ایرانی، نظامی گنجوی، رایج شده‌اند. این تحریف‌ها از زمانی آغاز شدند که دولت شوروی تصمیم گرفت هشتصدمین سالگرد نظامی را جشن بگیرد. نویسندگان این کتاب با نگاهی دقیق و انتقادی استدلال‌هایی را بررسی می‌کنند که دانشمندان شوروی و نیز به تازگی نویسندگان جمهوری آذربایجان دربارهٔ نظامی مطرح کرده‌اند تا او را به اصطلاح «شاعر آذربایجانی» بخوانند و آثار او را جزو به اصطلاح «ادبیات آذربایجانی» بدانند. نویسندگان این کتاب نادرست‌بودن این ادعاها را نشان می‌دهند.

گذشته از این بخش‌های انتقادی، کتاب حاضر بخش‌های سازنده‌ای هم دارد و آن هم اطلاعات و آگاهی‌هایی است که نویسندگان از منابع دست اول از جمله از راه بازخوانی دقیق آثار نظامی و دیگر شاعران هم‌روزگار او و نیز منابع‌های تاریخی هم‌روزگار او در پیش چشم ما گذاشته‌اند. این کتاب پژوهشی جالب و با دقت مستندشده در زمینه ادبیات کلاسیک فارسی است و نیز به پرسش‌هایی دربارهٔ وضعیت تاریخی و قوم‌نگاری و زبانی منطقه اران و ترافق‌پاسخ می‌دهد.

در سال ۲۰۰۷ نورو علی محمداف، دانشمند فرهنگی تالش بخاطر پشتیبانی از فرهنگ تالشی به زندان روانه شد (بنگرید به [Novruzali Mammadov] در ویکی‌پدیای انگلیسی). یکی از اتهامات

دولت جمهوری آذربایجان علیه وی این بود که نظامی گنجوی را در یک نشریه غیرترک و تالش خوانده بود. در سال ۲۰۰۹ نوروز علی محمداف در زندان جان سپرد.

گنجه



برگی از خمسه نظامی، مربوط به ۱۵۴۸ میلادی که در شیراز نگهداری می‌شود.

گنجه از قرن چهارم هجری مرکز ولایت ارّان بود، و تا پیش از یورش مغولان از زیباترین شهرهای آسیای غربی به شمار می‌رفت. نام گنجه، از لغت «گنج» فارسی برگرفته شده است. زبان محاوره مردم ارّان مثل ساکنان سایر نواحی شمال غرب ایران، گونه‌ای از زبان پهلوی (یا فهلوی) بوده است. جغرافی‌نویسان قدیم آن زبان را ارّانی نامیده‌اند. این حوقل می‌گوید: «مردم بردعه (مرکز قدیم ارّان) به ارّانی سخن می‌گویند». مقدسی در احسن‌التقاسیم توضیح بیشتر در باره آن زبان دارد و می‌گوید: «در ارّان به ارّانی سخن می‌گویند و فارسی ایشان قابل فهم است، و در پاره‌ای حرف‌ها به زبان خراسانی نزدیک است.» اما زبان نوشتاری شاعران و نویسندگان آن دیار را «فارسی ارّانی» نامیده‌اند (در برابر فارسی دری). آمیزش لهجه‌ها و زبان‌های نواحی مختلف ایران، و رواج سخن خاقانی و نظامی به مدت هشتصد سال در سراسر ایران، موجب شد که بسیاری از تعبیرهای خاص آنان وارد فرهنگها یا زبان شاعران و نویسندگان دیگر شده و جزو فارسی دری درآید.

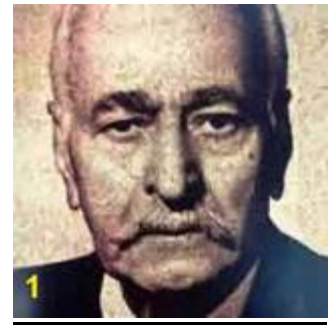
بنابر قول گیراگوس گاندزاکتسی (تاریخ‌نگار و کشیش ارمنی در دوران نظامی گنجوی و خود نیز از اهالی شهر گنجه)، پیش از حمله مغولان به شهر گنجه، شهر گنجه دارای انبوه جمعیت پارسیان و اقلیتی از مسیحیان بود. باید توجه داشت که گیراگوس بین پارسی و عربی و ترک تفاوت می‌گذاشته است و وقتی در متن خود ساکنان شهر گنجه را پارسی می‌خواند منظورش پارسی است نه نام عمومی برای تمام مسلمانان. او برای اعراب از واژه «تاجیک» (Tachik همان تاجیک یا تازیک =

تازی = عرب = مسلمان - نیز بنگرید به نوشتارهای پارسی میانه همچون جاماسپنامه) استفاده می‌کند و عربان را تاجیک می‌خواند. او ترکان را تئورک (Turk) می‌نویسد. برای نمونه در فصل ۱۸ می‌نویسد که «جلال‌الدین محمد خوارزمشاه سپاهیان خود را از میان ایرانیان (پارسیان) و تاجیکان و تئورکان گرد آورد.»

از پیش از گنجه نیز شعرهایی از بیست و چهار شاعر پارسی‌گوی اهل نزهت المجالس در کتاب ، که در قرن ششم و گنجه ذکر شده است و وجود این تعداد شاعر پارسی‌گوی تنها از شهر مغولان پورش هفتم در شمال غرب ایران قدم به عرصه گذاشته‌اند و در زبان همگانی ایرانیان - فارسی - شعر سروده‌اند، نشان‌دهنده رواج بازار شعر و ادب پارسی در عصر نظامی و همچنین مؤید آن است که در اران، زبان و ادب فارسی، زبان مردم کوچه و بازار و دربار بوده است.

آریا بهرام

بزرگان خوش نویسی ایران در طول تاریخ

ابراهیم بوذری

ابراهیم بوذری (۱۲۷۵ - ۱۳۶۵ ش) فرزند علی اصغر طالقانی در طالقان روستای کرود دیده به جهان گشود. او خوشنویس، ادیب و خواننده بزرگ تعزیه و از کارشناسان ردیف‌های آوازی بود.

تحصیلات

بوذری دارای تحصیلات عالی در ادبیات بود و عربی و فقه و اصول را در محضر روحانیون بزرگ زمان آموخته بود. او در خط نستعلیق شاگرد زین العابدین ساعتساز، محمد عماد طاهری و عمادالکتاب سیفی بود. خط ثلث را از عبدالحمید ملک الکلامی معروف به امیرالکتاب و نسخ را نزد علی عبدالرسولی آموخت. بوذری در موسیقی و آواز شاگرد ابوالحسن خان اقبال آذر (اقبال السلطان) و سید حسین طاهرزاده بود.

مشاغل

وی مدرس انجمن خوشنویسان ایران، مشاور رسمی کارشناسی تعزیه در وزارت فرهنگ و هنر وقت و مشاغل دیگری در ادارات مختلف دولتی و دانشکده معقول و منقول (الهیات) بود. گرچه بوذری بیشتر به عنوان مدرس هنر خطاطی مشهور است و خود نیز مانند غالب اساتید قدیم موسیقی مایل نبود که در جامعه، موسیقیدان شناخته شود، با این همه مقام او در موسیقی کمتر از خطاطی نیست. بوذری در موسیقی نیز، همانند خطاطی، پایبند سرسخت اصول سنتی قدیم بود. وی با وجود آموختن مکتب آواز اصفهان، نتوانست سبک اقبال آذر و مکتب آواز تبریز را ترک گوید و پیوسته از این مکتب متأثر بود.

آثار

از تالیفات او «تعزیه در ایران و دو مجلس آن» است که در سال ۱۳۵۴ چاپ شد و در زمینه موسیقی سلسله نوارهایی از اجراهای خصوصی همراه ساز و آواز اساتید مختلف دارد که در دسترس عموم نیست. آثار خوشنویسی او فراوان است. به عنوان نمونه مخمس صفی علیشاه، کتیبه‌های آرامگاه سعدی و دروازه قرآن شیراز، کلام چند تصنیف از امیرجاهد (چاپ در جلد اول دیوان امیرجاهد)، کتابت بسیاری از کتاب‌های ادبی و آثار بسیار دیگری از او به یادگار مانده است.

ابوتراب اصفهانی، متخلص به ثراب (۱۰۷۲-۹۸۹ق/۱۶۶۲-۱۵۸۱م)، خوشنویس و نستعلیق‌نویس صاحب‌نام و یکی از معروف‌ترین شاگردان میر عماد است که پس از مرگ او به جانشینی اش بر مسند تعلیم خط نشست.

زندگی

وی در یک خانواده بزرگ و توانگر اصفهانی زاده شد. در منابع از تاریخ تولد او سخنی نرفته، اما از آنجا که به نوشته میرزای سنگلاخ به هنگام مرگ ۸۳ ساله بوده، می‌بایست در ۹۸۹ق به دنیا آمده باشد. در جوانی «مدتی به مقتضای سن به هرزه گردی» مشغول بود و سپس به تزکیه نفس پرداخت و در این راه کوشش بسیار کرد.

او در خوشنویسی یکی از شاگردان موفق میر عماد شد و در این هنر صاحب نام و پس از قتل میر عماد جانشین او شد و در اندک مدتی شاگردان زیادی تربیت کرد. ابوتراب در اصفهان در سن ۸۳ سالگی درگذشت و سال وفات او را ۱۰۷۲ ه. ق نوشته‌اند. او در مسجد لُنبان اصفهان در جوار خواجه صابن‌الدین ترکه به خاک سپرده شد.

خوشنویسی

نخستین استاد وی در خوشنویسی ملاعلی فایضی (درگذشت ۱۰۳۶ق) بود؛ بعد از او ابوتراب از میر عماد قزوینی تعلیم خط گرفت. او خود چگونگی پیوستنش به میر عماد را چنین نقل کرده: «روزی در قهوه‌خانه نشسته بودم که مرحوم میر عماد به اتفاق رشید همشیره زاده‌اش، از در قهوه‌خانه گذشت. به خاطر فقیر رسید که اگر میر صفای باطن دارد، به قهوه‌خانه می‌آید. با اینکه چند قدم رفته بود، برگشته به قهوه‌خانه آمد، قهوه خورد و برخاسته گفت که در خانه ما هم اینها می‌باشد. فقیر متنبه شده، روز دیگر به منزل ایشان رفته و در بالاخانه‌ای که بر سر در بود مکان ساخته، دوازده سال حرکت نکردم، چنانکه گلیمی که در زیر من بود، جای پای من سوراخ شد».

ابوتراب از محضر میر بهره بسیار برد و شیوه خط او را به خوبی آموخت و از استادان کتابت قلم نستعلیق و برجسته‌ترین شاگرد میر شد. نصرآبادی می‌نویسد: «خط جوانی‌های او هیچ کم از مشاهیر نیست». وی تا پایان زندگی میر در خدمت وی به سر برد و خلیفه مکتب او بود و میر او را «فرزندی» خطاب می‌کرد. پس از کشته شدن میر عماد (۱۰۲۴ق) که کسان او از بیم متواری شدند. ابوتراب تنها کسی بود که جرأت کرد به کفن و دفن جسد بر خاک مانده استادش اقدام کند، اما سنگی که او برای آرامگاه میر تدارک دیده بود، همچنان بر جای ماند تا بر گور خودش نهند.

با قتل میر، ابوتراب جانشین او شد. نوشته‌اند «دست مبارکی داشت، هرکس از او تعلیم گرفت. خوشنویس شد»- و این به سبب توانایی او در خوشنویسی و آگاهی بر آداب و روش تعلیم و نیک‌سرشتی و حسن رفتار او بوده است. وجود فرزندان چون نورالدین محمد و محمدصالح اصفهانی و شاگردی چون محمد محسن امامی، نوشته نصرآبادی و سخن مؤلف ریاض الشعرا را که می‌گوید: «شاگردانش از مشاهیر خوشنویسان شدند»- تأیید می‌کند.

شعر

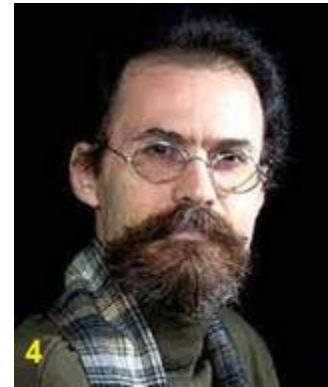
ابوتراب اصفهانی شاعر هم بود وی به شیوه متقدمان شعر می‌سرود، شعر را خوب می‌فهمید و «ترابا» تخلص می‌کرد. از اشعار او یک دوبیتی در تذکره نصرآبادی- و دوبیتی دیگری در مرآه العالم نقل شده، اما میرزای سنگلاخ- قصیده‌ای در سوک میر عماد با مطلع زیر:

دهر پررفته و پر مشغله و پر غوغاست شرح این ماتم و این سوک کرا خودیار است

و قطعات و غزلیات دیگری نیز به او نسبت می‌دهد. از جمله این شعر

از شاگردان معروف اظهر سلطان علی قاپنی، سلطان علی مشهدی و شیخ بایزید پورانی هستند و برخی عبدالرحیم انیسی خوارزمی، سلطان علی سبز مشهدی، شیخ محمد امامی و غیب‌الله امامی را نیز شاگرد او دانسته‌اند. فرزند اظهر تبریزی، مولانا میرکی بود که او هم به استادی در نستعلیق رسید.

آثار اظهر بین سال‌های ۸۲۴ تا ۸۷۷ ه.ق امضا دارد که هم‌اکنون بیشتر آن‌ها در موزه‌های ایران و استانبول نگهداری می‌شود. از این رو می‌توان سال ۸۸۰ را که برخی برای درگذشتش ذکر کرده‌اند صحیح دانست.



امیر احمد فلسفی

زاده ۱۳۳۷

اهواز، ایران

شناخته‌شده برای خوشنویسی

کارهای برجسته کلیات فارسی دیوان اقبال لاهوری

دیوان حافظ

رباعیات خیام

مرقع گلستان سعدی

سبک خط نستعلیق

امیر احمد فلسفی (زاده ۱۳۳۷ در اهواز) از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان معاصر اهل ایران است. او از اعضای شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران، عضو هیئت داوران و هیئت تشخیص استادی است.

فلسفی متون و کتب ادبی بسیاری را خوشنویسی کرده و موفق شده کتابت نستعلیق با قلم بسیار نازک را که در طول سالیان دراز به فراموشی سپرده شده بود، احیاء کند. وی در بسیاری از فستیوال‌های جهانی خوشنویسی، سمت داور را به عهده داشته‌است.

زندگی‌نامه

امیر احمد فلسفی در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در اهواز متولد شده‌است. او از سن هفت سالگی شروع به یادگیری خط نستعلیق نزد ابن‌علی بابایی نمود. فلسفی در سال ۱۳۵۴ و در سن ۱۷ سالگی اولین کتاب خود را خوشنویسی کرد و یک سال بعد از آن به انجمن خوشنویسان ایران رفت و نزد سید حسن میرخانی تعلیم دید. سپس از کلاس‌های حضوری و مکاتبه‌ای کیخسرو خروش بهره جست و همزمان با برگزاری اولین نمایشگاه انفرادی خود در پونای هندوستان در سال ۱۳۵۸ شاگردی را نزد غلامحسین امیرخانی شروع کرد.

فلسفی در سال ۱۳۵۹ گواهینامه ممتاز خود را دریافت کرده و به عنوان مدرس در شعبه تهران انجمن خوشنویسان برگزیده شد. وی در سال ۱۳۷۸ مدرک استادی انجمن خوشنویسان ایران را دریافت نمود.

فعالیت‌ها

امیر احمد فلسفی ضمن تدریس در دانشگاه و پرورش تعداد قابل توجهی خوشنویس؛ از اعضای شورای سیاستگذاری خوشنویسی سازمان پونسکو در ایران است. وی از اعضای شورای تخصصی موزه خوشنویسی ایران نیز هست.

فلسفی دارای مدرک درجه یک هنری است. او تاکنون بیش از ۵۰ عنوان کتاب و مرقع و رساله را خوشنویسی و چاپ کرده‌است. او همچنین عضو هیئت داوران چندین فستیوال جهانی بوده‌است.

تالیفات

فلسفی ضمن ارائه چندین مقاله سبک‌شناسی خوشنویسی و مقالات پژوهشی؛ تالیفاتی هم به شرح ذیل صورت داده‌است.

- کتاب آموزشی "ترکیب در نستعلیق"
- کتاب آموزشی "کتاب کشیده"
- رساله آموزشی "نستعلیق نویسی قرآن کریم"
- خوشنویسی نرم‌افزار "چلیپا در سال ۱۳۷۵ و فونت "ایران نستعلیق"
- کتاب آموزشی "اسرار الخط" به زبان عربی

نمایشگاه

امیر احمد فلسفی در بسیاری از فستیوال‌های جهانی خوشنویسی، سمت داوری را به عهده داشته و تاکنون ۱۷ نمایشگاه انفرادی در ایران، هندوستان، فرانسه، امارات (دوبی)، (شارجه)، کویت، سوئیس و آمریکا داشته‌است. شرکت در بیش از ۳۵۰ نمایشگاه داخلی و خارجی به صورت گروهی نیز در کارنامه فعالیت‌های هنری‌اش به چشم می‌خورد.

باباشاه اصفهانی

باباشاه اصفهانی معروف به باباشاه عراقی، ملقب به رئیس‌الرؤسا- معاصر شاه عباس صفوی و از معروفترین خوشنویسان سده دهم بوده و تا آن زمان کسی به درجه او نرسیده بوده‌است. از زمان سلطنت شاه طهماسب تا دوره شاه عباس کبیر در عراق و خراسان در کتابت نستعلیق استاد مسلم شناخته شده‌است.

زندگی

برخی او را از مردم کوهپایه عراق دانسته‌اند که در اصفهان نشو و نما یافته. باباشاه در اصفهان به انزوا می‌گذرانید و جز با اهل حال با کسی تکلم نمی‌کرد مگر بحسب ضرورت و از روی کدورت. او مردی موحد و سالکی مجرد، طالب کمالات و صاحب حالات بود. به سبب اخلاق درویشانه از

نزدیکی با سلاطین و امرا پرهیز می‌کرد و روزگار را در گوشه نشینی به کتابت می‌گذرانید. اجرت هر هزار سطر کتابت او، گویا سه تومان بوده است. - باباشاه را شاگرد سید احمد مشهدی دانسته‌اند. - بعضی از تذکره‌ها نیز او را شاگرد میر علی هروی (متوفی ۹۵۲) دانسته‌اند، ولی با ملاحظه سال وفات و عمر کوتاه او این ادعا از نظر تاریخی درست به نظر نمی‌آید.

باباشاه در جوانی به سال ۹۹۶ در مسافرتی که به عراق داشته در بغداد کشته شده است. و همان‌جا دفن گردید. اما به روایتی دیگر در سال ۱۰۱۰ ق زنده بوده است.

خوشنویسی

باباشاه در عصر خود از مشهورترین خطاطان بوده است و خطش را به «عذوبت» و پختگی و لطافت ستوده‌اند. و نوشته‌های او را «به قیمت اعلی» می‌خریدند. بسیاری معتقدند که باباشاه پس از میر عماد بهترین نستعلیق است.

در دوران خودش در خط نستعلیق سرآمد بوده است. - رساله منثور «آداب‌المشوق» که درباره خوشنویسی است و برخی آن را به میر عماد منسوب کرده‌اند اثر اوست و نسخه اصل آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود.

شعر

باباشاه شعر نیز می‌سروده و تقی اوحدی نوشته است که «حالی» تخلص می‌کرده است. - نمونه‌هایی از اشعار او در برخی از تذکره‌ها آمده است.

این بیت از اوست:

چه دیده‌اند گدایان عشق از در دوست که هر دو عالمشان در نظر نمی‌آید

این رباعی از او است:

واحد چو بکثرت آورد روی ظهور گردد به حجابات مراتب مستور
تکرار وجود ماست این مرتبه‌ها مائیم بتکرار خود از خود شده دور

آثار

منظومه‌ای در آداب خوشنویسی بدو نسبت داده‌اند. رساله آداب‌المشوق نیز که به خطا به میر عماد (متوفی ۱۰۲۴) نسبت داده شده از باباشاه اصفهانی است. - این رساله را محمد شفیع بر اساس نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه پنجاب چاپ کرده است

آثار او بین سال‌های ۹۷۷ و ۹۹۴ ه. ق دیده شده که بیشتر به قلم کتابت و همگی در نهایت قدرت و شیوایی است. از باباشاه، که به «کتابت» بیش از «قطعه نویسی» گرایش داشت، چند قطعه در کتابخانه‌های ترکیه هست، و نسخه‌های متعددی از آثار ادبی فارسی را که به خط اوست در برخی از کتابخانه‌ها می‌توان یافت.

جلیل رسولی



محمد جلیل رسولی (زاده: ۱۳۲۶) از خطاطان ایران است که در شهر همدان روستای یعقوبشاه چشم گشود

که آثار متعددی از وی در داخل و خارج از ایران به نمایش گذاشته شده است. وی کار تولید "نام نوشت" فیلم محمد، ساخته مجید مجیدی را بر عهده داشت. و همچنین بیتی از فردوسی با خوشنویسی این هنرمند بر روی پشت اسکناس پنج هزار تومانی نقش بسته است. بزرگداشت وی در سال ۱۳۹۳ برگزار شد.

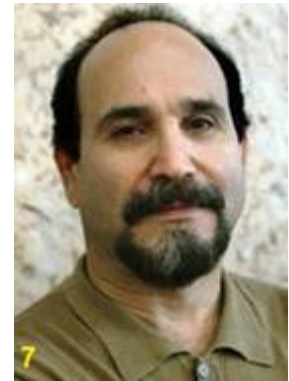
نام نوشت فیلم محمد



نام نوشت فیلم محمد رسول الله اثر جلیل رسولی

وی درباره چگونگی ایجاد نام نوشت فیلم محمد گفت: «پس از مدتی یک محمد رسول الله گرافیکی نوشتم که به نظرم کار خوب و متفاوتی بود و از آثاری که داوری کرده بودیم نیز قوی تر آمد اما بعد از آنکه چند روز به این اثر فقط نگاه می کردم به این نتیجه رسیدم که از جنس فیلم نیست و با وجود آنکه نام نوشت خوبی است اما نمی تواند پیام فیلم را منتقل کند. وی ادامه داد: در نهایت به خود پیامبر توسل کردم و ناخودآگاه یک مرکب قهوه ای رنگ را جلوی خودم گذاشتم و با انگشت اشاره ام شروع به نوشتن کردم که برای اولین بار در تمام طول خوشنویسی ام این شیوه را اجرا می کردم. در هنگام نوشتن ابتدا انگشتم به لرزش افتاد که برای خودم هم تعجب برانگیز بود چرا که من به قدرت دست مشهور بودم اما بعد از مدتی تمام تنم به لرزش افتاد و متوجه شدم کاری که دارم انجام می دهم درست است و با اتمام آن به آرامش رسیدم. آقای رسولی در خاتمه گفت: برای من باعث افتخار است که اسم نوشت من بر پیشانی این فیلم نقش خواهد بست و مطمئن هستم فیلم محمد رسول الله در جهان اسلام باعث افتخار خواهد شد.»

جواد بختیاری



زاده ۱۳۳۵

بروجرد، لرستان، ایران

لقب آقای خوشنویسی

پیشه نقاش و خوشنویس

زمینه کاری خوشنویس نقاش وزنه بردار

سال‌های فعالیت از سال ۱۳۵۹ تا کنون

بنیانگذار فرهنگستان بختیاری و گالری نقش و خط

کتاب‌ها سحر شب / راز نگاه / ای ایران / رباعیات خیام / می‌تراود مهتاب / زندگی زیباست / بنمای رخ / هنر ایران به زبان انگلیسی / و مجموعه‌های مشترک با دیگر هنرمندان: رقم مهر / هزار فرار فردوسی / حافظ / خواجوی کرمانی / چشمه خورشید / آستان جان و ...

مقاله‌ها جوهره و ساختار هندسی خط نستعلیق

دلیل سرشناسی یابنده و مبین نسبت طلایی در خط نستعلیق

جواد بختیاری (زاده ۱۳۳۵ در بروجرد) از هنرمندان حوزه خوشنویسی و خط نستعلیق معاصر ایران است. او فارغ‌التحصیل رشته الکترونیک از دانشگاه شیراز و نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است.

او مقاله‌ای در پاییز ۱۳۶۴ در فصلنامه هنر شماره ۹ منتشر کرد و جوهره و ساختار هندسی خط نستعلیق را مطابق با نسبت‌های طلایی دانست که بسیار مورد استقبال جامعه هنری، دانشگاهی و خوشنویسان کشور قرار گرفت.

زندگی‌نامه

او در خانواده‌ای اهل ذوق و هنر به دنیا آمد. کودکی و نوجوانی خود را در بروجرد گذراند و با حمایت پدر به فراگیری هنر نقاشی روی آورد. تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه شیراز و با رشته الکترونیک آغاز کرد اما تمایلش به هنر بیش از رشته‌های فنی بود به همین دلیل پس پایان تحصیلات

خود در رشته الکترونیک در سال ۱۳۵۷ وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و در رشته نقاشی و هنرهای تجسمی به تحصیل پرداخت.

گرایش به خوشنویسی

بختیاری علی‌رغم تحصیل در رشته نقاشی با دیدن آثار یکی از بزرگان، مجذوب خط نستعلیق شد و به این عرصه وارد شد و مراحل فراگیری خوشنویسی را مشتاقانه و به سرعت پیمود تا موفق به کسب درجه استادی در خط نستعلیق گردید. ایشان از شاگردان استاد خوشنویسی معاصر ایران غلامحسین امیرخانی است.

استاد بختیاری امروز از استادان طراز اول خوشنویسی کشور است و در خط نستعلیق به دارنده خط طلایی شهرت یافته است که نشان از اعتبار وی است. در سال ۱۳۷۶ برنده جشنواره جهانی خوشنویسی تهران شده و دهها نمایشگاه معتبر در ایران، ترکیه، ایتالیا، چین، پاریس و کشورهای دیگر برپا کرده است.

آثار منتشر شده

- طربنامه عشق
- سخن عشق
- کتیبه
- شور مستی
- سحر شب
- گلستانم آرزوست
- راز نگاه
- رباعیات خیام
- ای ایران
- می‌تراود مهتاب
- زندگی زیباست
- بنمای رخ
- هنر ایران به انگلیسی
- مجموعه‌های مشترک با سایر خوشنویسان مانند رقم مهر، هزار فراز از فردوسی، حافظ، آستان جان، چشمه خورشید، خواجه‌ی کرمانی و ...

نمایشگاه‌ها

برگزاری نمایشگاه‌های متعدد در داخل و خارج از کشور از دیگر فعالیت‌های جواد بختیاری است.

- موزه هنرهای معاصر در سال ۱۳۶۳
- اسلام‌آباد در سال ۱۳۶۳
- انجمن فرهنگی ایران - آلمان در سال ۱۳۶۴
- موزه هنری آنکارا در سال ۱۳۶۷
- موزه هنری استانبول در سال ۱۳۶۷
- نمایشگاه آبرنگ آتن در سال ۱۳۶۷
- مرکز فرهنگی سنندج در سال ۱۳۶۷
- لندن در سال ۱۳۶۸

- موزه رضا عباسی در سال ۱۳۷۰
- گالری شاجانیان اصفهان در سال ۱۳۷۰
- کاخ فرهنگی رشت در سال ۱۳۷۰
- گالری هریتاژ - کانبرا در سال ۱۳۷۳
- گالری شخصی تهران در سال ۱۳۷۴
- فورنی دوسوپر ایتالیا در سال ۱۳۷۵
- موزه رضا عباسی در سال ۱۳۷۵
- رباط، کازابلانکا مراکش در سال ۱۳۷۷
- دانشگاه کیش در سال ۱۳۷۷
- موزه هنرهای دمشق سوریه در سال ۱۳۷۸
- نمایشگاه جمعی هنر ایران در سوئیس، اتریش، اسپانیا و انگلستان در سال ۱۳۷۹
- کاخ نقاشان مسکو روسیه در سال ۱۳۸۰
- کاخ نقاشان سن پترزبورگ روسیه در سال ۱۳۸۰
- موزه هنرهای آنکارا ترکیه در سال ۱۳۸۱
- گالری توتال آرت دبئی امارات متحده عربی در سال ۱۳۸۱
- گالری بروئی دانشگاه سواس لندن انگلستان در سال ۱۳۸۲
- نمایشگاه جمعی هنر ایران توکیو در سال ۱۳۸۲
- ششمین بینال نقاشان معاصر موزه هنرهای معاصر تهران در سال ۱۳۸۲
- موزه هنرهای زیبا شارجه امارات متحده عربی در سال ۱۳۸۳
- نگارستان چلیپا تهران در سال ۱۳۸۳
- میراندا آرت اورنج کانتی آمریکا در سال ۱۳۸۳
- پوتو مک گالری واشینگتن آمریکا در سال ۱۳۸۳
- مریات گالری دالاس آمریکا در سال ۱۳۸۴
- سیتی آرت گالری لس آنجلس آمریکا در سال ۱۳۸۵
- نیس گالری سانفرانسیسکو آمریکا در سال ۱۳۸۶
- فستیوال هنر لاگونابیچ اورنج کانتی آمریکا در سال ۱۳۸۷
- فستیوال هنر واشینگتن آمریکا در سال ۱۳۸۸
- نمایشگاه بهار نستعلیق در گالری نقش و خط تهران در سال ۱۳۹۴
- نمایشگاه مسند مستانگی در گالری نقش و خط تهران در سال ۱۳۹۵
- نمایشگاه گروهی نقاشان معاصر با عنوان به یادمان مرتضی ممیز در گالری نقش و خط در سال ۱۳۹۶
- نمایشگاه گروهی منتخبین خوشنویسی معاصر در گالری نقش و خط سال ۱۳۹۶
- همایش خوشنویسی هم قلم با نوای استاد در گالری نقش و خط، فرهنگسرای ارسباران و شهر کتاب ابن سینا. سال ۱۳۹۷
- نمایشگاه گروهی خوشنویسی جواد بختیاری و دوستان با عنوان نستعلیق آیینه هویت ایرانی در گالری نقش و خط. سال ۱۳۹۸

حسن زرین خط



زاده ۱۲۷۳ تهران، ایران
درگذشت تهران، ایران ۱۳۵۷
محل زندگی تهران
استاد میرزا رضا کلهر
پیشه خوشنویسی

حسن زرین خط از سرآمدان خوشنویسی معاصر ایران است. او در سال ۱۲۷۳ در تهران متولد و در سال ۱۳۵۷ در همین شهر چشم از جهان فرو بست. او خود را از پیروان میرزا رضا کلهر می دانست. در زمانی که هنوز دستگاه های جدید چاپ وارد ایران نشده بود، اکثر کتب چاپ سنگی به خط استاد زرین خط بود و از او ده ها کتیبه مساجد و بناهای بزرگ تاریخی به جا مانده است. در زمان حیات او تقریباً تمامی اسکناس ها، تمبرها، اوراق بهادار، کاشی ها، پلاک ها، شناسنامه ها، دفاتر ازدواج و بسیاری اوراق رسمی و دولتی به خط او بود.

نکوداشت

مراسم نکوداشت استاد زرین خط در تاریخ ۱۳۹۰ در نگارخانه برگ سازمان زیباسازی شهر تهران برگزار گردید. در این مراسم جهانگیر نظام العلماء، اکبر ساعتچی و حمیدرضا قلیچ خانی به سخنرانی پرداختند و نمایشگاهی شامل عکس، آثار و اسناد برپاگردید. همچنین در این مراسم فیلم مستند کوتاهی ساخته امیر فرهاد بنمایش درآمد.

حسن شاملو

حسن شاملو در سده یازدهم هجری و در زمان شاه عباس اول حاکم شهر هرات بود و افزون بر ویژگی های سیاسی و اداری، شاعری شیرین سخن و خوشنویسی برجسته نیز بود. او از خوشنویسان و نستعلیق نویسان زبردست بوده است.

او فرزند حسین خان از بزرگان امرای شاملو بود که پدر بر پدر در دربار پادشاهان صفوی دارای مشاغل مهم بوده اند. حسن خان در زمان سلطنت شاه عباس کبیر به سال ۱۰۲۷ بجای پدر خود امیرالامرا و بیگلربیگی خراسان را عهده دار شد. و در زمان شاه صفی همچنان حکومت هرات را داشت و امیرالامرای خراسان بود. وی سرداری دلیر بود و چند بار مهاجمان ازبک را شکست داده است.

مجلس این حاکم هنرمند، هیچگاه از صاحبان فضل و کمال خالی نبود و اوقات خود را صرف همنشینی با فضلا و شعرا و هنرمندان می‌کرد.

در عالم آرای عباسی آمده که فردی سخنور و خوشنویس بوده و صاحب سیف و قلم بوده و شعر می‌سروده است. دیوان او مشتمل بر سه هزار بیت بوده که به نظر نصرآبادی رسیده بوده است. نمونه شعر او یک رباعی است که به خط نستعلیق درشت در کتیبه‌ای در حرم علی بن موسی‌الرضا نصب بوده:

دارم چو حسن سری به درگاه رضا
بیرون نروم یک قدم از راه
خواهی که سرت بعرش توفیق رسد
بگذار بر آستانه شاه رضا

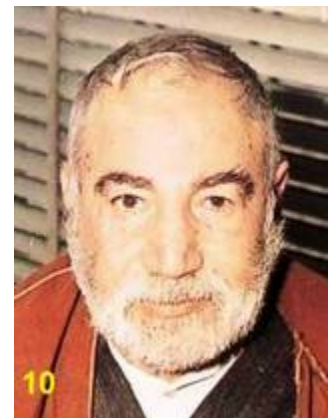
در صحن آرامگاه پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، یکی از چیزهایی که توجه را به خود می‌کشاند، سنگ مرمرین بزرگی است که به صورت قائم بر پهلوئی راست و نزدیک به گوشه‌یی که بر جانب لوح مزار است، استوار گردیده است. بر این سنگ، دو بیت، به خط نستعلیق خوش و جلی، به صورت برجسته نقش بسته و به اصطلاح کتیبه نگاران نقر گردیده است. این خط خوش و این دو بیت دلنشین، از حسن خان شاملوست:

دهد تا ساقی عرفان دلت را جام هشیاری
در آ در بزمگاه خواجه عبدالله انصاری
بود لوح مزارش نازنین سروی که از شوخی
ملائک را، چو قمری، کرده گرم ناله وزاری

او در خط نستعلیق از استادان زبردست و مشهور دوران بود و شیوه میر عماد را دنبال می‌کرد اما استادش معلوم نیست. در کتاب نتایج الافکار وفات او را ۱۱۰۰ هـ ذکر کرده و گفته در هرات درگذشت و جنازه او را به مشهد انتقال داده به خاک سپردند. مولف تذکره غنی نیز همین سال را ذکر کرده اما در کتاب «نمونه خطوط خوش نستعلیق» سال مرگ او ۱۰۵۲ هـ ثبت شده است.

تاریخ درگذشت فرزند او مرتضی‌قلی‌خان شاملو که از شکسته‌نویسان مشهور بود و او نیز پس از پدر در دوران شاه سلیمان صفوی مدتی حاکم هرات بود و نیز ۱۱۰۰ هـ ذکر شده است. اما با توجه به آثار باقی‌مانده از او باید درگذشتش پس از ۱۰۷۷ هـ بق اتفاق افتاده باشد.

سید حسن میرخانی



سید حسن میرخانی ملقب به سراج‌الکتاب (زاده ۱۲۹۱-درگذشته ۵ آذر ۱۳۶۹) از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان معاصر و از بنیانگذاران انجمن خوشنویسان ایران بود. او از استادان صاحب سبک در نستعلیق معاصر ایران به شمار می‌رود.

زندگی‌نامه

او در سال ۱۲۹۱ شمسی در تهران به دنیا آمد- خوشنویسی را ابتدا نزد پدرش سید مرتضی حسینی برغانی آموخت که شیوه محمد رضا کلهر را پیروی می‌کرد. سید حسن میرخانی فردی عارف مسلک بود و کتاب‌هایی از شاهکارهای ادبیات فارسی را کتابت کرده‌است.

سید حسن میرخانی به انواع مختلف خطوط مرسوم در ایران چون نستعلیق، نسخ، ثلث، تعلیق، رقاع، ریحان، شکسته نستعلیق و تحریر تسلط داشت اما استادی او در نگارش خط نستعلیق در ابعاد «خفی» و «جلی» بود. علاوه بر آن وی را از نظر اخلاق و تقوی نیز ستوده‌اند و فروتنی و وارستگی او در نخستین برخورد نمایان بوده‌است.

در اختتامیه نمایشگاه استادان بزرگ نستعلیق که در سال ۱۳۸۷ برگزار شد از سیدحسن میرخانی و برادرش سیدحسین میرخانی به عنوان پیشکسوتان هنر نستعلیق معاصر تجلیل شد. - به نظر وی خط از قدرت انسان بیرون است و کار خدا است. وی در تاریخ ۵ آذرماه سال ۱۳۶۹ در تهران درگذشت.

شعر

حسن میرخانی از علوم ادبی بهره‌مند بود. او در سرودن شعر نیز دست داشت و در اشعار او اثری از عرفان و صفای نفس دیده می‌شود. او در اشعارش «بنده» تخلص می‌کرد و مجموعه اشعارش با نام «دیوان بنده» منتشر شده‌است.

آثار

از آثار او در خوشنویسی نستعلیق می‌توان به کتاب‌های کلیات سعدی، مثنوی مولوی، خمسه نظامی، دیوان حافظ، دیوان بنده، گزیده دیوان شمس تبریزی، ترانه‌های باباطاهر، ترجیع بند هاتف اصفهانی، ترجمه نفس المهموم، داستان ملک جمشید، مجموعه هنر خط و نگارستان خط را برشمرد. کتاب مثنوی مولوی که به خط میر حسن میرخانی نگارش یافته علاوه بر آنکه از نظر زیبایی خط مورد کمال توجه است خود او در تصحیح این کتاب کوشیده است.

شاگردان

این استاد شاگردان فراوانی داشته که بسیاری از آنان هم‌اکنون از خوشنویسان بنام‌اند از جمله استادانی چون فتحعلی واشقانی و جلیل رسولی. با این وجود اغلب استادان معاصر به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از روی آثار وی تعلیم گرفته‌اند از این میان می‌توان به این افراد اشاره کرد: مصطفی ذاکر شبیری، اویس وفسی، غلامحسین امیرخانی، علی اسماعیلی قوجانی، ناصر جواهرپور، سید محمد حسینی موحد، قاسم دماندی، احمد عبدالرضایی، محمد رضا شجریان، یدالله کابلی، ابوالحسن محصل، غلامرضا مشعشعی، منوچهر نوح سرشت، محمدجواد جدی، امیراحمد فلسفی و مهدی کریمی جمال‌الدین مودب

حسین میرخانی



سید حسین میرخانی (۱۲۸۶-۱۳۶۱ ه. ش) از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان معاصر و از بنیان‌گذاران، رئیس و استاد ارشد انجمن خوشنویسان ایران بود. او از اساتید صاحب سبک در خط نستعلیق معاصر ایران به‌شمار می‌رود.

حسین میرخانی در سال ۱۲۸۶ شمسی- (در ۲۵ محرم ۱۳۲۵ هجری قمری)- در تهران متولد شده و از خردسالی به آموختن خط همت گمارد و از یازده سالگی به کار کتابت و خوشنویسی پرداخت. پدر او سید مرتضی برغانی بود که سبک خوشنویسی میرزا رضا کلهر را به دو فرزند خود حسین و حسن میرخانی تعلیم داد. سیدحسین میرخانی روز ۱۱ خرداد سال ۱۳۶۱ پس از چند سال نابینایی درگذشت.

در همان ابتدای تشکیل انجمن خوشنویسان در سال ۱۳۳۰ حسین میرخانی به عنوان استاد ممتاز مشغول به تدریس شد و می‌توان گفت پاگرفتن، دوام و رسمیت یافتن انجمن در آن زمان مرهون تلاش وی بوده‌است. او در فاصله سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۶ یعنی حدود ۲۵ سال بدون هیچ وقفه‌ای کرسی خود را در انجمن خوشنویسان حفظ کرد و اگر روزگار سوی چشمان او را نمی‌ربود سال‌های سال بعد هم در این عرصه می‌ماند.

از سیدحسین میرخانی و برادرش سیدحسین میرخانی در نمایشگاه استادان بزرگ نستعلیق تجلیل شده‌است.

آثار

کتاب‌های درسی بسیاری به خط حسین میرخانی به چاپ رسیده‌است. افزون بر آن کتاب‌های رهروان شب، موش و گربه عبید زاکانی، جزوه چهار فصل، دوره سه‌جلدی رسم‌المشق برای مدارس و بسیاری آثار دیگر را به خط خود آراست. آخرین کار ایشان کتاب مثنوی چاپ حاج محمدکریم‌خان کرمانی است که در مشهد در سال ۱۳۵۳ زمانی که برای تعلیم هنرجویان کلاس‌های خوشنویسی مشهد به آن شهر می‌رفت نوشت. دو قصیده معروف قرآنی و خاتمه اثر الهی قمشه‌ای از دیگر کارهای ایشان است.

سید حسین میرخانی به نگارش قرآن به خط نستعلیق همت گمارد که این کار در تاریخ خوشنویسی کم‌نظیر بود. سید حسین میرخانی دو قرآن به خط نستعلیق یکی در سال ۱۳۲۳ و دیگری را در سال ۱۳۲۸ نوشته‌است، کتابت قرآن دوم که در قطع بزرگتری به چاپ رسیده مدت پنج سال به طول انجامید. این قرآن به خط درشت‌تر از کتابت تحریر شده‌است. بیننده در ابتدا ممکن است تعجب کند که چرا در قرآن دوم فاصله سطور و همچنین فواصل کلمات بیش از حد معمول و متعارف در نستعلیق‌نویسی است ولی با اندکی دقت متوجه می‌شود که خوشنویس برای گذاشتن اعراب کامل ناگزیر از رعایت چنین فواصلی شده‌است.

قبل از میرخانی قرآن‌هایی که به خط نستعلیق نوشته شده باشند انگشت شمارند از جمله دو قرآن به خط نستعلیق یکی به ابعاد ۱۱/۵×۱۹ سانتیمتر به خط محمدحسین دماوندی در تاریخ ۱۰۹۳ هجری قمری و

دیگری به قطع وزیری به ابعاد ۲۶×۳۲ سانتیمتر به خط میرزا اسدالله شیرازی در سال ۱۲۷۰ ه. ق تحریر شده است که اکنون در موزه کاخ گلستان وجود دارد؛ هیچیک از دو قرآن مزبور دارای شماره آیات و اعراب کامل نمی‌باشند. قرآن حسین میرخانی اولین قرآن نستعلیق است که به چاپ رسیده است. او درباره انگیزه تحریر قرآن به خط نستعلیق که تا قبل از ایشان همیشه به خط نسخ تحریر می‌گشت در ابتدای قرآنی که در سال ۱۳۲۳ طبع و انتشار یافت، چنین می‌نویسد:

«نگارنده این قرآن مجید و کلام رب حمید حسین میرخانی فرزند مرحوم مغفور آقا سید مرتضی خوشنویس معروف که آثار خطی آن مرحوم را همه کس دیده و می‌شناسد مدتی بود که در نظر داشت خط زیبای نستعلیق را که از ابداعات مختص ایرانی است با نوشتن قرآن کریم و خطاب رب عظیم زینت بخشد و دریغ بود که این افتخار نصیب این خط ظریف نگردد. لکن انجام این خیال با قلت بضاعت حقیر محال می‌نمود ولی از آنجائی که انجام آن را به یاد پدر بزرگوام فریضة خود می‌دانستم از باطن قرآن و روح آن مرحوم همت خواستم و با تمام مشکلاتی که این کار داشت چراغ توفیق فرا راه حقیر گذاشته شد و به یمن الطاف بیکران خداوندی وسایل امر فراهم آمد و قضا را شبی در خواب دیدم که با انگشت در آسمان کلمة الرحیم نام اعظم رب کریم را نوشتند که یک سر خط مشرق و دیگری مغرب را فرا گرفته است.

این خواب که اشراق آسمانی است یک باره بر شوق و ذوق افزوده دانستم که سعادت این کار نه به اراده بنده دلیل بلکه به عنایت رب جلیل است. زحماتی که نویسنده در نوشتن این قرآن به خط نستعلیق تحمل نموده است بر صاحبان قلم و نویسندگان مشهود است و احتیاج به تذکر نیست خصوصاً اگر نقل آن را از خط نسخ به این خط در نظر گیرند غرض این است که....»

او حسین میرخانی سال‌ها خوشنویس ارتش و هم ردیف سرهنگ بود. در مسابقه‌ای که به وسیله سرلشکر عزیزالله ضرغامی رئیس ستاد ارتش وقت برای نگارش فرمان ستوان دومی محمد رضا پهلوی ولایت عهد وقت برگزار شد، بنا به اشاره رضا شاه او که در آن زمان عهده‌دار نوشتن فرمان‌ها در ستاد ارتش بود، برنده شد. بعدها در نمایشگاه خطی که در سال ۱۳۳۸ به وسیله وزارت فرهنگ در تالار فرهنگ تشکیل گردید نسخه‌ای از این فرمان که حسین میرخانی به حکم ذوق و علاقه در بایگانی کارهای هنری خود نگاهداری کرده بود مورد توجه محمدرضا پهلوی قرار گرفت.

سید حسین میرخانی به پاس تحریر قرآن به خط خوش و زیبای نستعلیق به دریافت نشان درجه یک هنر از محمدرضا پهلوی و همچنین از وزارت فرهنگ و دانشگاه الازهر مصر موفق شده است. او همچنین به دریافت نشان درجه سه خدمت موفق گردید و نشان همایون را بپاس خدمات پرارزش و بی‌شائبه‌اش به فرهنگ و هنر کشور دریافت داشته است.

شاگردان

سبک تعلیم، حسن خلق و از همه بالاتر استادی وی در خط نستعلیق باعث شده بود که هر روز نه تنها از دورترین نقاط تهران بلکه از شهرستان‌ها نیز برای استفاده از تعلیم او در کلاسش حضور یابند. این استاد شاگردان فراوانی داشت که بسیاری از آنان هم‌اکنون از خوشنویسان بنام‌اند با این وجود اغلب اساتید معاصر به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از روی آثار وی تعلیم گرفته‌اند. از جمله خوشنویسان صاحب‌نامی که از او تعلیم خط گرفته‌اند می‌توان به این هنرمندان اشاره کرد: کیخسرو خروش، غلامحسین امیرخانی، سید احمد میرخانی، فتحعلی واشقانی، رضا مافی، اویس وفسی، محمدحسین عطارچیان، محمد سلحشور، علی راهجیری، ناصر جواهرپور، مهدی اقبال آل آقا، سرهنگ یوسف امیر ابراهیمی، حمید دیرین، تقی امامی، یوسف انتظاری، هادی حاجی آقاجانی، ابراهیمی‌نیا، رضا حساس، محمدرضا حبشی‌زاده، غلامرضا تنها، قاسم توکلی‌راد، احد ترابی، حسین خسروی، صمد رستمخانی، سعید سعید، سعید شمس انصاری، علیرضا شعاع، محمدرضا

شجریان، حسن فروغی، سیدحسین قدرت، حسین کاشیان، جهانگیر کوچکزاده، غلامرضا موسوی، مصطفی مهدیزاده، علی مشایخ، حسن محرابی، سیدحسین میرطاهری، حسین نوروزی احمدآبادی، خیامی، که بعضی از آنان نامداران هنر خوشنویسی معاصرند و شناخته شده‌اند و بعضی دیگر چون شغل اصلی آنان خطاطی نیست از شهرت کمتری برخوردارند.

همچنین می‌توان به خوشنویسان دیگری از شاگردان او اشاره کرد از جمله: مسیب وفایی، سیف‌الله یزدانی، محمد احصایی، قربانعلی اجلی، مسعود اخضر تهرانی، محمد تقی اخویان، مسعود اردوخوانی، علی اسماعیلی قوجانی، نصرالله افجه‌ای، حسن آهنگران، علی جیت ساز، علی حسینی پور، حسین رسام، رضا رسام، محمود رهبران، اکبر ساعتچی، محمدعلی سبزه‌کار، حسن سخاوت، مهدی فروزنده، اسدالله کریمی، مرتضی کلکته‌چی، محمدعلی گرجستانی، محمد ملک مطیعی، نقی منتظری، زین العابدین واشقانی، مهدی بلوریان، احمدعلی طایفه دولو، حسین جوان آذر، مهدی عریشاهی، غلامحسین صدیقی، امیر هوشنگ صادق‌پور، ناصر صرافان، احمد کامکاری، محمدتقی معمارجعفری.

هنرهای دیگر

او علاوه بر خوش‌نویسی در زمینه موسیقی نیز استاد بود، که بدلالی بروز نمی‌دادند. هنر ناگفته از استاد، مهارت در کمانچه نوازی بوده است. کمانچه را در ابتدا، نزد باقر خان رامشگر فرا گرفته و سپس در مکتب حسین خان اسماعیل‌زاده و رضا محجوبی تکمیل نمودند. وی پس از کتابت قرآن نواختن ساز را کنار گذاشت.

حمید عجمی



(متولد: ۱۳۴۱ خورشیدی؛ تهران، قلهک فرزند حاج هدایت الله عجمی) طراح گرافیک؛ خوشنویس نستعلیق و ایجاد کننده خط معلی است. قاری و استاد قرآن کریم

اساتید و فراگیری نستعلیق

وی از پانزده سالگی به خط پرداخت و مدت ۱۲ سال نستعلیق را نزد استاد غلامحسین امیرخانی و ۴ سال نزد کیخسرو خروش در انجمن خوشنویسان ایران آموخته است.

خط معلی

خط معلی توسط حمید عجمی در سال ۱۳۷۸ ایجاد و ثبت گردید. وی از فرهنگستان هنر لوح تاییدیه خط معلی را دریافت نمود.

مسئولیت‌ها و فعالیت‌ها

- عضو رسمی فرهنگستان هنر
- عضو رسمی مجمع هنرمندان حوزه هنری
- عضو و مدیر مرکز هنرهای تجسمی حوزه هنری
- مدیر مؤسسه فرهنگی هنری فردا
- درجه یک هنری دکترا از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- درجه استادی از انجمن خوشنویسان ایران

نمایشگاه‌ها

حمید عجمی تا کنون ۲۱ نمایشگاه انفرادی و چندین نمایشگاه و جشنواره گروهی داشته که در آن‌ها آثاری را به خط معلی و نستعلیق به نمایش گذاشته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به این‌ها اشاره کرد:

- جشنواره خوشنویسی جهان اسلام؛ تهران؛ فرهنگستان هنر؛ ۱۳۷۶ (جمعی)
- نمایشگاه سواد اعظم؛ تهران؛ خانه هنرهای ایرانی؛ مهر ماه ۱۳۸۲ (انفرادی)
- نمایشگاه بام بهشت؛ ۱۱۴ اثر با عنوان کلی تجلی بسم الله در صور قرآنی؛ تهران؛ مرکز فرهنگی هنری صبا؛ بهمن ماه ۱۳۸۴ (انفرادی)
- نمایشگاه یونسکو؛ پاریس؛ یونسکو، فوریه ۲۰۰۲ (انفرادی)
- نمایشگاه اساتید خوشنویسی جهان اسلام؛ دانشکده هنرهای زیبای بیروت؛ لبنان؛ آوریل ۲۰۰۲ (جمعی)

تألیفات

- کتاب میرزا محمدرضا کلهر
- شرح عرفانی آداب‌المشق میر عماد حسنی
- مقاله کاتب حقیقی کاتب اول
- مقاله بررسی تکرار در خوشنویسی سنتی

سلطان علی مشهدی

نظام الدین سلطانی معروف به سلطان علی مشهدی (۹۲۶-۸۴۱ ه.ق/۱۵۲۰-۱۴۳۵ م) ملقب به «سلطان الخطاطین» از خوشنویسان ایرانی و از معروفترین نستعلیق‌نویسان قرن نهم و دهم ایران است. هیچیک از نستعلیق‌نویسان قدیم در زمان خود به اندازه او صاحب شهرت نشده‌اند. تمام کتیبه‌های مصر، مدارس هرات را که از بناهای سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی است، سلطانعلی به خط نستعلیق اعلا جلی نوشته است. شیوه او در نستعلیق‌نویسی نزد خوشنویسان دربار گورکانیان هند بسیار مورد توجه بود.

او به سال ۸۴۱ در مشهد متولد شد و پس از کسب کمالات به دربار سلطان ابوسعید گورکانی و سلطان حسین بایقرا راه یافت. سلطان علی مشهدی در سن ۸۵ سالگی در سال ۹۲۶ بدرود حیات گفت. وی شاگرد مولانا اظهر تبریزی بود و شاگردانی چون مولانا محمد ابریشمی، سلطان محمد خندان و مولانا زین الدین محمود را تعلیم داد.

مهمترین تالیف او رساله منظومی است در قالب مثنوی که به قواعد خط پرداخته که بعدها به آن عنوان «صراط السطور» را داده‌اند و میرعلی هروی آن را «صراط الخط» نامیده است؛ هر چند خود سلطان‌علی، هیچ نامی بر آن ننهاده بود.

شاه محمود نیشابوری

شاه محمود نیشابوری ملقب به زرین قلم از خوشنویسان قرن دهم است. او در خط نستعلیق استادی بی‌نظیر بوده و از این نظر مولانا عبیدی عمو و استاد خود را که در اوایل سلطنت شاه تهماسب بهترین خطاط سلطنتی محسوب می‌شده تحت‌الشعاع قرار داد و از او لقب زرین قلم را گرفت.

شاه اسماعیل برای او احترام خاصی قائل بود. به طوری که در جنگ چالدران با عثمانی (۹۲۰ هـ. ق/۸۹۳ هـ. ش) چنان نگران سلامتی او بود که دستور داد این خوشنویس بزرگ و نیز نقاش معروف، کمال‌الدین بهزاد را همچون گنجی گران‌بها در غاری امن پنهان کردند. گفته می‌شود پس از جنگ، شاه قبل از هر چیز سلامتی این دو استاد را جویا شد.

شاه محمود نیشابوری از جمله خوشنویسانی بود که همراه با خوشنویسان صاحب نامی چون مولانا مالک دیلمی و تنی چند از نستعلیق‌نویسان دیگر مانند محب‌علی (سرپرست کتابخانه)، ملا عیثی هروی و مولانا رستم علی که در ابتدا برای بهرام میرزا صفوی کار می‌کرد، مشغول نوشتن نسخه خطی هفت اورنگ جامی شد. این کتاب از مشهورترین نسخه‌های خطی است و اکنون در نگارخانه فری‌پیر در واشینگتن است. اتمام این کتاب با بیست و هشت مینیاتوری که دارد نه سال طول کشید.

در جوانی از ملازمان شاه تهماسب صفوی شد و همراه خوشنویسان و نقاشان دیگر در کتابخانه سلطنتی در تبریز مشغول کتابت بود. سپس به مشهد رفت و بیست سال در آنجا زیست. شاه محمود تمام عمر مجرد زیست و ازدواج نکرد. گفته می‌شود در سال ۹۷۲ در مشهد درگذشته و در جوار قبر سلطان‌علی مشهدی به خاک سپرده شده، - اما آثار تاریخ دار وی پس از این تاریخ هم موجود است.

عباس اخوین



عباس اخوین چهره ماندگار، هنرمند و خوشنویس صاحب نام معاصر است. وی کتاب‌ها، تابلوها و آثار بسیاری را به زیبایی، دقت و ظرافت نگاشته است. عباس اخوین از سال ۱۳۵۹ با کسب درجه استادی از انجمن خوشنویسان ایران تا به امروز در کسوت استادی به تعلیم و تعلم دوستداران خط نستعلیق پرداخته و از او کتاب‌ها و آثار متعددی به چاپ رسیده است. وی در نمایشگاه‌های مختلف گروهی و انفرادی در ایران و خارج از کشور شرکت داشته‌است.

زندگی‌نامه

عباس اخوین در سال ۱۳۱۶ در مشهد چشم به جهان گشود، از همان ابتدا به هنر خوشنویسی علاقه فراوانی داشت و در دوران تحصیل با شور و اشتیاقی فراوان به تمرین و نوشتن خط می‌پرداخت؛ به گونه‌ای که این استعداد ذاتی وی را از دیگران متمایز کرد. در سال چهارم دبیرستان به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرده و بعد از اتمام تحصیلات در دبیرستان، در رشته شیمی دانشگاه پذیرفته شد و به ادامه تحصیل پرداخت.

او با علاقه‌ای وافر و بدون داشتن استاد به نوشتن خط می‌پرداخت. بعد از اتمام تحصیلات، نزد علی آقاحسینی که خود از شاگردان عماد الکتاب بود، تعلیم خط نستعلیق گرفت. اخوین بعد از گذشت دو سال استفاده از محضر این استاد، خوشنویسی را به حد کمال فرا گرفته و به خطوط اساتیدی چون عماد الکتاب، کلهر و به ویژه میر عماد حسنی علاقه‌مند شد و به مشق نظری و قلمی از روی خطوط این اساتید پرداخت. در سال ۱۳۵۹ استادانی همچون علی اکبر کاوه، حسن میرخانی، حسین میرخانی و ابراهیم بوذری گواهینامه استادی را با کسب بیشترین امتیاز به او اعطا کردند.

فعالیت‌های هنری

اخوین در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ به عنوان خطاط در روزنامه کیهان فعالیت کرد و سپس در سال ۱۳۵۸ به عنوان استاد و عضو هیئت تخصصی گزینش مرحله استادی و نیز عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران مشغول فعالیت شد. او از معدود استادانیست که از سال ۱۳۳۷ تنها به هنر خوشنویسی به صورت کاملاً حرفه‌ای مشغول می‌باشد. او در حال حاضر عضو هیئت ارزشیابی هنری وزارت ارشاد است که درجات هنری ۵ تا ۱ را به خوشنویسان اعطا می‌کند. لازم است ذکر شود که گواهی درجه ۲ معادل فوق لیسانس و درجه ۱ معادل دکتری محسوب می‌شود.

اخوین در سال ۱۳۷۱ مرکز کتابت و تعلیم ایران را تأسیس نمود و به همراه تعدادی از مدرسین انجمن خوش نویسان ایران که از شاگردان استاد هستند، مشغول تدریس خوش‌نویسی خطوط نستعلیق، شکسته و تذهیب می‌باشد. وی کتابت نستعلیق را به اوج خود رسانده است، خط نستعلیق او در نرم‌افزار خوش‌نویسی کلک، پیاده‌سازی شده است و به عنوان خط مرجع پارسی در کتاب‌های درسی مدارس به کار رفته است. اخوین در بین خوشنویسان معاصر، با سبکی بی‌بدیل و منحصر بفرد، مروج شیوه قدما می‌باشد.

وی در طول فعالیت حرفه‌ای خود شاگردان بسیاری را آموزش داده که از نام‌آوران خط نستعلیق و اساتید بنام در این وادی می‌باشند. وی در سال ۱۳۸۹ به عنوان چهره ماندگار در رشته خوشنویسی معرفی گردید.

کتابشناسی

اخوین در مدت ۵۰ سال کار خوشنویسی، کتاب‌های زیادی را برای استفاده علاقه‌مندان به چاپ رسانده که غالب آن‌ها به دلیل تقاضای زیاد نایاب است. کتاب‌هایی که قبل از انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است عبارتند از: گنجینه معرفت، پویه، رها، کتاب ارث، التفصیل، عجایب الحکایات. کتاب‌هایی که بعد از انقلاب به چاپ رسیده است عبارتند از: سرمشقه‌های نستعلیق در ۳ جلد، یک عمر نستعلیق و مرقع آن، مرقع بحر عشق، یادنامه نمایشگاه خط، گزیده سخنان خواجه عبدالله انصاری، رباعیات اوحدالدین کرمانی، پیام غدیر، دیوان حافظ همراه با نقاشی‌های محمود فرشچیان که بیش از ده نوبت به چاپ رسیده است.

رباعیات خیام در دو نوبت، در نوبت اول ۹۵ جلیبا با مینیاتورهای جلالی سوسن آبادی و نیز در نوبت دوم ۱۲۵ جلیبا با تذهیب‌های جداگانه به چاپ رسیده که اثری بسیار نفیس می‌باشد، مرقع زلف دلبر، کتاب سر زلف خط به مناسبت چهارصدمین سال صدرنشینی میر عماد الحسنی در سال ۱۳۸۳ به ابتکار

و هزینه مرکز کتابت و تعلیم ایران، کتابت دیوان حافظ برای بار دوم در سال ۱۳۸۶ و در نهایت دفتر اول مثنوی، از آثار ماندگار و ارزشمند به خط عباس اخوین می‌باشند.

نمایشگاه‌های داخلی و خارجی

برگزاری نمایشگاه‌های متعدد در داخل و خارج از کشور از دیگر فعالیت‌های اوست.

نمایشگاه‌های داخلی:

- تهران: حسینیه ارشاد به اتفاق ۱۹ تن از شاگردان مدرس ایشان (۱۳۶۸)
- تهران: مرکز کتابت و تعلیم ایران به مناسبت افتتاح این مرکز (۱۳۷۲)
- کرمان: (۱۳۷۵)
- تهران: نگارخانه سیحون (۱۳۷۸)
- تهران: نگارخانه فرنیاد به اتفاق ۵ تن از شاگردان مدرس (۱۳۷۹)
- شیراز: (۱۳۸۰)
- تهران: تالار آبی مجتمع فرهنگی هنری کاخ نیاوران با ۱۶۳ تابلو (۱۳۸۰)
- تهران: نگارستان خط (۱۳۸۱)
- تهران: به مناسبت بزرگداشت چهارصدمین سال صدر نشینی میر عماد در کاخ سعد آباد، موزه میر عماد، موزه رضا عباسی، نگارخانه نیاکان با شرکت ۱۰۵ خوشنویس از سراسر کشور به کوشش مرکز کتابت و تعلیم ایران در سال (۱۳۸۳)
- مشهد: نگارخانه رضوان به دعوت آستان قدس رضوی (۱۳۸۵) این نگارخانه وابسته به مؤسسه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی، در این نمایشگاه ۶۳ اثر از تابلوهای او از کتابت تا قلم شش دانگ به نمایش گذاشته شد.
- تهران: نمایشگاه قرآنی و تذهیب در نگارخانه شمس به همراه ۲۹ نفر خوشنویس و مذهب خانم (۱۳۸۵)
- کرمان و بم: (۱۳۸۵)
- اسلامشهر: نمایشگاه استاد اخوین به همراه مدرسین مرکز کتابت به مناسبت سال پیامبر اعظم (۱۳۸۵)
- اصفهان: شرکت در جشنواره بین‌المللی هنر نبوی به اتفاق مدرسین مرکز کتابت با ۳۰ تابلو (۱۳۸۵)
- تهران: برگزاری جشنواره عاشورا با مشارکت مرکز کتابت و تعلیم ایران با ۸۵ تابلو (۱۳۸۵)
- تهران: نمایشگاه طایر قدس در فرهنگسرای اقوام با ۴۳ تابلو از اخوین و مدرسین مرکز کتابت و تعلیم ایران (۱۳۸۶)

نمایشگاه‌های انفرادی خارج از کشور:

- سوریه: (۱۳۶۹)
- لبنان: (۱۳۶۹)
- کویت: (۱۳۷۷)
- دوبی: (۱۳۸۵)

عبدالرحمن خوارزمی

عبدالرحمن خوارزمی (درگذشت: پس از ۸۸۶ ه. ق) از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان سده نهم هجری است او پدر عبدالرحیم معروف به انیسی و عبدالکریم معروف به پادشاه بود که هر دو از خوشنویسان صاحب کمالات بودند.

عبدالرحمن خوارزمی از استادان هم‌دوره با اظهر تبریزی و سلطان‌علی مشهدی بوده و به قول میرزا حبیب، شاگرد میر عبدالله بن میر علی تبریزی است. عبدالرحمن ابتدا در دربار جهانشاه بن یوسف قراقویونلو (۸۴۱-۸۷۲ ه. ق) و کمی پس از مرگ او به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۶ ه. ق) پیوست.

عبدالرشید دیلمی

عبدالرشید دیلمی (درگذشت ۱۰۸۱ ه. ق) از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان صاحب‌نام سده یازده هجری در ایران و هند به‌شمار می‌رود. او خواهرزاده و شاگرد میر عماد بود. در ایران معروف به عبدالرشید و رشیدا و در هندوستان آقارشید و آقا خوانده می‌شد. او پس از قتل میر عماد از جمله خوشنویسان ایرانی بود که به هند رفت و در دربار شاه جهان و اورنگ زیب فعالیت کرد. وی در آگرا مناصب عالی داشت و مرفه زندگی می‌کرد.

زندگی

عبدالرشید دیلمی خواهرزاده و شاگرد میر عماد قزوینی بود. او پس از قتل میر به فرمان شاه عباس، مدتی در اصفهان به سر برد و سرانجام به سال ۱۰۲۴ ه. ق به هندوستان رفت و به دربار شاه جهان پادشاه گورکانی (۱۰۶۹ - ۱۰۳۷ هجری) راه یافت و روز به روز مقام او بالا رفت، تا جزو ملازمان خاص گردید. او ضمن کتابت و خوشنویسی خاصه، به تعلیم شاهزادگان، داراشکوه و زیب النساء می‌پرداخت و به خدمات لایق درباری، از جمله کتابداری خاصه سلطنتی، ممتاز گردید.

در کتابخانه سلطنتی تهران نسخه‌ای از "شرح گلشن راز" وجود دارد که در صفحه بدرقه آن، مهر عبدالرشید با سجع: "بنده شاه جهان عبدالرشید دیلمی ۱۰۴۰" می‌باشد.

عبدالرشید، پس از مرگ شاه جهان پادشاه، در دوره کشورداری اورنگ زیب (۱۱۱۸ - ۱۰۶۹ هجری) نیز می‌زیسته است و در اکبر آباد (آگرا) مرفه زندگی می‌کرده و در این شهر دارای عمارات عالی و سرا، و رباط و غیره بوده است.

عبدالرشید از هنرمندانی است که به حسن طینت و آراستگی اخلاق، موصوف و از مراتب دانش بهره مند بوده، لذا مورد احترام اطرافیان و ممدوح شاعران عصر واقع شده است.

عبدالرشید از معدود کسانی است که، هنر را برای نفس هنر دوست می‌داشته است. گویند هنگام مرگ میر عماد، که نزدیکان او در اصفهان مخفی بودند، عبدالرشید، سه ماه از خانه بیرون نیامد و در این مدت دوازده بند کاغذ سمرقندی، یا به قول میرزا سنگلاخ هزار و پانصد صفحه، سیاه مشق کرد، با وجود این، به میرزا ابوتراب، شاگرد دیگر میر عماد، می‌گفت که: "به فریادم برس، که قواعد خط از یادم رفت."

می‌گویند در اواخر عمر، با کبر سن، ترک مشق نکرد.

عبدالرشید در دوره زندگی در ایران، مخصوصاً در شبه قاره، شهرت بسیار و شاگردان و پیروان فراوان داشت. از جمله شاگردان او، به غیر از شاهزادگان سابق الذکر، محمد اشرف خواجه سرا، سعیدای اشرف، عبدالرحمن فرمان‌نویس و میرحاجی را می‌توان نام برد - که هر یک از آنها، از استادان معروف شبه قاره هند بوده‌اند. به واسطه نشر آثار عبدالرشید که مورد پسند عامه خط‌شناسان و

هنر دوستان بود، بسیاری از خوش نویسان معاصر، و حتی پس از دوره زندگی او، از شیوه وی پیروی کردند، غلام محمد هفت قلمی در تذکره خود نام بیش از پانزده تن از معاریف خوشنویسان شبه قاره را ذکر کرده که از عبدالرشید پیروی کرده است.

عموم تذکره نویسان شبه قاره اتفاق دارند که تا زمان عبدالرشید، کسی به خوشنویسی او در این سرزمین نیامده است.

روش عبدالرشید در خط نستعلیق، کاملاً مشابه شیوه میر عماد است، و اینکه غلام محمد هفت قلمی گوید که روش میر علی هروی را به پایه اعلی رسانید، نیز صحیح است و مغایر با این نظریه نیست، چون میر عماد خود نیز تا مدت‌ها تحت نفوذ شیوه میر علی هروی بوده است.

"لسان الملك هدایت الله" گوید: رشیدای دیلمی نستعلیق را خوب نوشت و از خط نسخ و ترسل و تعلیق و ثلث و رقاع بهره کافی داشت. میرزا سید علی خان تبریزی ملقب به جواهر رقم از معاصرین و صاحبین عبدالرشید، با اینکه خود در دربار سلاطین شبه قاره و نزد مردم، حرمتی داشت، در عین حال پاس احترام عبدالرشید را نگاه می‌داشت و حتی به‌طور غیرمستقیم از سبک و روش او تقلید و استفاده می‌کرد. گویند: وقتی شخصی از قلمدان بردار جواهر رقم پرسید که، او از روی خط چه کسانی مشق می‌کند؟ پاسخ داد یک روز از خط میر عماد و یک روز از خط عبدالرشید.

در تاریخ وفات عبدالرشید اختلاف نظر هست اما غلام محمد هفت قلمی و برخی دیگر آن را در سال ۱۰۸۱ هجری نوشته‌اند. سعیدای اشرف در تاریخ وفات او چنین سروده است:-

شورش و غوغا فتاد از مرگ ایشان در جهان

باخبر شد چون که پیر عقل، از این ماجرا

روئی با من کرد و گفت اشرف بگو تاریخ آن

چون ترا بودند ایشان اوستاد و پیشوا

گفتم از ارشاد پیر عقل در تاریخ آن

بود با هم مردن آقا رشید و صایبا

آثار

در کتابخانه سلطنتی تهران بالغ بر ۵۲ قطعه با کتابت عالی و خوش ضمن مرقعات و حدود شش رساله و کتاب به خط خوش او موجود است که از آنجمله است: یک نسخه خلدبرین با رقم و تاریخ "به تاریخ شهر جمادی الآخر سنه الف، بدار العباد یزد مرقوم شد کتبه العبدالمذنب عبدالرشید غفر ذنوبه." و نیز نسخه‌ای از ترجمه الصلوه با رقم: "کتبه العبد المذنب عبدالرشید."

همچنین نسخه‌ای از مقالات خواجه عبدالله انصاری، به قلم خوش با رقم: "کتبه عبدالرشید" و نیز یک نسخه چهل کلمه با رقم و تاریخ: "شرف بکتابتها العبدالحقیر رشید، غفرالله ذنوبه، فی سنه ۱۰۳۲ من الهجره النبویه." و یک نسخه هم ترجیع بند، به قلم کتابت خوش با رقم: "عبدالرشید" در این کتابخانه موجود است.

در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد نسخه‌ای از دیوان فضولی به خط عبدالرشید دیلمی به شماره/۱۹ فرخ در 93 برگ و قطعه‌ای به خط همین عبدالرشید ضمن مرقع شماره/۲۰۶۳۶ و قطعه دیگری ضمن مرقع شماره/۲۰۶۲۷ و قطعه‌ای ضمن مرقع شماره/۲۰۶۳۱ و قطعه‌ای ضمن مرقع شماره/۲۰۶۴۵ موجود است.

گذشته از این در دهلی، سن پترزبورگ، کابل، دانشگاه استانبول، کتابخانه بادلیان آکسفورد آثار زیبایی از خط عبدالرشید موجود است.

این شعر امیر خسرو دهلوی بر کتیبه سردر دیوان خاص در قلعه سرخ دهلوی این به خط نستعلیق عبدالرشید خودنمایی می‌کند:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است



عبدالله فرادی

استاد عبدالله فرادی (۷-۱۳۰۶ مرداد ۱۳۷۵) از خوشنویسان بنام خط نستعلیق و استادان پیشکسوت انجمن خوشنویسان ایران است.

زندگی

استاد عبدالله فرادی در سال ۱۳۰۶ در بید هند - بادرود - کاشان در خانواده‌ای اهل دانش و فرهنگ متولد گردید. نام پدرش محمد بود که فردی اهل رقم و قلم بوده‌است و توصیه‌اش به فرزندان این بود که خط را به قاعده و خوش بنویسند.

تحصیلات

استاد عبدالله فرادی پس از پایان یافتن تحصیلات مقدماتی و متوسطه، در چهار رشته مدرک لیسانس گرفت. او ابتدا وارد دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) شد و پس از آن به دانشکده حقوق رفت و همزمان نیز زبان و ادبیات فارسی را نیز ادامه داد. وی بعد از اخذ این مدارک، به دانشگاه سوربن پاریس در کشور فرانسه رفته و به تحصیل در رشته زبان و ادبیات فرانسه مشغول گردید. استاد عبدالله فرادی در کنار تحصیل، به خوشنویسی نیز علاقمند گردید و این هنر را تا سرحد کمال نزد اساتید بزرگ زمان خود فرا گرفت.

استادان

استاد عبدالله فرادی خوشنویسی را از سنین کودکی و از کلاس چهارم ابتدایی شروع کرد و تعلیم خط را ابتدا نزد غلامرضا خوشنویس آغاز کرد و بعدها از عماد طاهری ملقب به «عمادالشریعه» سرمشق گرفت. او خوشنویسی را در محضر علی مخصوص، فرزند خلف میرزا حسین‌خان مستوفی معروف به کاتب خاقان، علی آقاسینی و علی اکبر خان کاوه دنبال کرد اما این برای او کافی نبود به همین خاطر در سال ۱۳۲۳ نزد سید حسن میرخانی ملقب به «سراج‌الکتاب» رفت و تا واپسین روزهای زندگی استاد، از تعالیم او استفاده کرد.

مشاغل و سمتها

استاد عبدالله فرادی دارای مشاغل حقوقی بود و شغل «مستشاری دیوان کیفر» داشت. و دبیر دبیرستان سنلویی در تهران بود. او در اوایل انقلاب بازنشسته شد و پس از بازنشستگی از سمت‌های حقوقی، به تدریس نسخه‌شناسی در دانشگاه تهران، طراحی حروف در دانشگاه آزاد و البته تدریس در انجمن خوشنویسان ایران مشغول گردید و هنرمندان و خوشنویسان صاحب‌نامی را تربیت کرد.

درگذشت

استاد بزرگ ممالک خط و خوشنویسی و محقق انجمن خوشنویسان ایران و دانشگاه تهران عبدالله فرادی پس از عمری فعالیت فرهنگی و هنری، در هفتم مرداد ۱۳۷۵ هجری شمسی دار فانی را وداع گفت و در بهشت زهرا قطعه هنرمندان به خاک سپرده شد. سنگ قبر او به خط استاد بزرگ معاصر عباس اخوین نوشته شده است.

آثار

از استاد عبدالله فرادی کتاب‌های خطی، قطعات، مرقعات و نوشته‌های زیادی موجود است. کتابت و خوشنویسی آثار زیر از او باقی است:

- «داستان زال و رودابه»
- «شرح نهج البلاغه»
- «فرمان مالک اشتر»
- «مرآة العین»
- «مرقع قند پارسی»
- «مقدمه گنجینه هنر»
- «مناجات حضرت امیر»

همچنین بسیاری از کتیبه‌های مساجد کشور به خط اوست.

عبدی نیشابوری

مولانا عبدی نیشابوری از خوشنویسان و نستعلیق‌نویسان و شاعران بزرگ قرن دهم هجری است. او در اوایل سلطنت شاه تهماسب اول صفوی بهترین خطاط سلطنتی محسوب می‌شده است.

نام اصلی او عبدالله است و نام پدرش حسن است. او به ملا عبدی قلندر نیز شهرت دارد چرا که امیر علی‌شیر نوایی او را چنین خوانده و خود نیز با این نسبت رقم دارد.

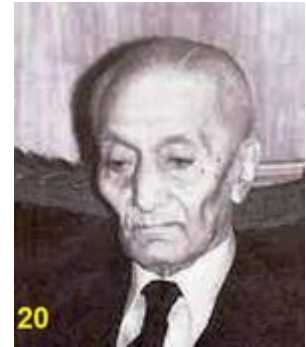
عبدی نیشابوری از خوشنویسان ملازم دربار شاه تهماسب صفوی بود که ظاهراً در دربار شاه اسماعیل نیز به امر کتابت اشتغال داشته و به همین مناسبت «شاهی» رقم می‌کرده است. هر چند بسیاری از منابع قدیمی خط کتابت عبدی را ستوده و او را کاتبی بی‌بدل خوانده‌اند، اما در خط مشق و جلی نیز آثار شیوائی دارد.

مولانا عبدی از شاگردان سلطان‌علی مشهدی بود. همچنین او عمو و استاد شاه‌محمود نیشابوری ملقب به زرین قلم خوشنویس بزرگ دربار شاه تهماسب بود.

آثار

برخی از آثار او عبارتند از:

- «دیوان» شعر؛
- یک نسخه «حال‌نامه» عارفی، به قلم کتابت خوش، با رقم: «تتمت... علی یدالضعیف عبدی نیشابوری»؛
- دو قطعه از مرقع شاه اسماعیل، به قلم دودانگ و نیم دودانگ و کتابت خفی خوش، با رقم‌های: «مشقه... عبدی بن حسن قلندر ۹۹۶»
- آثار مختلف دیگر که در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» به آنها اشاره شده است.



علی اکبر کاوه

علی اکبر کاوه حقیقی (۱۲۷۳ در شیراز - ۵ شهریور ۱۳۶۹ در تهران) فرزند میرزا علی محمد خان شیرازی یکی از شاگردان عمادالکتاب و از استادان بنام در خوشنویسی و نستعلیق‌نویسی ایرانی است.

زندگی‌نامه

علی اکبر کاوه حقیقی در سال ۱۲۷۳ در شیراز به دنیا آمد. او فرزند میرزا علی محمدخان شیرازی یکی از شاگردان عمادالکتاب و از استادان بنام در خوشنویسی و نستعلیق‌نویسی ایرانی است. چون از کودکی عشق و علاقه وافری به هنر خوشنویسی داشت، هر قطعه از خطوط استادان که به دستش می‌افتاد، از روی آن مشق و تمرین می‌کرد. پدرش به محض آگاهی از عشق او به خوشنویسی، وی را نزد استادان زمان گذاشت تا به تکمیل هنر خود بپردازد. سرانجام به مکتب آخرین استاد ارجمند خود «میرزا محمد حسین» (عمادالکتاب) راه یافت و از محضر او بهره فراوان برد و از بهترین شاگردان او شد. مرتبه هنر استاد کاوه تا به آن درجه رسید که مرحوم محمدتقی بهار (ملک الشعرا) در نامه‌ای وی را «میر عماد عصر» لقب داده است.

نقطه عطف زندگی هنری استاد کاوه را باید در آشنایی با استاد عالیقدرش و بهره‌وری از تعالیم عالییه او دانست، دیدار کاوه جوان و مشتاق با عمادالکتاب، مقارن با دوران کمال توانایی و اوج سیر تحول و تکامل هنری عمادالکتاب بود؛ کاوه در چنین احوالی و با اندوخته و تعالیمی که از محضر کاتب همایون و کاتب الخالقان، استادان توانای اواخر دوره قاجار حاصل کرده بود به محضر عمادالکتاب راه یافت. او در این مرحله از خوشنویسی نیازمند به درک عمیق و تجربه فنی مطلوب از ساختارهای ترکیبی خط نستعلیق بود که بهره‌مندی از برش‌های مطلوب و شیوه شیرین استاد عالی مقام خود عمادالکتاب به دریافت‌های تکمیلی خویش، تعادل، لطف و ملاحظت بخشید.

اندکی پس از درگذشت عمادالکتاب، جمال خط کاوه به جوهره اصلی و سرشت ذاتی خود میل کرده و به گونه‌ای مستقل چهره می‌نماید. از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ دوران شکوفایی و اوج قدرت و کمال هنر استاد کاوه است. سرپنجه شاهکار آفرینش، فارغ از تقلید و با اعتماد به خویش و متکی به نفس، قلم سحر را به جولان درمی‌آورد، تا جایی که زبان گویای بنان و جریان سوار مرکب بر کاغذ تحریرش، بیننده آگاه را مجذوب و منقلب می‌کند. استاد کاوه از سال ۱۲۹۸ به سمت منشی مخصوص در وزارت دارایی به خدمت مشغول شد و پس از چندی بر حسب دعوت یحیی قراقرلو (اعتمادالدوله) وزیر

فرهنگ وقت از وزارت دارایی به وزارت فرهنگ منتقل شد و سالهای متمادی در دبیرستانهای تهران از قبیل: دارالفنون، ثروت، سیروس، کالج، شاهدخت، شرف و علمیه به تعلیم خط اشتغال داشت، تا اینکه بازنشسته شد.

شاگردان

علی اکبر کاوه شاگرد استادان بزرگی چون سید حسین تفرشی و محمدحسین عمادالکتاب بود و شاگردان صاحب‌نامی نزد او تعلیم دیدند از جمله: علی راهجیری، سیف‌الله یزدانی، نصرالله معین (معین‌الکتاب)، محمد سلحشور، نصرالله افجه‌ای، عباس منظوری، ابوالحسن محمص مستشاری، مهدی کریمی، محمدتقی معمار جعفری، ولی‌الله پروانه، علی ابریشمکار، جهانگیر کوجک‌زاده، ناصر خاتلرزاده، سید قوام شفق، مهدی مقدسیان، منصور معالی، یحیی جعفری، یوسف بوذری، جهانگیر نظام‌العلماء، محمد زمان فراست و محمدتقی معمار جعفری.

علی شیرازی



زندگی‌نامه

شیرازی آموزش خوشنویسی را از ۱۳۵۴ زیر نظر نصرالله معین اصفهانی آغاز کرد و پس از دریافت گواهینامه ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران، در محضر غلامحسین امیرخانی، استاد ارشد انجمن خوشنویسان ایران، به صورت حضوری و مکاتبه‌ای تعلیم دید. سپس مدتی در جایگاه ریاست انجمن خوشنویسان استان اصفهان فعالیت کرد. وی در سال ۱۳۶۷ به تهران مهاجرت کرد و به عضویت شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران درآمد.

فعالیت‌ها

علی شیرازی در سال ۱۳۷۸ «گواهینامه استادی» از انجمن خوشنویسان ایران را دریافت کرد و موفقیت‌های بسیاری را به دست آورد که می‌توان به برخی از توفیقات او به شرح ذیل اشاره کرد:

- برگزاری ۱۰ دوره کلاس‌های فوق ممتاز خوشنویسی در آتلیه شخصی خود هنرمند در تهران، فرهنگسرای هنر، انجمن خوشنویسان ایران و خانه هنرمندان ایران
- برگزاری ۱۹ نمایشگاه انفرادی خوشنویسی در داخل و خارج از کشور
- برگزاری بیش از ۱۰ سخنرانی، جلسات پرسش و پاسخ و کلاس‌های کارگاهی
- چند مجموعه از آثار هنری ایشان انتشار یافته‌است:
- مجموعه «قاصدک»؛ نقاشی خط با وفاداری به خط نستعلیق
- مجموعه «دفتر دانایی»؛ گزیده اشعار فردوسی
- برگزیده آثار؛ ناشر سازمان فرهنگ و ارتباطات

تشکیک در اصالت آثار

اواخر تابستان ۹۶ زمزمه‌هایی در فضای مجازی پیچید که برخی آثار علی شیرازی با دست انجام نشده و احتمالاً با کاترپلاتر یا دستگاه چاپ تولید شده‌اند. افشین پرورش با منتشر کردن ویدئوهایی در صفحات خودش به این ظن دامن زد و علی شیرازی در مصاحبه‌هایی به وی تاخت.

آثار علی شیرازی در موزه‌ها

آثار علی شیرازی در موزه‌های ایران و جهان عبارت اند از:

- ۱۰۰ اثر خوشنویسی با قلم کتیبه در موزه امام علی
- ۴۵ اثر خوشنویسی اهدایی به پادشاهان و روسای کشورهای عضو کنفرانس سران اسلامی به سفارش محمد خاتمی ریاست جمهور وقت ایران در هشتمین اجلاس سران در ۱۳۷۶، تهران
- آثاری در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران
- آثاری در مجموعه شاعر و ادیب عرب، محمد المر، در امارات متحده عربی
- آثاری در مجموعه العویس، دبی
- آثاری در مجموعه انور قرقاش، دبی
- آثاری در مجموعه جمعه الماجد، دبی
- آثاری در موزه شارجه
- آثاری در موزه قطر (دوحه)
- آثاری در مجموعه حسن بن علی آل ثانی، قطر
- آثاری در مجموعه محفوظی.
- آثاری در موزه قرآن تهران

جوایز

- جایزه اول خوشنویسی کشوری ۱۳۶۴
- جایزه اول خوشنویسی کشوری ۱۳۶۵
- از نفرات برگزیده اول در جشنواره خوشنویسی جهان اسلام ۱۳۷۶



علیرضا عباسی

علیرضا عباسی خطاط برجسته و استاد خوشنویسی ایرانی بود که از طرف شاه عباس صفوی به لقب شاهنواز خان ملقب گردید. وی خط نسخ و ثلث را با استادی تمام می‌نوشت و در خط نستعلیق شیوه‌ای خاص داشت. این استاد بی‌نظیر، علاوه بر مهارت کامل در نستعلیق و ثلث در انواع خطوط نسخ و محقق و رقاع و ریحان و توقیع و تعلیق نیز استاد کامل و ماهری بوده‌است.

علی‌رضا عباسی نخست در تبریز شاگرد ملا محمد حسین تبریزی و علاء الدین محمد بن محمد تبریزی معروف به علاء بیک بود و خط ثلث و نسخ را نیکو می‌نوشت. پس از آنکه در زمان شاه محمد خدابنده پدر شاه عباس، ترکان عثمانی تبریز را به تصرف آوردند، علیرضا از آنجا بیرون آمده و به قزوین پایتخت دولت صفوی رفت و در مسجد جامع آن شهر منزل گرفت و به کار کتابت مشغول شد و قسمتی از کتیبه‌های آن مسجد را با چند قرآن در آنجا تمام کرد. امضاء یا رقم او در این زمان «*علیرضا*» بوده و بدین رقم از سال ۹۸۱ تا ۹۹۰ کتابت از او دیده شده‌است. این هنرمند اولین بار هنگامی که مسجد جامع قزوین را با چندین کتیبه تزئین کرد، به شهرت رسید. وی در شروع سلطنت شاه عباس در خدمت سردار فرهاد خان از سرداران مهم آن روزگار بود.

فرهادخان هر روز قدر و اعتباری بیش از روز پیش نزد شاه عباس می‌یافت. اهل هنر از هر طبقه گرد فرهادخان جمع بودند و او چون علی‌رضا را هنرمندی توانا دید وی را ملازم خویش ساخت. علی‌رضا ملتزم رکاب فرهادخان شد و در خدمت این سردار به کارهای هنری و کتابت اشتغال داشت و در بیشتر مأموریت‌ها همراه وی بود و با فرهادخان به خراسان و مازندران رفت. فرهادخان از امرایی بود که در آغاز سلطنت شاه عباس بیش از هر کس ستاره اقبالش باوج کمال رسیده بود. لقب فرزند وی هیچ‌کس جز او نداشت، مناصب و مأموریت‌هایی که در دهساله اول سلطنت این پادشاه نصیب او شد؛ اسباب حقد و حسد و رشک اطرافیان گردیده بود. بالاخره در سال ۱۰۰۷ ه.ق به امر شاه عباس، الله وردیخان او را کشت. شهرت علی‌رضا در خدمت فرهادخان بجایی رسید که شاه هم بدو رشک می‌برد و در سال ۱۰۰۱ هجری هنگامیکه فرهادخان حضور شاه شرفیاب گردید علی‌رضا را از فرهادخان خواست.

زندگی در دربار صفوی

علی‌رضا روز پنجشنبه اول شوال سال ۱۰۰۱ ه.ق به خدمت شاه عباس درآمد و در زمره ندیمان مخصوص وی داخل شد و شاه جمعی از خوشنویسان مانند محمد رضا امامی و محمد صالح اصفهانی و عبدالباقی تبریزی را بدو سپرد تا زیردست او خط ثلث را بیاموزند. علیرضای عباسی تا پایان عمر در زمره مقربان و ندیمان مخصوص شاه بود و در سفر و حضر در سلک مقربان شرف اختصاص داشت و به تفقدات و انعامات و نوازشهای بی‌پایان شاهانه سرافراز و مفتخر و به لقب شاهنواز ملقب شد. محبت و علاقه شاه عباس به این مرد هنرمند بدان پایه بود که گاه پهلوی او می‌نشست و شمعی به دست می‌گرفت تا علیرضا در روشنایی آن کتابت کند.

تقرب علی‌رضا روز بروز پیش پادشاه افزونتر و به همین نسبت احترام وی نزد اطرافیان شاه بیشتر می‌شد او حتی راجع به صادقی بیک در عرفات نوشته‌است (وی مدتی در خدمت شاه عباس به منصب کتابداری سرافراز بود تا زمانی‌که مولانا علی‌رضا تبریزی خوشنویس این امر را جبراً قهراً از دست او درآورد) صادقی بیک که در عهد شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴-۹۸۵ ه.ق) داخل کتابخانه سلطنتی و در زمان پادشاهی شاه سلطان محمد (۹۸۵-۹۹۵ ه.ق) به منصب کتابداری (رئیس کتابخانه) سرافراز شده بود. درین زمان منصب کتابداری را علی‌رضا از او گرفت ولی صادقی تا پایان عمر (۱۰۱۷ ه.ق) مواجب کتابداری را از دیوان اعلی می‌گرفت.

ملا جلال منجم در وقایع سال ۱۰۱۰ ه.ق چنین نگاشته‌است (به سبب شکایت کردن صادقی بیک کتابدار عتیق در سیاه چشمه «مازندران» از نادر العصری ملا میر علی ثانی مولانا علیرضا که مجدداً خدمت کتابداری و تمام نمودن کتاب خرقة که مشتمل خطوط استادان نادر و محتوی بر صور استادان مصور قادر بود به او رجوع شده بود فرستادند که این خرقة را با خطوط و صور نقاشان و مذهبیان و صحافان برداشته به حضور آید و تاریخ کتاب خرقة نامی و تاریخ این تصویر خرقة مانی واقع شده). تاریخ تدوین مرقع خرقة سال ۱۰۰۶ ه.ق می‌باشد که اکنون از این مرقع بی‌نظیر جز نامی در میان نیست. علی‌رضا در دربار شاه عباس مصدر کارهای هنری بود در سال ۱۰۱۰ ه.ق ابنیه آستانه ثامن الحجج را تعمیر کردند شاه نظارت آن را به عهده علی‌رضا واگذاشت و کتیبه‌های صحن حرم علی بن موسی‌الرضا و خواجه ربیع را به خط ثلث نگاشت و الواح زرین دور ضریح که به استادی مستعلی زرگر ساخته شده به خط نستعلیق وی زینت یافته‌است.

در سال ۱۰۱۷ ه.ق به امر شاه عباس به اتفاق شیخ بهائی و ملا جلال منجم برای تجدید بنای رصدخانه مراغه اقدام کرد. در سال ۱۰۲۰ ه.ق خانه‌های او را شاه به مبلغ سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد در قسمت جنوبی میدان شاه تخصیص داد. این مبلغ برای یک یا چند خانه در آن زمان مبلغ زیادی بوده است و از این قیمت می‌توان دریافت که علی‌رضا دارای چه زندگی وسیع و با تجملی بوده است و از وسعت فضای مسجد شاه وسعت منازل او را می‌توان قیاس کرد.

علی‌رضا هنرمندی متشخص و محترم و در میان مقربان شاه عباس عزتی خاص داشت و این عزت تنها برای این بود که شاه او را امینی مخلص و خدمتگزاری با حقیقت می‌دانست و از قول اسکندر بیک ترکمان صاحب عالم آرا که خود منشی مخصوص بود عزت او نزد شاه به خوبی می‌توان دریافت. احمد منشی قمی در گلستان هنر ضمن شرح حال مختصری که راجع به علی‌رضا نوشته می‌نگارد:

«از جمله مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیانند و گاهی به کتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس بهشت آئین و محفل خاص خلد برین و نوازشات بی‌غایت سرافراز و مفتخرند»
 غرض اینست که در دربار شاه عباس نظیر علی‌رضا کم می‌شناسیم که مقرب خاص بوده و این امتیاز را تا پایان سلطنت پادشاهی چون شاه عباس که به نزدیکان خود هرگز اعتماد نمی‌کرد و اکثر آنان را به بهانه‌های گوناگون می‌کشت حفظ کرده باشد. نصرآبادی در تذکره خود که نام علی‌رضا را جزو شعرای خوشنویس، بعد از ملا عبدالباقی معلم ثلث‌نویس مشهور نقل کرده و می‌نویسد:

اگر چه فضیلت او به مولانا عبدالباقی نمی‌رسد؛ اما بسیار پاکیزه وضع و آدمی روشن بوده است. از این قول به خوبی می‌توان حدس زد که مقصود میرزا طاهر نصرآبادی ستایش صفات نیک انسانی در رفتار و کردار اوست و ادب و آداب در مقام قربت با شاه و قاضی میر احمد منشی او را به اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده می‌ستاید.

علی‌رضا عباسی باید او را در سلطنت شاه صفی را هم دریافته باشد. اما چون سال وفات وی به درستی معلوم نیست، باید به تقریب او را عمری طولانی برخوردار دانسته و بگوییم تا اواخر سلطنت شاه صفی (۱۰۳۷-۱۰۵۲ ه.ق) در قید حیات بوده است. از علی‌رضا دو پسر یکی بدیع‌الزمان که در خط نستعلیق استاد و دارای فضائل و کمالات علمی بوده و محمد رضا که خط نسخ را خوش می‌نوشته است می‌شناسیم.

علی‌رضا شعر هم می‌گفت- و علاوه بر خوشنویسی در نقاشی نیز مهارت داشت. از این رو گاهی وی را با رضا عباسی نقاش پرآوازه هم‌عصرش اشتباه گرفته‌اند. از آنجایی که علیرضای عباسی رئیس کتابخانه سلطنتی بوده از این لحاظ موظف بوده که کلیه کتاب‌های خطی، مینیاتورها، تذهیبها و قطعات و مرقعات خطی را که به شاه عباس تقدیم می‌شده از لحاظ مسئولیت، نام خود را در روی آنها یادداشت و در دفاتر سلطنتی نیز به ثبت برساند و به علت شباهت اسمی بعضی از مستشرقین اروپایی مانند میتوخ آلمانی و بعضی از مورخین و نویسندگان ایرانی اشتباهاً علی‌رضا عباسی را مینیاتور ساز و تذهیب کار معرفی نموده‌اند؛ در صورتی که این موضوع به احتمال زیاد نباید درست باشد.
 از اشعار معروف علی‌رضا عباسی یکی این رباعی است:

تا خانه نشین شدی تو ای در خوشاب پیوسته مراست از غمت دیده بر آب
 من خانه دل خراب کردم ز غمت تو خانه نشین شدی و من خانه خراب

تذکره‌نویسان این رباعی را هم بنام علی‌رضا ثبت کرده‌اند.

تا ز آتش عشقت جگرم گشت کباب پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب
 آسودگی و عشق تو امریست محال صبر و دل بی‌قرار نقشیست بر آب

بخشی از کتیبه‌های اسبق ضریح حرم علی بن موسی‌الرضا، نمونه خط نستعلیق علی‌رضا عباسی، قرن یازدهم هجری، تراب اقدام زوار هذالحم عباس الحسینی -- شفیع خلق بروز جزا توانم بود -- سر به

جای پا درون روضه‌ات عمداً نهم -- اگر سگی ز سگان رضا توانم بود

سر به جای پا درون روضه‌ات عمداً نهم
در محشر اگر لطف تو خیزد بشفاعت
بسیار بجویند و گنهکار نیابند
شفیع خلق بروز جزا توانم بود
ز آنکه می‌ترسم که بر بال ملائک پا نهم
اگر سگی ز سگان رضا توانم بود

و دو لوحه بزرگ و یک لوحه کوچک خط نستعلیق شامل تاریخ به این مضمون: «*عاشوراء الحرام*»
«*B Ālīb - CĀlī*» و روی لوحه دیگر این عبارت نوشته شده: «*شرفی علی بن ابی‌طالب*»
«*ĀsMāhā*». و در دو کنار این لوحه یک طرف نوشته شده: «*سید علی بن ابی‌طالب*» طرف دیگر چنان‌که
ملاحظه می‌شود نوشته شده «*سید علی بن ابی‌طالب*» و روی لوح کوچک دیگر تحریر یافته
«*سید علی بن ابی‌طالب*»

کتیبه‌های سردر بنای خواجه ربیع در مشهد هم به خط اوست. این دو کتیبه زیبا با تاریخ‌های ۱۰۲۶ و ۱۰۳۱ ه.ق در داخل گنبد و ساقه خارجی آن سال‌های احداث و تزیین بنا را می‌نمایاند.

یک امضا از علیرضا عباسی نیز در کتیبه مسجد مقصودییک اصفهان به تاریخ ۱۰۱۱ ه.ق موجود است.

از آثار خطاطی او رساله عینیه شیخ احمد غزالی به قلم علی‌رضا عباسی در مصر در کتابخانه محمد علی پاشا موجود است و همچنین رساله مرصاد العباد شیخ نجم‌الدین رازی که با آب طلا در روی کاغذ خانبالغ نوشته‌است در اسکندریه نزد یکی از اروپاییان موجود است. کتاب اسرار النقطه امیر سید علی ابن شهاب‌الدین محمد همدانی را به خط نستعلیق بسیار زیبا به سبک میر علی هروی خوشنویس معروف با قلم خفی (ریز) نوشته که در استانبول نزد یکی از مشایخ سلسله جلالی می‌باشد. کتاب منتخب تاریخ الجنان و منتخب کتاب روضة الریاحین از تصانیف امام عبدالله الیافی الیمینی را به دستور شاه عباس به خط ثلث، نوشته‌است. اغلب کتاب‌های خطی و قطعات و مرقات او را به خارج از ایران برده، زینت بخش موزه‌های خارجی و کتابخانه‌های شخصی ساخته‌اند. در قزوین کتیبه سردر عالی‌قاپو به خط علی‌رضا عباسی تبریزی است.



غلامحسین امیرخانی

طالقان، ایران، ایران ۱۳۱۸ زاده

خوشنویسی شناخته‌شده برای

دیوان حافظ کارهای برجسته

رسم الخط امیرخانی. آداب الخط امیرخانی. گلستان سعدی. رباعیات خیام. دیوان خواجوی کرمانی. صحیفه هستی. فرازهایی از شاهنامه. دوازده بند محتشم کاشانی. منتخبی از غزلیات سعدی.

سرو سایه‌فکن. خطاطی سنگ مزار استاد فقید محمدرضا شجریان.

خطاطی کتیبه‌ی سردر دفتر رصدخانه ملی ایران (تهران، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، پژوهشکده‌ی نجوم)

سبک خط نستعلیق

غلامحسین امیرخانی (زاده ۱۳۱۸ خورشیدی) هنرمند خوش‌نویس ایرانی است. در سال ۱۳۹۸ نام خیابان کوکب در منطقه ستارخان به نام استاد غلامحسین امیرخانی تغییر یافت.

زندگی

غلامحسین امیرخانی فرزند رستم، از هنرمندان و خوشنویسان معاصر ایران است. او دو سال اول دبستان را در طالقان طی می‌کند، سپس با استقرار خانواده‌اش در تهران تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان مسعود سعد سلمان، به اتمام می‌رساند و دوره دبیرستان را همراه با کار، در کلاس‌های آزاد طی می‌کند. سپس به آموختن هنر خوشنویسی روی آورد و با ممارست فراوان در زمینه این هنر سرآمد شد. او در نگارش خط نستعلیق از ریز و درشت دستی قوی و مهارتی مثال‌زدنی و فوق‌العاده دارد. بسیاری او را برترین نستعلیق‌نویس حال حاضر می‌دانند.

امیرخانی از سال ۱۳۴۰ در اداره کل هنرهای زیبا در وزارت فرهنگ و هنر سابق (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی امروز) به سمت خطاط استخدام شد. از مشاغل دیگر وی می‌توان به مدیریت و ریاست شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران، مدیریت فرهنگسرای ارسباران (هنر) و ریاست شورای عالی خانه هنرمندان ایران اشاره کرد. امیرخانی در انجمن خوشنویسان ایران به کار تعلیم خط به خوشنویسان و استادان دیگر مشغول است. از ایشان برای کاریاری ارزشمند فرهنگی و هنری با عنوان پیشکسوت خط نستعلیق ارج‌گزاری شد. از جمله در چهره‌های ماندگار شناخته شده‌است.

غلامحسین امیرخانی در خط نستعلیق شاگرد استادانی چون سیدحسین میرخانی و سیدحسین میرخانی بود. افزون بر آن وی از خط استادان قدیمی مانند میر عمادالحسنی، میرزای کلهر، عمادالکتاب، علی اکبر کلاه و چند تن دیگر مشق کرد. امیرخانی در نستعلیق‌نویسی شیوه‌ای ویژه به خود را دارد که مورد اقبال بسیاری از استادان خوشنویسی است. بسیاری از خوشنویسان صاحب نام معاصر از جمله مهدی فلاح، کرملی سالخورده آبسردی (شیرازی)، امیراحمد فلسفی، علی اشرف صندوق آبادی، جواد بختیاری و ... شاگرد غلامحسین امیرخانی هستند و بیشتر خوشنویسان معاصر به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از خط او مشق کرده‌اند. غلامحسین امیرخانی ده‌ها نمایشگاه فردی و گروهی در داخل و خارج از کشور بر پا کرده‌است. از جمله نمایشگاه‌هایی در انگلستان، فرانسه، پاکستان و سوریه

نشان‌ها

- در سال ۱۳۷۸ نشان درجه یک فرهنگ و هنر را از سیدمحمد خاتمی، دریافت کرد.
- در سال ۱۳۸۱ به عنوان چهره برگزیده همایش چهره‌های ماندگار برگزیده شد.
- در سال ۱۳۸۸ برای دومین بار، نشان درجه یک فرهنگ و هنر از طرف رئیس‌جمهور وقت محمود احمدی‌نژاد به وی اعطا شد.

- در سال ۱۳۹۵ مدال ادب و هنر فرانسه (درجه شوالیه) در سفارت فرانسه به وی اهدا شد.
- در سال ۱۳۹۸ نام ایشان به عنوان گنجینه زنده بشری در خط نستعلیق در فهرست ملی نادره‌کاران میراث فرهنگی ناملموس به ثبت رسید.

آثار

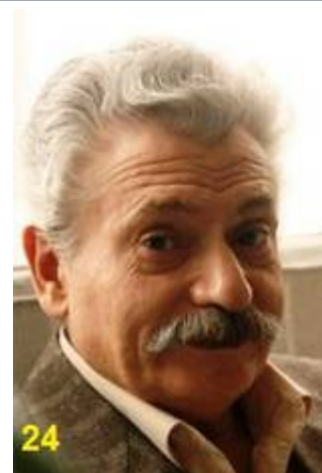
تألیف

- رسم الخط امیرخانی
- آداب الخط امیرخانی
- مشق الخط امیرخانی

خوش نویسی

- گلستان سعدی
- رباعیات خیام
- دیوان خواجه کرمانی
- صحیفه هستی
- فرازهایی از شاهنامه فردوسی
- دوازده بند محتشم کاشانی
- دیوان حافظ
- منتخبی از غزلیات سعدی
- سرو سایه فکن درباره فردوسی و شاهنامه
- گزیده غزلیات خواجه کرمانی
- تضمین گلچین سعدی یکصد و ده غزل
- ترجیع بند هاتف اصفهانی
- پیام مهربانی به مناسبت نوروز باستانی (۱۲ تابلو)

کیخسرو خروش



کیخسرو خروش (زاده ۱۳۲۰، تهران) خوشنویس و نقاش ایرانی و از چهره‌های ماندگار این هنر است. او در پنجمین همایش چهره‌های ماندگار در سال ۱۳۸۴ به عنوان چهره ماندگار رشته خوشنویسی برگزیده شده است.

زندگی‌نامه

کیخسرو خروش در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمد و در خانواده‌ای ادب دوست رشد نمود. در سال تحصیلی ۴۰-۴۱ با کسب رتبه اول کنکور وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. سپس در سال ۴۵ با کسب رتبه نخست دانشگاه هنر را به پایان رسانید. هم زمان در آموزشگاه آزاد خوشنویسی انجمن خوشنویسان ایران به درک محضر استادالاساتید سیدحسین میرخانی معمار انجمن خوشنویسان نائل گردید و به عنوان اولین دارنده مدرک ممتاز انجمن خوشنویسان ایران شناخته شد. در سال ۱۳۵۴ شمسی موفق به اخذ مدرک استادی و سال ۱۳۵۸ صاحب مدرک استاد ارشد انجمن خوشنویسان ایران شد. سال‌ها ممارست در هنر خوشنویسی منجر به کتابت بیش از ۳۵ جلد از آثار ارزشمند ادبی و هنری و عرفانی ایران نظیر دیوان حافظ، فرمان علی بن ابیطالب به مالک اشتر، وصیت‌نامه امام خمینی، خسرو و شیرین نظامی، چهار مقاله نظامی عروضی و مثنوی پیر و جوان و ... گردید. او از بزرگترین استادان خط نستعلیق معاصر است و آثار خوشنویسی او در دهه‌های گذشته مورد اقبال خاص و عام بوده است. این چهره ماندگار ایران که صاحب درجه یک هنری است؛ در هنر نقاشی محضر استاد علی محمد حیدریان که مهمترین حاصل مکتب کمال‌الملک بود، را درک و با آموزه‌های وی میراث داری این امانت گرانقدر را تاکنون بر عهده گرفته و با افزوده‌های بسیار تا به عصر امروز رسانده است او در دانشکده هنر هم دوره ی آیدین آغداشلو و عباس کیارستمی بوده و به گفته ی آنان به هم‌کلاسی‌های خود در نقاشی کمک می‌کرده است. شناخت و مهارت و قدرت اجرایی در چهره‌سازی و ترکیب بندی او از رنگ در طبیعت‌سازی ایرانی، باعث شده تا با حس شگفت انگیزه ایشان از جوهر باطن نقاشی واقع گرا، استاد خروش را مهمترین نقاش واقع گرای ایرانی در عصر حاضر بدانند، انسانی که به تمام معنا می‌توان او را یک هنرمند واقعی و اصیل دانست. وی در حال حاضر در گالری خود (گالری خروش) مشغول به فعالیت می‌باشد.

محمد احصایی



سید محمد احصایی (زاده ۸ تیر ۱۳۱۸ در قزوین) از هنرمندان معاصر ایران در زمینه خوشنویسی، گرافیک و نقاشی است که افزون بر داخل کشور، آوازه جهانی دارد. او فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است و سال‌ها در همین دانشکده و دانشکده هنر دانشگاه الزهرا تدریس کرده است.

احصایی بیش از ۵۰ سال است که در حوزه خوشنویسی، نقاشی و گرافیک فعالیت می‌کند. او یکی از پایه‌گذاران نقاشی خط در دوره معاصر ایران است و با مجموعه نقاشی‌های خود اعتباری جهانی یافته است.

زندگی

محمد احصایی متولد سال ۱۳۱۸ خورشیدی در قزوین و فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. او کارش را به صورت حرفه‌ای با مجله جوانان جمعیت شیر و خورشید پیشین آغاز کرد و سپس جذب سازمان کتاب‌های درسی شد و آنجا به صفحه‌بندی و سپس سرپرستی آتلیه گرافیک مشغول شد. پس از مدتی به عنوان کارشناس کتاب‌های هنر سال سوم کارش را پی گرفت. تجربه‌هایی که در ادامه همکاری او با بنیاد هنری پارس و همراهی با کسانی چون مرتضی ممیز و آیدین آغداشلو و علی اصغر معصومی و بسیاری دیگر باعث شد که او به عنوان یک نقاش و خوشنویس به هنر گرافیک بیشتر نزدیک شود.

چنان‌که رفته رفته حضور او را در عرصه طراحی گرافیک و به ویژه حروف‌نگاری و بازی زیبایی‌شناسانه با حروف ایرانی و اسلامی بیشتر حس می‌شود تا در عرصه‌هایی چون نقاشی. به دلیل همین تجربه دامنه‌دار او در گرافیک، در راه‌اندازی رشته گرافیک در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران احصایی سهمی اساسی به عهده داشت.

محمد احصایی از جمله بنیانگذاران نقاشیخط در ایران به‌شمار می‌رود و نخستین کسانی است که از حروف به عنوان وسیله‌ای برای بیان استفاده کرد. او که خوشنویسی توانا بود خود را از نقاشان سقاخانه به «سنت» و آنگاه «خط» و از همه مهم‌تر «خوشنویسی» نزدیک‌تر می‌دانست و دلیل آن را وفاداری به سنت‌های خوشنویسی و اتصال به شکل واقعی حروف می‌شمرد و رویکردش حرکت از خوشنویسی به سوی نقاشی بود و به استفاده از عناصر و آرایه‌های بصری و مفهومی نقاشی در خوشنویسی‌هایش می‌پرداخت. کاری که این هنرمند چند سال بعد از نقاشان سقاخانه انجام داده بود و ابتدا با مخالفت و سپس با سیلی از تقلید خوشنویسان روبرو شده بود.

همچنین او در کار نقاشیخط و ارائه و توسعه آن بیش از دیگران پایمردی کرده و تاکنون همچنان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی خوش درخشیده‌است.

احصایی از سال ۵۴ شروع به کشیدن تابلو‌هایی کرد که عمدتاً با کلمه «الله» یا آیه «لا اله الا الله» شکل می‌گیرد و به گفته خودش نوعی ذکر تصویری «الله» و نمودی از عرفان و تصوف اسلامی است. او تاکنون چند نوبت به این کارها، که به نام کارهای الله معروف است، پرداخته و در آخرین دستاورد رنگ را به کلی از میان برداشته تا در بی‌رنگی و بی‌اختیاری سفید روی سفید و سیاه با سیاه که هر دو تجلی از نور هستند طرحی نو در انداخته باشد. این شکل از کار او به «الفبای ازلی» نیز شهرت یافته‌است.

از دیگر آثار شاخص او می‌توان به طراحی نشانه‌نویسته یا لوگوی‌های بنیاد نهج‌البلاغه، فرهنگسرای نیاوران، فرهنگستان هنر و سازمان کتاب‌های درسی و همچنین لوگوی بسیاری از روزنامه‌های اخیر اشاره کرد. محمد احصایی در دهه‌ها نمایشگاه انفرادی و گروهی قبل و بعد از انقلاب در ایران و کشورهای دیگر شرکت داشته که از جمله می‌توان به شرکت در نمایشگاه سالانه بال سوئیس اشاره کرد.

کار احصایی در عرصه طراحی گرافیک نمودی خوشنویسانه دارد و از پوستر گرفته تا نشانه نوشته‌های او، همه ابتدا در حروف و بازی‌های ساختاری و سنجیده با ترکیب حروف خلاصه می‌شود و در نهایت نقشی گرافیکی ایفا می‌کند. به سبب آمیختن سنت با نوآوری مخاطبین ارتباط مطلوبی با آثار او پیدا می‌کنند و شاید این نکته‌ای است که باعث شده همواره چه در سال‌های قبل و چه بعد از انقلاب از کارهای او مورد توجه محافل هنری قرار گیرد. این اقبال همچنان ادامه دارد و در حال حاضر و به صورت هم‌زمان هم موزه هنرهای معاصر و هم فرهنگستان هنر به او و آثارش توجه نشان می‌دهند. به‌طوری‌که تقریباً در تمام نمایشگاه‌های تجسمی این دو مرکز، تابلویی از او به چشم می‌خورد.

افزون بر اقبال رسمی، احصایی در عرصه فروش آثار هنری در داخل و خارج کشور نیز رکورددار بوده‌است. در سال ۱۳۸۵ گران‌ترین اثر نقاشیخط حراج کریستیز دبی متعلق به او با نام «اسماءالله» بود. این اثر با قیمتی بیش از ۱۰۰ هزار دلار به فروش رسید. در سال ۱۳۸۶ اثری از احصایی در

حراج حضور نداشت. اما در این سال دو اثر از او در نمایشگاه بزرگسال گروه هفت نگاه به قیمت ۲۰ و ۱۵ میلیون تومان فروش رفت. در مزایده شب دوم آبان ۱۳۸۶، یک تابلو خط از این هنرمند در حراجی سادبیز لندن به مبلغ ۸۸ هزار پوند (بیش از ۲۱۷ هزار دلار) به فروش رفت که رسانه‌های بین‌المللی به‌طور گسترده‌ای آن را بازتاب دادند. این اثر بالاترین نرخ اشیاء حراجی این نگارخانه را به خود اختصاص داد و این اولین بار است که تابلو خطی یک هنرمند معاصر ایرانی به چنین مبلغ بالایی فروخته شده‌است.

محمد احصایی همچنین آثار ارزشمندی به صورت نقش برجسته دارد. در این بخش از فعالیت هنری نیز عنصر اصلی کارهای او همچنان خوشنویسی و بازی خلاقانه با حروف است. معروفترین و محبوبترین آن‌ها نقش برجسته تالار اجتماعات دانشکده الهیات دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۵۶ آن را اجرا کرده‌است. اثری عظیم که در قالب حروف و بازی با حرکت و ترکیب کلمات به بازنمایی حسی شعر عطار در منطق الطیر و فراز و فرود سیمرغ پرداخته‌است. اثر دیگری که احصایی در قالب نقش برجسته آفریده نمای سفارت ایران در ابوظبی است که آنجا نحوه آفرینش هنری به‌کلی با تالار دانشکده الهیات در تهران فرق دارد و حروف تکرنگ بر زمینه‌ای به‌ظاهر کهنه و هندسی و انتزاعی آمده‌اند. حروفی که هنر خوشنویسی ما را در خطوطی چون ثلث و محقق، هم‌خداد و مشترک با اعراب می‌کند و علاقه آن‌ها را نیز برمی‌انگیزد.

برخی فعالیت‌ها، مشاغل و تشویق‌ها

- ۱۳۳۷-۱۳۵۷ عضویت رسمی وزارت فرهنگ بعداً وزارت آموزش و پرورش
- ۱۳۳۹-۱۳۴۴ همکاری با مؤسسه پارس و گردونه
- ۱۳۴۱-۱۳۴۴ خوشنویس و مدیر گرافیک سازمان جوانان جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران
- ۱۳۴۱ تجربه‌های «کار بردی خط» و نخستین تجربه‌ها برای ابداع سبک «نقاشیخط»
- ۱۳۴۳-۱۳۵۳ گرافیسیت، خوشنویس، مؤلف، کارشناس هنری و ویراستار سازمان کتاب‌های درسی (نقاش کتاب‌های درسی دبستان و دوره سه‌ساله راهنمایی و کتاب هنر - قسمت خط و خوشنویسی)
- ۱۳۴۵-۱۳۷۷ شرکت در مجامع فرهنگی - هنری نمایشگاه‌های فردی و جمعی در ایران و در سال ۱۳۵۱ به‌عنوان نخستین نقاشی برگزیده سال و چند نوبت به‌عنوان برگزیده در ایران و یکبار در فرانسه.
- ۱۳۴۹-۱۳۷۷ سفرهای متعدد به کشورهای آسیایی، اروپایی و آمریکایی برای مطالعه و تحصیل و شرکت در مجامع هنری و نمایشگاه‌های جمعی و فردی.
- ۱۳۴۹ آغاز تحقیق و کار در مؤسسه طراحی حروف و کارهای تایپوگرافی در مؤسسه تکنی پروسس نیویورک
- ۱۳۵۰ آغاز تدریس در رشته گرافیک در دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران و آموزش گرافیسیم خط برای نخستین بار
- ۱۳۵۱ نقاش برگزیده نمایشگاه وزارت فرهنگ و هنر
- ۱۳۵۴-۱۳۵۷ نگارش «نقاشیخط» به سفارش دانشگاه تهران برای دانشکده الهیات و معارف اسلامی و اجرای آن توسط استاد مقصود یاشایی به مساحت چهارصد و پنجاه متر مربع بر سفال نقش برجسته.
- ۱۳۵۵ دریافت جایزه اول نمایشگاه کانی سورمر
- ۱۳۵۷ تاکنون عضو رسمی هیئت علمی دانشگاه تهران
- ۱۳۵۹-۱۳۶۱ نگارش پنج قطعه کتیبه به خط محقق برای مسجد الغدیر تهران، نگارش خط نقش برجسته کتیبه ایران با اجرا بر روی سفال توسط استاد مقصود یاشایی و رودی موزه ملی

- ایران، سفارش اجرای ۲۳۰ متر مربع کار سفال نقش برجسته با اجرای استاد مقصود پاشایی برای سفارتخانه ایران در کشور امارات متحده عربی در ابوظبی.
- ۱۳۶۴-۱۳۶۶ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در بخش هنر و شرکت در برنامه‌ریزی دروس خط و گرافیک در شورای عالی انقلاب فرهنگی
- ۱۳۶۴-۱۳۶۷ دو دوره عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران و شورای عالی تعیین شایستگی استادی
- ۱۳۶۴ نگارش لوگوی سازمان میراث فرهنگی و که توسط استاد مقصود پاشایی به صورت نقش برجسته سفالین اجرا شد و از آن تاریخ تا کنون بر ارگ سازمان میراث فرهنگی در خیابان آزادی تهران نصب گردیده است.
- ۱۳۶۷ عضو شورای عالی هنرهای تجسمی ایران
- ۱۳۷۵ عضو هیئت امنای انجمن خوشنویسان ایران
- ۱۳۷۶ عضو هیئت مؤسس انجمن هنرمندان نقاشی ایران
- ۱۳۷۷-۱۳۷۹ عضو شورای عالی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران
- ۱۳۸۰-۱۳۸۶ شرکت در اغلب فعالیت‌های موزه هنرهای معاصر به عنوان عضو هیئت مشاوران هنری، عضو انتخاب آثار و هیئت داورهای متعددی و داوری در بینال‌های نقاشی، گرافیک و جشنواره‌های نقاشی و خوشنویسی جهان اسلام
- ۱۳۸۲ عضو کمیته متخصص خبره جهت ارزشیابی هنرمندان خوشنویس
- ۱۳۸۳ تاکنون عضو افتخاری انجمن هنرمندان نقاش
- ۱۳۸۳ تاکنون مشاور عالی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران
- ۱۳۸۳ عضویت پیوسته فرهنگستان هنر
- ۱۳۸۳ عضو برگزیده خطاط - گرافیکست چهره‌های ماندگار از سوی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
- ۱۳۸۳-۱۳۸۴ عضو شورای ارزشیابی هنرمندان نقاشی - گرافیک در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۱۳۸۳-۱۳۸۴ عضو کمیته نهایی شورای ارزشیابی هنرمندان خوشنویس کشور
- ۱۳۸۴ دریافت نشان درجه یک ملی فرهنگ و هنر از رئیس‌جمهور بنا به تصویب هیئت وزیران

محمدحسین تبریزی

- ملا محمدحسین تبریزی (درگذشت ۹۸۵ ه. ق) ملقب به «*المؤید*» از نستعلیق‌نویسان قرن دهم هجری و استاد خوشنویسان بزرگی چون میرعماد و علیرضا عباسی بوده است.
- وی فرزند مولانا عنایت‌الله شیخ‌الاسلام آذربایجان و برادر مولانا محمدعلی بود و از علمای دوران خود و از صاحبان فضل و کمال و هنر به‌شمار می‌آمد. شعر می‌گفت و گفته‌اند «محزون» تخلص می‌کرد.
- محمدحسین ابتدا به کسب علوم پرداخت و در علم ادب و لغت عرب مهارت پیدا کرد. در جوانی به مشهد رفت و از سید احمد مشهدی و میرحیدر خوشنویس تعلیم گرفت و سپس نزد مالک دیلمی رفت و خط را تکمیل کرد. در کتبی‌نویسی دست قوی داشت و در زمان شاه اسماعیل دوم، کتبی‌نویسی بناهای دولتی بر عهده وی بود. او شعر نیز می‌سرود و در جوانی درگذشت.
- شهرت او چنان بود که میرعماد در جوانی قزوین را ترک و به تبریز رفت تا نزد او شاگردی کند. می‌گویند میرعماد روزی قطعه‌ای از خط خود را به ملا محمدحسین تبریزی نشان داد؛

استاد فرمود: «اگر چنین توانی نوشت، بنویس و گرنه قلم فرو گذار.»

میر گفت: «این را خود نوشته‌ام.»

استاد روی او را بوسید و خط او را روی چشم گذارد و فرمود: «امروز استاد خوشنویسان هستی» و او را از شاگردی بی‌نیاز دانست.

او را شاگرد مالک دیلمی دانسته‌اند. و از شاگردان معروفش، محمد رضا تبریزی، بهبود شاهنشاهی، محمد شریف، علیرضا عباسی و میر عماد را نام برده‌اند.

در ثبت تاریخ درگذشتش اختلاف‌هایی وجود دارد برخی آن را مصادف با درگذشت سیداحمد مشهدی نستعلیق‌نویس ملازم شاه تهماسب و به سال ۹۸۶ ه. ق ذکر کرده‌اند. در کتاب «تربیت دانشمندان آذربایجان» ۹۸۲ و هدایت‌الله سپهر در تذکره خود ۹۸۰ و دوست نزدیک او «حافظ حسین ابن الکربلایی با ذکر روز و ماه روز شنبه هفدهم ماه رجب ۹۸۵ ه. ق در قزوین ذکر کرده که بیشتر درست‌می‌نماید. به هر حال آنچه مسلم است در جوانی بدروید حیات گفته و هنگام تالیف عالم‌آرای عباسی (حدود ۱۰۳۸) مدتها پیش درگذشته بوده است.

آثار

از آثار وی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- یک نسخه «مناجات» خواجه عبدالله انصاری، به قلم دودانگ خوش، با رقم: «تمت الرسالة بیدالعبدالمذنب محمدحسین التبریزی، غفر ذنوبه»
- یک نسخه منتخب «حدیقه الحقیقه» سنایی، به قلم نیم دودانگ خوش، با رقم: «تمت الرسالة الشریف علی یدالفقیر محمدحسین التبریزی»
- و قطعات مختلف دیگر که شاید شیواترین آن‌ها یک قطعه در مرقع ولی‌الدین افندی باشد، به قلم دودانگ و نیم دودانگ و کتابت عالی، با رقم: «نمقه العبد محمدحسین التبریزی غفر له»^۴



محمد سلحشور

زندگی‌نامه

محمد سلحشور در سال ۱۳۱۱ در تهران به دنیا آمد. خوشنویسی را نزد استاد حسن زرین خط شروع کرد و سپس از محضر استاد سیدحسین میرخانی و استاد علی‌اکبر کاوه بهره جست. در سال ۱۳۶۴ دکترای درجه یک هنری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کرد. او تاکنون آثارش را در نمایشگاه‌های متعددی در فرانسه، انگلستان، پاکستان، هندوستان، کویت، الجزایر، امارات و... به نمایش گذاشته و بارها مورد تقدیر و ستایش مراکز معتبر هنری قرار گرفته‌است. وی که از سال

۱۳۲۹ خوشنویسی را در محضر استادان برجسته‌ای چون حسین میرخانی، حسن زرین خط و علی اکبر کاوه فراگرفته در سال ۱۳۳۳ خوشنویسی کتاب‌های درسی دوم و سوم دبستان را و سال ۱۳۶۲ خوشنویسی کتاب‌های سوم و چهارم دبیرستان ادامه داد و ۳۰ کتاب درسی کشور افغانستان را نیز نوشت.

آثار

وی در حدود ده‌هزار صفحه را خوشنویسی کرده که از میان آثارش، نوشته‌های زیر را می‌توان نام برد:

- نگارش قسمت‌هایی از دروس قرآن برای مدارس به سفارش دکتر باهنر در سال ۱۳۴۷
- نگارش گلچینی از نهج البلاغه
- ۴ بار خوشنویسی غزلیات حافظ
- ۲ مرتبه خوشنویسی دوبیتی‌های باباطاهر
- ۴ مرتبه خوشنویسی رباعیات عمر خیام نیشابوری
- نگارش اشعار سعدی، هاتف اصفهانی، صائب تبریزی و ...

محمدصالح اصفهانی

محمدصالح اصفهانی (درگذشت: ۱۸ ربیع‌الاول ۱۱۲۶ ه.ق/۳ آوریل ۱۷۱۴م) از خوشنویسان و کتیبه‌نویسان دوره صفوی در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است. او فرزند ابوتراب اصفهانی معروف به ترابا بود و در خط نستعلیق از جمله شاگردان پدر و پیروان میرعماد است.

محمدصالح اصفهانی تذکره‌ای درباره خط و خطاطان نوشته که دکتر بیانی شرحی از آن را در کتابش داده است.

بسیاری از کتیبه‌های بناهای تاریخی اصفهان در اواخر دوران صفویه از جمله کتیبه بالای ایوان چهلستون و کتیبه‌های متعدد دیگر به خط اوست. در قسمت فوقانی محراب مسجد شاه اصفهان کتیبه‌ای استادانه و ظریف به خط ثلث ممتاز دیده می‌شود که در انتها نام محمدصالح اصفهانی و تاریخ ۱۰۳۸ ه.ق را دارد. از جمله آثار دیگر می‌توان به کتیبه‌های نارنجستان قوام شیراز اشاره کرد. - که با توجه به تاریخ آن که با درگذشت محمد صالح فرزند ابوتراب ۸۸ سال فاصله دارد و او نستعلیق‌نویس بوده متعلق به محمدصالح اصفهانی دیگری است که در ثلث تبر داشت است.

محمدصالح شاعر نیز بوده و این بیت پرمعنا از اوست:

چه شد حق سعی و کجا شد سپاس چرا خلق گشتند حق ناسپاس



مهدی فلاح

زندگی هنری

«مهدی فلاح» در ۱۹ مهر ۱۳۳۵ در بابل متولد شد. او هنرمندی است که هم در خوشنویسی و هم در موسیقی ایرانی فعالیت حرفه‌ای دارد. از جمله استادان او در موسیقی، آواز و شعر می‌توان به «محمدرضا شجریان»، «حسین عمومی» و فریدون مشیری اشاره نمود. او در زمینه خوشنویسی از محضر «سید حسن میرخانی» و «غلامحسین امیرخانی» بهره برده است. آثار خوشنویسی مهدی فلاح در نمایشگاه‌های متعدد انفرادی و گروهی در داخل و خارج از ایران به نمایش درآمده است. او خوانندگان زیادی را در موسیقی ایران تعلیم داده است که از جمله آنان می‌توان به علیرضا قربانی، حوروش خلیلی، مهسا وحدت، سپیده رئیس سادات، پدram بلورچی، و بهرخ شورورزی - اشاره نمود.

فعالیت‌های خوشنویسی

برخی از فعالیت‌های «مهدی فلاح» در زمینه خوشنویسی عبارتند از:

- استاد انجمن خوشنویسان ایران
- داری مدرک درجه یک هنری
- سرپرست انجمن خوشنویسان مازندران
- عضویت در شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران
- مسئول کمیسیون فرهنگی هنری انجمن خوشنویسان ایران
- برپایی نمایشگاه در کشورهای مختلف نظیر: انگلیس (۱۳۶۶)، شوروی سابق (۱۳۷۰)، انگلیس، فرانسه و آلمان (۱۳۷۱)، کانادا (۱۳۷۲)، کانادا و امارات متحده عربی (۱۳۷۴)، کانادا و آمریکا (۱۳۷۶)، کانادا و آمریکا (۱۳۷۸)
- برگزاری نمایشگاه نقاشیخط و خطاطی با عنوان «نغمه قلم»^{۱۲} برای نخستین بار در ایران - فرهنگسرای نیاوران تهران (۱۳۹۴)

فعالیت‌های موسیقی

برخی از فعالیت‌های «مهدی فلاح» در زمینه خوانندگی و آواز عبارتند از:

- آلبوم موسیقی «بیکران» به آهنگسازی مجید درخشانی
- آلبوم موسیقی «گون» با آثاری از جلال ذوالفنون، جمشید عندلیبی، زیدالله طلوعی

- آلبوم موسیقی «بهانه تو» به آهنگسازی ناصر ایزدی^{۱۳}
- تدریس آواز ایرانی

میرزا جعفر تبریزی

میرزا جعفر بن علی تبریزی یا فریدالدین جعفر تبریزی-یکی از استادان خوشنویسی ایرانی در قرن نهم هجری است که با لقب بایسنقری هم از او یاد می‌شود. او بزرگترین نستعلیق‌نویس زمان خود بود. یکی از آثار معروف نستعلیق او شاهنامه بایسنقری است. این شاهنامه هم‌اکنون در یکی از کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شود. یکی دیگر از کارهای میرزا جعفر تبریزی مرقع نفیسی است در کتابخانه دانشگاه توپینگن آلمان که می‌توان نمونه‌های بسیار عالی از خط ثلث، ریحان، نسخ، رقاع، توقیع و نستعلیق را در آن‌ها یافت.

او رئیس کتابخانه دربار شاهزاده بایسنقر میرزا پسر شاهرخ و نوۀ هنرمند و هنرپرور تیمور گورکانی بود. او در نگارش هفت قلم مهارت داشت اما در نستعلیق‌نویسی شهرت یافت. استاد او در این خط عبدالله پسر میر علی تبریزی واضع خط نستعلیق بوده‌است. و از شاگردان صاحب نام او مولانا اظهر تبریزی است.

زندگی

تاریخ تولد و درگذشت جعفر تبریزی به‌درستی معلوم نیست، ولی از آثار و خطوط برجا مانده از او پیداست که بین سالهای ۸۱۶ تا ۸۵۶ زنده بوده‌است. او از مردم ماهشهر بود، لیکن به دلیل اقامت طولانی در هرات، به هروی معروف شده‌است. از هرات به ماوراءالنهر سفر کرد و سه سال در بلخ ماند، سپس به خوارزم رفت و یک سال در سمرقند اقامت گزید و در بخارا درگذشت. میرزا جعفر تبریزی در سال ۸۸۵ بدرود حیات گفت.

فعالیت هنری

میرزا جعفر در رواج خط نستعلیق کوشش بسیار نمود و در اندک مدتی آن را مقبول عام و خاص کرد او این خط را از استاد بلاواسطه خود میر عبدالله فرزند میر علی تبریزی آموخت و در آن از بانی نستعلیق، یعنی میر علی، نیز برتر شد. او را در «خطوط اصول» شاگرد شمس‌الدین قطابی مشرقی (متوفی ۸۱۲) بود. با آنکه شهرت عمده‌اش در خط نستعلیق است خطوط دیگر را استادانه‌تر می‌نوشت.

میرزا جعفر پیش از پیوستن به دربار بایسنقر میرزا، در تبریز در دربار میرانشاه بن تیمور به سر می‌برد - لیکن در حقیقت تربیت یافته دربار شاهرخ تیموری - و طرف توجه و علاقه خاص پسر او بایسنقر میرزا بود، زیرا سمت استادی دبستان او را به عهده داشت.

میرزا جعفر در یکی از حجره‌های کاخ چهلستون بایسنقر میرزا کتابت می‌کرد و سرآمد چهل کاتب و خوشنویس کتابخانه او بود.

کانون هنری بایسنقر در هرات به‌نام دارالصنایع کتاب سازی معروف بود و کتاب‌های پدیدآمده در این کتابخانه و کانون هنری شامل نفیس‌ترین آثار نگارگری و استادانه‌ترین قطعات خوشنویسی هستند که به زیبایی تمام صحافی و جلدآرایی گشته‌اند. تاریخ تأسیس کتابخانه بایسنقر ۱۴۲۰م است و این موقعی است که بایسنقر میرزا به فرماندهی قشون برای نجات تبریز از دست ترکمن‌ها به‌آنجا رفته بود و در آنجا هنرمندانی همچون استاد جعفر را با خود به هرات آورد.

مکتب هرات و کانون هنری بایسنقری که به کار کتاب‌آرایی می‌پرداخت را می‌توان ادامه کتابخانه جلایریان در تبریز دانست که هر چند در زمان قراقویونلوها پایتخت به شروان منتقل و حمایتی

از هنر به عمل نمی‌آمد اما بقایای آن هنوز تا زمان رسیدن بایسنقر به تبریز موجود بود و هنگامی که بایسنقر شاهزاده تیموری به فرمان پدرش شاهرخ میرزا به حکمرانی تبریز فرستاده شده او جعفر تبریزی را در آنجا می‌بیند.

یکی از عوامل تجدید رونق خطوط متداول در ایران قرن نهم وجود میرزا جعفر بود. او با تربیت شاگردانی در انواع خطوط، به توسعه و پیشرفت خطاطی در ایران کمک کرد. شاگردان معروف او عبارت‌اند از: اظهر تبریزی در خط نستعلیق؛ شیخ محمود زرین قلم در خفی نویسی؛ عبدالحی منشی استرآبادی در خط تعلیق؛ و مشهورترین شاگرد او، که در ضمن داماد او نیز بود، عبدالله طبّاخ هروی که در خط اصول سرآمد بود.

میرزا جعفر، علاوه بر خطاطی، شعر نیز می‌گفت؛ ترکیب بندی که در رثای بایسنقر میرزا برای تسلیت به شاهرخ گفته، هم هنر شاعری او را می‌نمایاند و هم معرف مقام شاعر نزد شاهرخ است - .

لقب‌ها

در بسیاری از منابع او را «مولانا جعفر تبریزی» می‌نامند و از آنجایی که از توجه و حمایت شاهزاده بایسنقر میرزا برخوردار بود و به او انتساب داشت اغلب از او با نام «جعفر بایسنقری» (یا بایسنقری) نام برده شده است. لقب دیگرش «عین الاعیان» بود و سلطان‌علی قاینی، در خطی که در ۹۱۴ نوشته، او را «قبلة الکتاب» و «کمال الدین» نامیده است.

آثار

آثار به جامانده از او، برخی در ایران، و بسیاری نیز در کتابخانه‌های جهان پراکنده است. مهمترین آنها عبارت‌اند از: شاهنامه بایسنقری که به خط نستعلیق و در ۸۳۳ به فرمان بایسنقر میرزا کتابت شده - و هم‌اکنون در کتابخانه سلطنتی سابق در موزه کاخ گلستان (ش ۴۷۵۲) موجود است. دیوان اشعار حسن دهلوی که در ۸۲۵ به دار السلطنه هرات تقدیم شده و در کتابخانه مجلس (ش ۴۰۱۷) موجود است -؛ نسخه‌ای از کلیات همام تبریزی به خط نستعلیق که در ۸۱۶ کتابت شده و در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود. در این نسخه او به نام میرزا جعفر تبریزی خوانده شده است، زیرا هنوز به دربار بایسنقر میرزا راه نیافته بود -؛ نسخه‌ای از دیوان حافظ به خط نستعلیق در موزه آثار اسلامی و ترک در استانبول؛ و نسخه دو جلدی (تذهیب شده از گلستان سعدی است که استاد جعفر در ۸۳۰ فراهم آورده است. از نمونه‌های دیگر کار میرزا جعفر تبریزی مرقعی است در کتابخانه دانشگاه توبینگن آلمان که بهترین نمونه خطوط ثلث، ریحان، نسخ، رقاع، توقیع، نستعلیق و تعلیق را می‌توان در آنها یافت.



میرزا غلامرضا اصفهانی

میرزا غلامرضا اصفهانی (۱۳۰۴-۱۲۴۶ هجری قمری) از استادان خوشنویسی ایرانی و خط نستعلیق و شکسته‌نستعلیق بود. میرزا غلامرضا اصفهانی از معروف‌ترین خوشنویسان دوره قاجار بوده است. نام پدرش «میرزا جان» بود و در جوانی به دربار محمد شاه و پس از آن به دربار ناصرالدین شاه راه یافت.

زندگی

پدر میرزا در سال ۱۲۱۲ ه. ق از اصفهان به تهران آمده و به کسب قنادی مشغول شد. از آنجا که با وجود چند فرزند دختر، هیچ پسری نداشته، به زیارت امام‌رضا(ع) مشرف شده و با توسل به آن حضرت خداوند در سال ۱۲۴۶ ه. ق. پسری به وی می‌دهد که به همین دلیل نام وی را غلام‌رضا نهادند.

میرزا غلام‌رضا مردی مسلمان، عارف، ادیب، دلسوخته و اهل معنی و اعتقاد بود. غلام‌رضا در ۵ سالگی به مکتب رفت پس از دو سال قادر به خواندن قرآن به‌تمامی شد. او در سنین پختگی و استادی هنر خود را «توفیق خداوند عزوجل» می‌داند و آنجاییکه اوصاف هنرش را شرح می‌دهد، می‌گوید که «نه از باب خودستایی است بلکه محض بروز فضل یزدانی و نفس مسیحایی است»

غلام‌رضا در ۵ سالگی به مکتب رفت پس از دو سال قادر به خواندن قرآن به‌تمامی شد. میرزا در خاطراتش می‌نویسد که در همان سال در رؤیایی صادقه به محضر امیرالمؤمنین علی(ع) شرفیاب شده و همین واقعه سیر زندگی او را دگرگون می‌کند. میرزا در قطعه‌ای به خط شکسته خفی چنین می‌نویسد:

«قریب هفت سال از سنین عمرم گذشته در دبستان به خواندن قرآن اشتغال داشته. شبی به خواب، بزرگواری ارشادم نمود به تقبیل آستان شاه اولیا در دنبالش شتافتم. در گوشه آن جا حضرت شاه اولیا ارواح العالمین له الفدا توقف داشتند. چون نزدیکتر شدم فرمود مشقت بیاور. علی الفور صفحه کاغذ و دواتی به حضور مبارک تقدیم نمودم. در وسط آن صفحه لام و الف و یایی نگاشته و فرمودند از این رو بنگار. فردای آن شب در دبیرستان معلم صورت خواب را سؤال نمود. این بنده حقیر ماجرا کماجرا باز گفت. دیگر حقیر را به تحصیل خط واداشت...» و این آغاز کار خوشنویسی او بود.

میرزا پس از آن نزد میر سید علی تبریزی (پدر میر حسین خوشنویس مشهور) به تعلیم خط پرداخته تا جایی که در نه سالگی به حسن خط نامی می‌شود و در طول عمر نچندان بلندش آثار بسیاری را آفریده که برخی از آن‌ها در زمره آثار ملی هنری کشور ثبت شده‌اند.

او را به بابی‌گری متهم کردند که شفاعت یکی از اعیان یا فرزندان ناصرالدین شاه او را از خشم شاه رهانید و از مرگ نجات داد.

میرزا غلام‌رضا که دیر همسر اختیار کرده بود در سال ۱۳۰۰ ه. ق هنگامی که ۵۴ ساله بود، صاحب فرزندی می‌شود که نامش را محمد رضا می‌گذارد. اما محمد رضا در سه سالگی ناگهان بیمار شده و فوت می‌کند و داغ بزرگی به جان میرزا می‌نشیند تا جایی که آرزوی مرگ می‌نماید و در جایی می‌گوید: «پس از دیدن داغ و ناکامی او مرا مرگ خوشتر ازین زندگانی» طولی نکشید که به آرزویش رسید و در روز پنج‌شنبه چهارم ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۴ هجری قمری به سرای باقی کوچ کرد. او در باغ میرزا حسین خان سیهسالار در جوار حاج میرزا صفا در و در صفاییه ابن بابویه در چشمه‌علی شهر ری به خاک سپرده شد.

خوشنویسی در دربار

میرزا غلام‌رضا اصفهانی در جوانی به حضور محمد شاه قاجار احضار شد؛ شاه که خود از خوشنویسی نستعلیق بهره داشت، خط او را آزمود و او را به معلمی فرزندان گمارد. پس از مرگ محمد شاه ناصرالدین شاه نیز همچنان به وی توجه داشت.

میرزا غلام‌رضا شاید تنها خوشنویسی است که هر دو خط نستعلیق و شکسته نستعلیق را به مهارت و استادی تمام می‌نوشته و در هر دو نیز صاحب سبک ویژه خود است. شیوه میرزا در خط از محکم‌ترین و قوی‌ترین شیوه‌های خوشنویسی است و کتیبه‌ها، قطعات و سیاه‌مشق‌های وی نیز در صدر آثار خطوط شکسته و نستعلیق محسوب می‌شوند.

میرزا غلامرضا اصفهانی در ترکیب‌بندی حروف و کلمات استاد بود. از آن جا که میرزا در زمان حیات نامی‌ترین استاد مسلم خوشنویسی بود، نگارش آثار بسیاری به وی سفارش داده می‌شد که برخی را به شاگردان خود سپرده (مانند کاشی‌های پیرامون بقعه شیخ صدوق ابن بابویه که به محمد ابراهیم تهرانی واگذار نمود.) و تعدادی را نیز خود رقم زد که از آثار جاودانه هنر خوشنویسی به‌شمار می‌روند.

از بهترین نمونه‌های کتیبه‌نویسی میرزا غلامرضا کتیبه‌های مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری فعلی در میدان بهارستان تهران) است که آن را در سال ۱۳۰۱ نگاشته‌است. تعداد قابل توجهی از قطعاتی که به خط نستعلیق از میرزا غلامرضا به‌جا مانده‌است شباهت ظاهری بسیاری به سیاه‌مشق دارد. به‌طوری‌که در نگاه اول تمیز این قطعات از سیاه‌مشق شاید ممکن نباشد و بعضی از صاحب‌نظران به دلیل تعدد قطعاتی که به این صورت از میرزا غلامرضا به‌جا مانده‌است، عبارت «میرزا غلامرضا اصفهانی سیاه مشق نویس» را در توصیف او به‌کار برده‌اند.

در باره تأثیر خط شکسته بر خط نستعلیق میرزا غلامرضا به اجمال و اختصار می‌توان موارد ذیل را بر شمرد: کوچک شدن دایره‌ها بخصوص در حرف (ی)، پیچ و تاب و چرخش و خمش پر غمزه حروف، بلندی بیش از حد معمول دنباله (م)، استفاده بجا از حروف و کلمات خرد اندام (در سیاه مشق)، کاربری نیم‌کشش‌های خط شکسته، در نظر داشتن تناسبات سواد و بیاض خط شکسته در ترکیب صفحه نستعلیق خصوصاً در سیاه مشق‌ها و استفاده بسیار از ارسال (از ویژگی‌های خط شکسته) در سیاه مشق نستعلیق و به‌طور کلی تسریع در حرکات دست و قلم نمود بیشتری دارند.^۴

امضا

میرزا غلامرضا اصفهانی اغلب آثارش را با عبارت «یا علی مدد» امضا می‌کرده‌است. اما رقم یا امضای میرزا در بعضی از قطعات اسم کامل او به‌اضافه «یا علی مدد» است و در بعضی فقط «یا علی مدد» یا «یا علی مددی» بدون نام میرزا غلامرضا مده‌است. در قطعاتی هم امضا به‌صورت «العبد المذنب الفقیر الحقیر غلامرضا غفرله» و «یا علی مدد» یا به‌صورت «هو» و در سطر زیر هو، «الفقیر الحقیر المذنب غلامرضا» و بعد «یا علی مددی» یا به صورتی شبیه به آنچه ذکر شد می‌باشد.

آوازه

آوازه و آثار میرزا غلامرضا مرزهای زمان و مکان را در نور دیده‌اند. و حتا در زمان حیاتش به اقصا نقاط علم رسیدند. تمام عاشقان هنر آرزوی قطعه خطی از میرزا داشتند. نظام‌الملک معروف به نظام پادشاه محلی حیدرآباد هند آثار بسیاری از میرزا غلامرضا را در کتابخانه و مجموعه‌اش نگهداری می‌کرد. دکتر مظفر بختیار نقل می‌کند که در بازار نسخه‌های خطی کاشغر مرکز ایالت ترکستان چین اثری از میرزا غلامرضا را با صحافی سنتی دیده که احتمالاً از آخرین امیر فارسی زبان آن منطقه به جای مانده بوده‌است. همچنین معیر الممالک در یادداشتی از سفرش به اروپا می‌نویسد که زمانی که از موزه تقلیس از بزرگترین مراکز هنری آن زمان دیدن می‌کرده عکس میرزا و اثری از او را در تالاری که به نام $2\tilde{y} \tilde{a} \sim b - 2\tilde{i} \tilde{b}$ مزین بوده دیده‌است.

یک دهه پیش در نمایشگاه «هانگ جو» در یکن پایتخت چین استاد «سانگ» خوشنویس برجسته چینی تحت تأثیر اثری از میرزا قرار گرفت چندانکه به آرامی اما بسیار طولانی گریست و به نشان احترام با قلم موی خوشنویسی در شتش نگاشت:

$\tilde{A} \tilde{s} \tilde{t} \tilde{a} \tilde{a} \tilde{u} \tilde{t} \tilde{b} \sim \tilde{z} \tilde{a} \tilde{o} \tilde{y} \tilde{b} \tilde{p} \tilde{z} \tilde{d} \tilde{z} \tilde{s} \tilde{l} \tilde{j} \tilde{k} \tilde{b}$

آثار

افزون بر کتیبه‌نویسی مدرسه سپهسالار که میرزا غلامرضا آن را در سال ۱۳۰۱ نگاشته‌است آثار زیادی به خط او باقی مانده‌است، از جمله:^۵

- رساله تحفه‌الوزرا - در سال ۱۲۵۹
- مناجات‌نامه منظوم منسوب به حضرت علی
- ۲۹۸ صفحه بیاض که تنها سند کتبی اشعار میرزا غلامرضا اصفهانی می‌باشد.
- رساله‌ای در اصطلاحات صوفیه
- گلستان سعدی به خط شکسته
- سفرنامه حاج سیاح در ۲۱۶ صفحه به خط شکسته (ناتمام)
- کتاب یاتولوژی ترجمه میرزا علی‌خان رئیس‌الاطباء در حدود ۲۰۰ صفحه به خط شکسته
- تعداد نسبتاً زیادی از قطعات و سیاه‌مشق‌های شکسته و نستعلیق

اشعار میرزا غلامرضا

میرزا شعر هم می‌سرود و تخلصش *Yibaq* بود. نظم و نثر میرزا فصیح و استادانه‌است چنان که این معنی از نوشته‌های او به خوبی بر می‌آید. در نظم و نثر شاگرد امامقلی خان قاجار بود که *Yibaq* تخلص می‌کرد و سخت به او ارادت داشته‌است. این شاگرد و استاد پیوسته با هم دمساز بوده‌اند. میرزا در یادداشت‌های خود غارت را به استادی خطاب کرده و از او به احترام یاد می‌کند و او را *Yibaq* خوانده‌است. بعید نیست که تخلص غزال را غارت به او داده باشد لکن میرزا در اشعارش هرگز به این تخلص شعری ندارد.

نمونه‌ای از شعر میرزا غلامرضا اصفهانی:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| صوفی تو سجاده و سالوس پرستی | ما و لب جانانه و چالاکي و مستی |
| المئة لله که به فر قدم عشق | شد پی سپر لشکر غم کشور همتی |
| یک طایفه در صورت درویشانند | گرگند که اندر صفت می‌شانند |
| آنان که توانگرند درویش نواز | درویش اگر شنیده‌یی ایشانند |

عمادالکتاب



نام در زمان تولد میرزا محمدحسین سیفی قزوینی
 زاده ۲۷ فروردین ۱۲۴۰
 قزوین، ایران
 درگذشت ۲۶ تیر ۱۳۱۵
 (۷۵ سال) تهران، ایران
 امامزاده عبدالله شهرری آرامگاه
 شناخته‌شده برای خوشنویسی
 سبک نستعلیق

میرزا محمدحسین سیفی قزوینی (۱۲۴۰-۱۳۱۵ خورشیدی) ملقب به عمادالکتاب و از استادان خوشنویس خط نستعلیق در یکصد سال گذشته بود که پیرو و گسترش دهنده سبک و شیوه خاص میرزای کلهر است.

میرزا محمدحسین سیفی قزوینی در قزوین در ۲۷ فروردین ۱۲۴۰ شمسی (۱۲۸۵ قمری) متولد شد و غالب عمرش به کتابت و تعلیم خط نستعلیق گذشت. پدرش قبالهنویس بود و مادرش از سادات سیفی قزوین، از این رو به این مناسبت سید بودن مادر، میرزا نامیده شد. مدتی نزد میرزا محمدعلی خوشنویس خط آموخت. در چهاردهسالگی برای کار نزد تاجری از اهالی شیروان به بادکوبه رفت. در شانزده سالگی پای پیاده راهی عتبات شد و سه سال در کاظمین ماند و از راه نوشتن خط زندگی کرد. می‌گویند آنقدر معیشت بر او سخت بود که حتی نمی‌توانست به کربلا برود. سرانجام همراه یکی از علما به کربلا رفت و پنج سال در این شهر و نجف اقامت کرد و ضمن نوشتن خط، علوم دینی خواند و سرانجام از تنگدستی به ستوه آمد و به ایران بازگشت. دو سال در تهران ماند و ازدواج کرد. در سال ۱۲۷۱ شمسی در خیابان ناصرخسرو آموزشگاه خوشنویسی دایر کرد و اسم آن را «دارالکتابه» گذاشت. او نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی را برای مظفرالدین شاه خوشنویسی کرد و به این مناسبت لقب «عمادالکتاب» گرفت. در انقلاب مشروطه به جرگه آزادی‌خواهان پیوست و در کودتای محمدعلی‌شاهی آواره کوه و بیابان شد. پس از فرار شاه مستبد، هفت سال معلم مشق احمدشاه شد. وی قبل از دوره مشروطیت جزو کاتبان وزارت انطباعات و در دوره سلطنت احمدشاه قاجار، مدتی در وزارت داخله، منشی و همان اوقات معلم مشق خط سلطان احمدشاه نیز بود. در چند سال اواخر عمر نیز در دربار پهلوی سمت خوشنویس مخصوص داشت.

او آخرین حلقه از زنجیره استادان قدیم خوشنویسی است که این هنر را به خوشنویسان معاصر پیوند داد. عمادالکتاب از مقلدان سبک خوشنویسی میرزا محمدرضا کلهر بود که پس از فوت او خوشنویس مهم دیگری بر جای نبود. از عمادالکتاب به‌عنوان کامل‌کننده شیوه کلهر نام می‌برند. او بدون آنکه مستقیم شاگرد کلهر باشد از روی کتاب‌های چاپی وی به تمرین خط پرداخت و با وفاداری و وسواس زیاد شیوه او را آموخت و بدون آنکه در این شیوه دخل و تصرف زیادی بکند آن را به دیگران منتقل کرد. عمادالکتاب افزون بر نستعلیق در ابعاد بزرگ و کوچک (جلی و خفی) خط نسخ و شکسته نستعلیق را خوش می‌نوشته‌است. او مروج کتابچه‌های «رسم المشق» است.

همچنین عمادالکتاب از نقاشی آب رنگ و سیاه قلم سررشته داشته‌است؛ و تصویری از خود او به قلم خودش باقی است. وی قریحه شاعری نیز داشته و گاهی تفنی شعر می‌سروده‌است. این رباعی از اوست:

عمادالکتاب، در طول زندگی خود از لحاظ خدمت به جامعه و روح وطن‌پرستی، مورد تکریم طرفداران علم و ادب بود و در سال ۱۳۱۳ شمسی نیز به پاس خدمات صادقانه‌اش، موفق به دریافت نشان درجه یک فرهنگ از وزارت معارف (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی) و یک قطعه مدال نفیس از دربار رضاشاه گردید.

درباره شدت علاقه او به میرزا محمدرضا کلهر چیزها گفته‌اند و از جمله مشهور است که وی در خواب نیز از استاد مسلم پیشین خط الهام و تعلیم می‌گرفته‌است. زندگی عمادالکتاب به سبب عضویت او در گروه تروریستی کمیته مجازات خالی از گرفتاری‌ها نبوده و بجز در اواخر عمر که شغل درباری داشته و چندانگاهی به‌راحتی و آسایش زندگی کرده، باقی عمرش پر از حوادث ایام بوده‌است.

کمیته مجازات

در سال ۱۲۹۴ خورشیدی عضو انجمنی مخفی شد به نام «کمیته مجازات» که به توسط میرزا ابراهیم خان منشی زاده و اسدالله خان ابوالفتح زاده در تهران تشکیل یافته بود و هدف آن از بین بردن هواداران مؤثر انگلیس در ایران بود. مأموریت نوشتن شبنامه‌های این کمیته با عمادالکتاب بود و گزارشی از انجام ترور توسط او ثبت نشده‌است. با خیانت یکی از اعضا، کمیته از هم پاشید و سران آن دستگیر و

اعدام شدند. عمادالکتاب هم به پنج سال زندان محکوم شد. در سال ۱۳۰۰، در ۶۰ سالگی از زندان آزاد شد. عمادالکتاب به توصیه ادوارد براون ایرانشناس معروف از زندان آزاد می‌شود. عیسی صدیق در کتاب یادگار عمر که به شرح زندگی اش پرداخته‌است به این موضوع اشاره می‌کند. عمادالکتاب مأمور به توقف در قم گردید و مدت‌ها در آنجا تحت نظر بود تا آن که در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی آزاد و در دفتر مخصوص دربار مأمور تحریرات گردید.

درگذشت

عمادالکتاب در سن ۷۵ سالگی در بیست و ششم تیرماه سال ۱۳۱۵ ه.ش / ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۵۵ ه.ق در تهران درگذشت. و در امامزاده عبدالله شهرری دفن شد. بر سنگ آرامگاه ابدی این استاد در امامزاده عبدالله اشعار ذیل نقل شده‌است:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| دیدم آخر چسان رفت ز دار جهان | عماد سیفی که بود مرد هنرمند و راد |
| داشت خطی خوبتر ز خط و خال بتان | بخوش خطان جهان بود مهین استاد |
| عمرش هفتاد و پنج در این سرای سپنج | دید بسی درد و رنج ندید روی مراد |

آثار

عمادالکتاب یک دوره خودآموز خوشنویسی با عنوان «رسم المشق» به چاپ رساند. وی اولین خوشنویسی است که کتابچه‌های رسم المشق یا رسم الخط را برای استفاده نوآموزان ابداع کرد- که این ابتکار عمادالکتاب در رواج دوباره خوشنویسی پس از گسستگی زنجیره مکتب استادان قدیم بسیار مؤثر بود و نقشی قطعی در فراگیر شدن شیوه خوشنویسی کلهر که او دنبال می‌کرد داشت.

از دیگر کارهای او کتابت بسیار نفیس شاهنامه فردوسی معروف به «امیربهداری» است که در تهران به چاپ رسیده‌است. او این کتاب را برای مظفرالدین شاه نوشت و به همین مناسبت لقب «عمادالکتاب» گرفت.

وی از سال ۱۳۰۴ شمسی در دفتر مخصوص رضاشاه به سمت فرمان‌نگار مشغول خدمت شد و مأمور تحریر فرامین و نامه‌ها گردید. در سال ۱۳۱۲ شمسی از طرف انجمن آثار ملی، مأمور نوشتن کتیبه‌های آرامگاه فردوسی در طوس شد و بعد از آن کتیبه‌های دارالفنون، دانشسرای عالی، مدرسه رضاییه، دانشگاه تهران و دانشگاه معقول و منقول (دانشگاه الهیات فعلی) را نوشت.

عمادالکتاب آثار بسیاری از خود به جای گذاشته‌است که افزون بر موارد پیش گفته کتابت سیاحت نامه استانی به آفریقا، کتابت نامه دانشوران ناصری در ۱۳۱۸ ه. ق، کتابت ترجیع بند هاتف اصفهانی، کتابت اوصاف الاشراف و نوشتن کتیبه‌های اطراف صحن خانقاه و مقبره صفی علی‌شاه و حدیث (ولایت علی بن ابی‌طالب ... الخ) در حضرت عبدالعظیم مقابل صحن حمزه بن موسی بن جعفر و کتیبه سردر ورودی بیمارستان فیروزآبادی در شهر ری و غیره از آثار شیوه‌ای اوست. قطعات و مرقعات بسیار باارزشی از عمادالکتاب در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی و دولتی ایران و سایر کشورهای جهان نگهداری می‌شود.

از آثار نقاشی وی: تصویر یکی از حواریون حضرت مسیح که به خط شکسته و تعلیق زیبا، با رقم: «در ماه رمضان هزار و سیصد و سی... العبد عمادالسیفی قزوینی»؛ تصویر سیاه قلمی کریمخان زند که کلاه مخصوص به سر نهاده‌است؛ تصویر دستی که طرز صحیح قلم به‌دست گرفتن و خط نوشتن را نشان می‌دهد...، با رقم: «عمادالسیفی»؛ تصویر خود نقاش به سیاه قلم...، با رقم: «صورت عمادالکتاب سیفی که به‌دست خود ساخته‌است».

شاگردان

عمادالکتاب شاگردان بسیاری داشت، از جمله علی منظوری، ملک الخطاطین، حسن زرین خط، علی اکبر کاوه، ابراهیم بونری که هر یک به مقام استادی رسیده‌اند.^۴ مرحوم علی آقا حسینی یکی دیگر از شاگردان عمادالکتاب بود که خوشنویس معاصر عباس اخوین نزد وی تعلیم دیده‌است. از دیگر آثار ارزشمند عمادالکتاب قطعات سیاه مشق او می‌باشد که در نوع خود از لحاظ اسلوب بی‌نظیر است.

رسانه‌ها

بخشی از سریال تلویزیونی هزارستان به کارگردانی علی حاتمی که بعدها به صورت مجزا و با نام کمیتہ مجازات نیز عرضه شد برداشت آزادی است از این وقایع مربوط به کمیتہ مجازات که جزئیات آن با حقایق تاریخی دقیقاً انطباق ندارد. شخصیت «رضا تفنگچی» در این فیلم با بازیگری جمشید مشایخی آمیخته‌ای از شخصیت عمادالکتاب و کریم دواتگر در روایتی شخصی از نظر کارگردان است.

میرزا محمدرضا کلهر



میرزا محمدرضا خمان کلهر (۱۲۰۷ گیلانغرب - ۱۲۷۱ تهران) از خوشنویسان صاحب‌نام در خط نستعلیق در زمان قاجار بود. او از خوشنویسان پرآوازه دوره ناصری و از نستعلیق‌نویسان مؤثر در تاریخ هنر ایران به‌شمار می‌رود که شیوه‌ای خاص در نستعلیق‌نویسی ایجاد کرد. این شیوه پس از او و تا حال حاضر شیوه رایج در نستعلیق‌نویسی دوران معاصر محسوب می‌شود.

زندگی

محمدرضا کلهر، فرزند محمدرحیم بیگ خمان جلودار فوج سواره رو ایل کلهر بود. خمان نام جد اول این طایفه است. به این خاطر که مادر او را در کوه و به حالت (خم شده) خمیده و در شرایط نامساعد (احتمالاً حمله راهزنان) به دنیا آورد؛ او را «خمان» نامید به معنای (غمگین-غم دار) یا کسیکه مادر به (حالت خم شده) او را زاده باشد. در درگیری که بین ایل کلهر (به سردستگی پدر وی) با قشون دولتی روی داد میرزا هم حضور داشت و بعد به تصمیم پدر، پسران خانواده از طایفه هجرت کردند ابتدا به نفت شهر و سپس طهران قدیم مهاجرت کردند بدین ترتیب او در ابتدای ساکن شدن در طهران، برای در امان بودن نام عامه «کلهر» را به جای نام پدری می‌آورد که بعدها هم بخاطر استعمال فراوان به نام اصلی و هنری وی در تاریخ هنر ایران ثبت و ضبط شد.

پسرش اسکندر همزمان با مبتلا شدن پدر به بیماری وبا، توسط عمویش میرزا نوروز علی-میر شکار سلطنتی- به زادگاه مادری شیه رگ دیره نقل مکان نمود، این هجرت به دلیل شیوع وبا و قحطی همگانی بود که در تهران و نواحی اطراف رخ داد. سپس فرزندان و نوادگان وی: الهی خمان، ابراهیم اسکندری خمان و خوشنویس و مینیاتوربست معاصر سهراب اسکندری کلهر مهاجرت کردند.

خوشنویسی

در جوانی به کار خوشنویسی رو آورد؛ طی حوادثی به تهران آمد و نزد میرزا محمد خوانساری شاگرد محمد مهدی تهرانی تعلیم خط گرفت. از آنجایی که از استادان خود پیشی گرفت از روی خطوط باقی مانده از میر عماد مشق کرد. حتی یکبار به اصفهان رفت تا از روی کتیبه معروف میر عماد در تکیه میرفندرسکی مشق کند. صاحب نظران این مشق ها و تلاش های شبانه روزی و جان فرسای کلهر را در خلیقات ویژه او می دانند که برخی معتقدند رفع عیوب فنی و زیباشناختی نستعلیق بود.

او افزون بر نستعلیق در شکسته نستعلیق نیز استاد بود. میرزا رضا چون در نستعلیق سرآمد شد و شهرت یافت ناصرالدین شاه قاجار او را احضار کرد و بسیار مورد توجه شاه قرار گرفت. حتی شاه اندکی شخصاً نزد وی مشق خط کرد. ناصرالدین شاه خواست که وی در وزارت انطباعات (وزارت چاپ) به کار گمارده شود اما از آنجایی که میرزا مردی بلند همت و آزادمنش بود نپذیرفت و به کتابتی مختصر و دستمزدی اندک می ساخت. فقط یکبار که ناصرالدین شاه به مشهد می رفت به شوق زیارت حرم امام رضا در اردوی شاه ملازم شد. او در این سفر در ضمن سفر کار خوشنویسی روزنامه وقایع اتفاقیه را انجام می داد که به تدریج چاپ می شد. پس از بازگشت از خراسان با شیوع همگانی وبا در تهران، او هم مبتلا شد و در روز جمعه ۲۵ محرم الحرام سال ۱۳۱۰ در گورستانی در حسن آباد که اکنون محل آتش نشانی شهرداری تهران است به خاک سپرده شد.

در دوره قاجار با ظهور پدیده چاپ و چاپ سنگی و همچنین گسستگی ارتباط خوشنویسان با سلسله اساتید قدیمی در خط ایرانی به ویژه نستعلیق نویسی تغییراتی حاصل شد. از سویی جامعه ای که گام های نخست برای حرکت به سوی مدرن شدن را طی می کرد. خوشنویسی هم به سمت هنرهای کاربردی رفت و با این تحولات همراه شد. خوشنویسی ایرانی با از دست دادن مصرف اصلی آن یعنی کتابت و مواجهه با نیازهای جامعه مدرن در قرن اخیر روند تازه ای را دنبال کرد.

ویژگی های فردی

محمدرضا کلهر مردی تکیده با قدی متوسط بود که محاسنی کوتاه داشت که اندکی به سرخی می زد. میرزا رضا در جوانی به سبب زندگی ایلی به سوارکاری و تیراندازی تمایل داشت. از این رو مردی بنیه دار و نیرومند بود.

میرزا محمد رضا کلهر مردی پاکدامن، بلند نظر، هنردوست و خوش محضر بود و از لذایذ دنیا جز هنر خود به چیزی علاقه ای نداشت. برخی از روزها هجده ساعت را صرف مشق خط می کرد و اغلب خط های خود را چون مناسب طبع بلند خود و دور از انتظارش می یافت محو می کرد و از بین می برد. بیشتر آنچه از او مانده رقم (امضاء) ندارد. - او برای امرار معاش به کتابت چند کتاب پرداخته که خوشبختانه باقی مانده اند.

آثار

محمدرضا کلهر با نگارش روزنامه هایی چون شرف و شرافت و کتاب هایی چون ریاض المحبین و فیض الدموع و سفرنامه های ناصرالدین شاه قاجار به خراسان نمونه هایی برای تمرین مشق در وسعت زیاد برای مشتاقان به جای گذاشت. او به جهت خوشنویسی بر روی سنگ و با مرکب غلیظ که برای چاپ سنگی اجتناب ناپذیر بود شیوه ای پدید آورد که حروف آن چاق و کشیده ها کوتاه بودند- از آنجایی که ارتباط خوشنویسان در اواخر دوره قاجار با سلسله اساتید قدیمی قطع شده بود آثار چاپ شده

محمدرضا کلهر سرمشق خوبی برای علاقه‌مندان به خط به‌شمار می‌رفت این شیوه تا هم‌اکنون شیوه رایج و مطلوب بسیاری از خوشنویسان معاصر می‌باشد.

از مهم‌ترین آثار خطی او فیض‌الدموع است که در کتابخانه سلطنتی ایران نگهداری می‌شده است.

شاگردان

پس از کلهر عمادالکتاب سیفی قزوینی از آثار او مشق کرد و این شیوه را رواج داد. عمادالکتاب را می‌توان آخرین حلقه از سلسله استادان پیشین در خط دانست که از او «آداب المشقی» باقی ماند و همین او را به سلسله خوشنویسان معاصر متصل کرد.

از شاگردان مستقیم میرزا رضا کلهر میرزا زین العابدین شریفی قزوینی معروف به ملک الخطاطین است. از نظر اشاعه هنر خوشنویسی و شیوه خطاطی کلهر مهم‌ترین شاگرد او آقاسید مرتضی برغانی بود که سبک کلهر را به دو فرزند خود حسن میرخانی و حسین میرخانی آموزش داد. این دو استاد که با یک واسطه شاگرد کلهر محسوب می‌شوند با تأسیس انجمن خوشنویسان ایران در تعلیم خوشنویسان معاصر بسیار کوشیدند.

نظر شاگردان

عبدالله مستوفی از شاگردان کلهر در کتاب خود «شرح زندگانی من» آورده: برادر بزرگترم و من از شاگردان استاد کلهر بودیم، او مردی ثابت قدم، گزیده گو و راست گفتار، خوش خلق، مهمان نواز و قانع به نیم نان خویش بود. او همیشه بر این احوالات نیکو بود و در حالیکه به راحتی و با زحمت کمتر می‌توانست کارمند وزارت چاپ و نشر شود (در مقطعی از طرف دربار و امیر کبیر به او پیشنهاد شد) اما او این درخواستها را رد می‌کرد.

سواى این مطلب کلهر به اندک مواجب و مستمری که از شاگردان بدست می‌آورد قناعت می‌کرد تعداد شاگردان وی گاه به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسید در صورتی‌که شاه و دخترش، وزیران و خانواده‌های آنان و عامه مردم منت پذیر شاگردی در مکتب و محفل انس او بودند. گاهی اوقات که عصرگاه ما به درب منزل اجاره‌ای او در سنگلج برای مشق گرفتن می‌رفتیم می‌فهمیدیم که او و خانواده‌اش نهار نخورده چشم براه ما هستند تا از پول و مواجبی اندکی که می‌دهیم نهاری برای خانواده تهیه کنند. به مال دنیا بسیار بی‌توجه و بی‌میل بود و تمام عمرش را صرف مشق کردن نمود.

نحوه مشق او هم منحصر بفرد بود: یک هفته تمرین حرف «ن ی» و دایره می‌کرد و یک هفته بعد هم به مشق «کشیدها و مدات» مشغول بودند بطوری‌که در صفحه مشق وی یک نقطه سفیدی باقی نمی‌ماند. او دوستان اندک و خاصی داشت در شاگرد گرفتن هم بسیار سختگیر و نمونه‌گزین بود. یکی از دوستان وی که دایم به او سرکشی می‌کرد هادی نجم‌آبادی بود که ایشان به‌همراه یارانش در هنگام مرگ کلهر را در حسن‌آباد به خاک سپردند.

سید مرتضی نجومی در کتاب «یادنامه محمدرضا کلهر» نوشته:

... در مجلس انس و الفت استاد کلهر عشق موج می‌زند. آن عزیز همشهری من به چنان مرحله‌ای از خلوص و تذهیب نفسانیت دست یافته بود که جان داده بود و به جانان رسیده بود. اندک دوستان و هم صحبتان وی چند تن از خواص وقت همچون هادی نجم‌آبادی بوده‌اند. همیشه پیش از طلوع آفتاب برمی‌خیزد و هیچگاه نماز صبح و راز و نیاز با معبود خویش را قضا نمی‌کند به نیم نانی خرسند است و منت نمی‌کشد. هیچگاه پای آثارش را امضا نمی‌زند و بیشتر خطوطش را با آب شسته است چرا که ترجیح می‌داده که آب روان آن‌ها را پاک کند تا بدست... بیفتد. اندک آثاری از خط وی در دست است ولی همین هم غنیمت است آنکس که ورقی از دستنوشته‌های او را می‌خرد خرسند است چراکه اندک مالی داده و جان عالمی را خریده است (اگرچه میلیاردها میلیارد پرداخت کرده باشد، ایشان می‌افزایند: چرا بخود نبالم که من از رهروان راه پاک او و از دوستداران و همشهریان ایشان هستم...)



میر علی تبریزی

میر علی تبریزی (درگذشت ۸۵۰ ه. ق) با لقب **قُدوة الکُتّاب** (به معنی پیشگام خوشنویسان) فرزند میر علی سلطانی از خوشنویسان به نام و از مفاخر خوشنویسی ایرانی در سده هشتم و نهم هجری (چهاردهم و پانزدهم میلادی) است. او را واضع و مبدع خط زیبای **نستعلیق** می‌دانند که از قله‌های رفیع هنر ایرانی است.

از جزئیات زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست به جز آنکه مدتی در **تبریز** می‌زیسته و وفاتش به سال ۸۵۰ ه. ق (۱۴۴۶-۱۴۴۷ م) اتفاق افتاده است. دانشنامه بریتانیکا تولد او را حدود ۱۳۶۰ و درگذشتش را ۱۴۲۰ میلادی هر دو در تبریز ذکر کرده است.

در نیمه اول سده نهم دو نفر با نام میر علی تبریزی می‌زیسته‌اند: یکی **میر علی بن الیاس تبریزی** و دیگری **میر علی بن حسن تبریزی** که میر علی فرزند حسن را بنیان‌گذار خط نستعلیق می‌دانند.

هر چند پیش از زمان میر علی تبریزی نیز در برخی از دست‌نبرشته‌ها و اسناد نوعی خط بسیار نزدیک به نستعلیق دیده می‌شود ولی میر علی تبریزی بود که این خط را به صورت مستقلی عرضه نمود و به آن هویتی آشکارا داد و دارای قواعدی مشخص کرد. از این رو استادان بعدی، ابداع خط نستعلیق را به او نسبت داده‌اند. به هر حال می‌توان گفت که اگر میر علی واضع این خط نباشد او بود که به این خط روش روشن داد.

نسخ تعلیق اگر خفی و جلی است واضع الاصل خواجه میر علی است

گفته می‌شود میر علی از ترکیب دو **خط نسخ** و **تعلیق** خط زیبایی پدید آورد که در ابتدا به «نستعلیق» و سپس موسوم به نستعلیق گردید و همان است که اکنون خط زیبای پارسی بدان نوشته می‌شود. در رساله‌های قدیمی خوشنویسی داستانی نقل شده که میر علی شبی در خواب، پرواز **غازها** را دید و حرکات سیال نستعلیق را از حرکات نرم بدن این پرندگان هنگام پرواز الهام گرفت.

شکل اولیه خط نستعلیق و ترکیبات آن در ابتدا ساده‌تر بود، اما میر علی آن را کامل کرد. ویژگی شکل تزیینی این خط، برای نوشتن اشعار بسیار مناسب است. **آرتور یوپ** هنرشناس و ایران‌شناس مشهور می‌گوید: «... نسخ خطی کامل و متعادل است و تعلیق خطی تأثیرگذار و حاکم. با ترکیب ویژگی‌های این دو خط، نستعلیق که بسیار نوازشگر، شیک، آرام و ملایم است، به وجود آمده است. این نوع خط که ایرانی‌ها آن را ترویج داده‌اند تصویری عالی از تمدن و جهان‌دیدگی را به نمایش می‌گذارد.» ظهور نستعلیق به کاربرد خط تعلیق کاملاً پایان داد و بعدها توسط **جعفر تبریزی**، **سلطانعلی مشهدی**، **میر عماد حسنی** و دیگران به کمال پختگی رسید.

میر علی که مدتی در **بغداد** در دربار **سلطان احمد جلایر** (۷۸۳-۸۱۳ ه. ق) بود کلیات فارسی «**خواجوی کرمانی**» را به تاریخ ۷۹۸ ه. ق به خط نستعلیق در **بغداد** نوشت و هر چند زبان مردم بغداد همیشه عربی بوده است. این نسخه‌ای از مثنوی «**همای و همایون**» اثر **خواجوی کرمانی** در **کتابخانه بریتانیا** به خط او موجود است.

میر علی هروی

میر علی سادات حسینی هروی (درگذشت: ۹۵۱ هـ/ ۱۵۴۴ م) معروف به میر علی هروی و میرجان و ملقب به کاتب سلطانی از سرآمدان نستعلیق‌نویسی و از خوشنویسان بزرگ قرن دهم هجری است که خط او از نظر رعایت اصول، استحکام و همواری، صفا و شأن، تا زمان خود بی‌همتا بوده و شاید پس از او نیز جز میر عماد کسی یارای برابری با او نداشته باشد. خط او حتی بر خط سلطان علی مشهدی برتری دارد. او بر روی خوشنویسان پس از خود تأثیر به‌سزایی گذاشته‌است.

میر علی هروی پسر میر محمد باقر ذوالکمالین از خوشنویسان شهیر عصر گورکانی بوده‌است. ابتدا در هرات به کسب علوم و فضائل پرداخت و در خدمت پدرش که جامع معقول و منقول بود در اغلب رشته‌های ادبی اطلاعاتی کسب نمود و آنگاه به تعلیم و تعلم خط پرداخت تا کار به جایی رسید که از هنرمندان هم عصر خود گوی سبقت را ربود. ملا میر علی هروی زندگی متلاطمی داشت و در دوران پراشویی می‌زیست. او از سادات حسینی و از اهالی هرات بود. به علت اقامت طولانی در مشهد گاهی او را مشهدی هم خوانده‌اند. خانواده آن‌ها در ۱۵۰۶ م/ ۹۱۱ هـ.ق به مشهد کوچ کردند ولی به‌زودی به هرات بازگشتند و در همان‌جا ماندگار شدند.

او شاگرد زین‌الدین محمد از شاگردان بی‌واسطه سلطان علی مشهدی بود ولی معلوم نیست که خود او هم نزد سلطان علی مشهدی مشق کرده باشد. اما آنچه مسلم است این که خط او از هر دو استاد پیشی گرفت و شاگردان زیادی تربیت کرد.

میر علی در جوانی در دارالانشاء حکام هرات به کتابت احکام مشغول بود. پس از آن به دربار سلطان حسین میرزا بایقرا راه یافت و از مقربان دربار این پادشاه هنرپرور شد و لقب سلطانی و کاتب السلطانی را از او دریافت کرد. چنان‌که او برخی از آثارش را با امضاء «میر علی الکاتب السلطانی» رقم زده‌است. او تا سال ۱۹۱۱ یعنی زمان درگذشت سلطان حسین بایقرا در هرات بود و پس از آن گاهی در مشهد و گاهی در هرات به سر می‌برد. تا سال ۹۱۹ هـ.ق شاه اسماعیل اول صفوی هرات را فتح کرد و میر علی تحت حمایت کریم‌الدین حبیب‌الله ساوجی درآمد.

پس از کشته شدن حبیب‌الله، در زمانی که سام میرزا صفوی از طرف برادرش شاه تهماسب فرمانروای خراسان بود و و پیشکارش حسن خان شاملو بود، میر علی سه سال در هرات بود. تا اینکه در سال ۱۵۲۸ م/ ۹۳۵ هـ.ق عبیدالله یا عبیدخان از بک برادرزاده محمد خان شیبانی مؤسس سلسله ازبکیه، این شهر را برای مدت کوتاهی تسخیر کرد و میر علی هروی را با خود به مقر خود بخارا برد و میر علی را به معلمی عبدالعزیز خان فرزند خود گماشت و به کار کتابت مشغول کرد. او نزدیک به ۱۶ سال در بخارا بود و نتوانست از آنجا خارج شود و با افسردگی روزگار می‌گذرانید تا در همان شهر درگذشت. گویا تا سده گذشته نیز سنگ مزار او در بخارا هنوز قابل رؤیت بوده‌است. میر علی هروی تا هنگام مرگش در حدود ۱۵۴۴ م/ ۹۵۰ هـ.ق در این شهر کار می‌کرده‌است.

میر علی که مردی درویش‌مسلک و آزاده بود از دوری خانواده و وطن و مهاجرت اجباری به بخارا دلگیر و افسرده بود و این شعر که از اوست و چندین بار آن را با تفاوت‌های اندکی نوشته‌است گویای درد دل و روح پر آلام اوست:

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ | تا خط من بیچاره بدین قانون شد |
| طالب من همه شاهان جهانند ولی | در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد |
| سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم | که مرا نیست از این شهر ره بیرون شد |
| این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز | وه که خط سلسله پای من مجنون شد |

شاگردان

هفت تن را از شاگردان مهم میر علی هروی ذکر کرده‌اند:

- میر محمد باقر فرزند میر علی، خطاط دربار عبدالرحیم خان‌خانان و همایون شاه و اکبر شاه از امپراتوران گورکانی هند
- خواجه محمود شهبازی که مدتی کلانتر هرات بود و به بخارا و بلخ مهاجرت کرد.
- میرسیداحمد مشهدی کاتب و ملازم شاه‌تھماسب
- میرحسین بخارایی یا میرحسین کلنگی بخاری
- مالک دیلمی استاد میر عماد
- میرحیدر بخارایی یا میرحیدر حسینی تبریزی
- میرچلمه یا اسکندر چلمه بخاری، که گفته می‌شود وقتی ترقی کرد و میرعلی به وی اجازه داد که در قطعاتش عنوان «کتابه میرعلی» را رقم کند، میرچلمه به استاد پرخاش کرد و میرعلی آزرده شد و وی را نفرین کرد و چلمه پس از اندک زمانی نابینا شد.

آثار

از میر علی هروی آثار متعددی به‌صورت کتاب و رساله و قطعات مختلف باقی‌مانده‌است که زینت بخش موزه‌های مهم ایران و سایر کشورها و مجموعه‌های شخصی است. از جمله او در ۱۵۱۹م/۹۲۵ه.ق یعنی هنگامی که در هرات می‌زیسته کتاب بوستانی را نوشته که اکنون در موزه اسلامی و ترکی در استانبول نگهداری می‌شود.

میر علی هروی در شعر و معما نیز دست داشت و به ترکی و فارسی شعر می‌سرود. همچنین نثر او عالی است و او را از جمله منشیان دانسته‌اند. از آثار منثور او رساله مدادالخطوط را می‌توان نام برد.

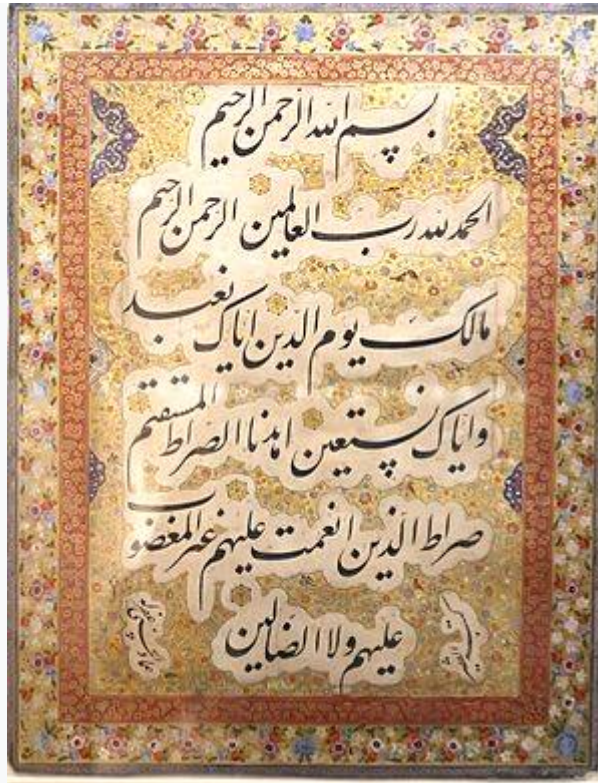


تندیس میر عماد در بوستان مشاهیر صفوی، اصفهان

میر عماد حسنی

زاده قزوین ۹۳۳ خورشیدی
درگذشت اسپهان ۹۹۴ خورشیدی

آرامگاه مسجد ظلّات اصفهان
محل زندگی قزوین، تبریز، عثمانی، حجاز، خراسان
شناخته‌شده برای خوشنویسی
سبک نستعلیق



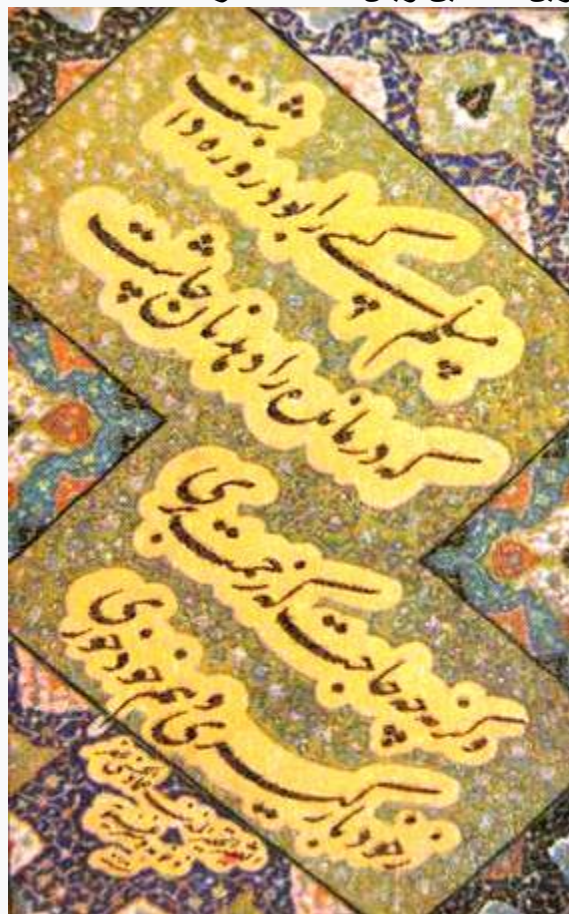
سوره حمد از قرآن به خط میر عماد حسنی



نمونه کتابت به خط میر عماد حسنی



چلیپایی از میر عماد بزرگترین نستعلیق‌نویس همه اعصار



نمونه‌ای از نستعلیق چلیپا از میر عماد؛ «مسلم کسی را بُود روزه داشت / که در مانده (ای) را دهد نان چاشت // وگرنه چه حاجت که زحمت بری / ز خود بارگیری و هم خود خوری»

میر عماد حسنی قزوینی (۱۶۱۵-۱۵۵۴ میلادی / ۹۶۱-۱۰۲۴ ه. ق) خوشنویس پرآوازه و از سرآمدان هنر خوشنویسی ایرانی و بزرگترین خوشنویس در خط نستعلیق است. به همین جهت «خط میر» برای حسن خط مثل بوده است. در سال ۱۰۲۴ ه. ق شاه عباس صفوی وی را متهم به پیروی از مذهب تسنن کرد و امر به قتل وی داد. از او آثار فراوانی باقی مانده که در موزه‌های ایران و جهان و مجموعه‌های شخصی نگهداری می‌شود. میر عماد خود را از سادات حسنی می‌دانست و از این رو رقم یا امضایش بیشتر «میر عماد حسنی» بود.

ارزش هنری

میر عماد حسنی سیفی قزوینی از مشهورترین خوشنویسان تاریخ هنر ایران است که توانست پایه خط نستعلیق را چنان مستحکم نماید که تمام صاحب نظران خطوط اسلامی آن را *GDZh B!-N* نامیدند. قلم او بیشترین تأثیر خود را در عرصه خط نستعلیق گذاشته است.

باید پذیرفت که میر عماد یک شخصیت فراملی است که بی‌گمان دارنده پربرترین آثار هنری برای ایران است. آثار میر عماد گواه این سخنند که میر به دو اصل نهایی اصول دوازده‌گانه خوشنویسی یعنی شأن و صفا، رسیده است. خط میر دارای چنان زیربنای محکمی است که حتی در زمان حیاتش تأثیر فراوانی بر هم‌روزگاران خود داشت و همین‌طور پس از وی چندین قرن خوشنویسان از روی قطعاتش مشق کرده‌اند، هر چند هیچ‌کدام نتوانستند به جایگاه او دست یابند. میر عماد هنرمندی آزاده، بلند نظر و وارسته بود و هنر را برای نفس هنر دوست می‌داشت و با شاگردان خود چنان بود که آنان از عالم استاد و شاگردی قدم فراتر نهاده و روابط مرید و مرادی یافته بودند و حتی بعضی برای میر جنبه ظهور کرامات نیز قائل شده‌اند. میر صدها شاگرد برجسته تعلیم و تربیت نمود که هر کدام نام‌آورانی شدند که نام و هنرشان پشتوانه فرهنگ کشور ایران است. افزون بر خوشنویسان ایرانی مقلدان خط میر عماد در میان خوشنویسان عثمانی و هند فراوان بوده‌اند.

میر عماد با پالایش خطوط پیشینیان و زدودن اضافات و ناخالصی‌ها از پیکره نستعلیق و نزدیک کردن شگرف نسبت‌های اجزای حروف و کلمات، به اعلا درجه زیبایی یعنی نسبت طلایی رسید و قدمی اساسی در اعتلای هنر نستعلیق برداشت. با بررسی اکثریت قاطع حروف و کلمات میر عماد متوجه می‌شویم که این نسبت به عنوان یک الگو در تار و پود حروف و واژه‌ها وجود دارد و زاویه $44\frac{8}{63}$ درجه که مبنای ترسیم مستطیل طلایی است، در شروع قلم‌گذاری و ادامه رانش قلم، حضوری تعیین‌کننده دارد. این مهم قطعاً در سایه شعور و حس زیبایی‌شناسی وی حاصل آمده، نه آگاهی از فرمول تقسیم طلایی از دیدگاه هندسی و علوم ریاضی. میر عماد این نسبت‌ها را نه تنها در اجزای حروف بلکه در فاصله دو سطر و مجموعه دو سطر چلیپاها و کادرهای کتابت و قطعات رعایت می‌کرده است. وی چلیپانویسی و قطع‌نگاری را به مرتبه یک فرهنگ ارتقا داد و به عنوان هنری مستقل از کاربرد خط نستعلیق در قاب تاریخ نشاناد.

میر عماد ذوق شعر نیز داشته و اشعاری به او منسوب است. پاره‌ای از اشعار او در «امتحان الفضلاء» میرزای سنگلاخ نقل شده است.

ویژگی هنری

از لحاظ اسلوب خط میر تابع شیوه میر علی هروی بود که بعد از عزیمت به اصفهان به شیوه بابا شاه مشق نمود. عمده قطعات او در قالب چلیپا است که نحوه ترکیب بندی خطوط میر سر مشق تمام چلیپا نویسان است. او این فرم نوشتاری را به اوج رساند و شیوه سیاه مشق‌های او بعدها الگویی برای استادان قرون بعدی مانند میرزا غلامرضا در قرن ۱۳ ه. ق گردید.

بنا به رأی کارشناسان خط ایرانی در عالم نستعلیق از ابتدا تاکنون کمتر خوشنویسی یافت شده که خطش به استواری و قدرت و شیوایی قلم میر باشد. میر عماد زیبایی خط نستعلیق را به اعجاز رسانیده است.

بنا به گفته دکتر مهدی بیانی میر در لطف قلم و قدرت کتابت ید بیضا نمود و خط او بدون اصلاح استوار و خوش اندام است، خفی را نمکین و جلی را استوار و شیرین می‌نوشت. زیبایی خط او عالم گیر شد و شعرا در وصف او شعر می‌سرودند از جمله میر عبدالغنی تفرشی از شعرا معاصر میر عماد در یک رباعی گفته‌است:

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره تو را فلک حلقه به گوش هر مدّ تو را مدّت ایام بهاست.

آوازه شهرت میر در زمان حیات و ممات عالم گیر شد و در بلاد هند و عثمانی آثار او را به بهای زر خرید و فروش می‌کردند و شاهان به داشتن آثار او مباحث داشتند.

خط میر عماد در زمان زندگانش نه تنها در ایران و دربار صفوی بلکه در دربار گورکانیان هند و پادشاهان عثمانی نیز آوازه‌ای بلندپایه داشت. گفته می‌شود که خط او را در زمان زندگیش با طلا معاوضه می‌کردند و در هنگام مرگ از ثروتمندترین مردان ایران بوده چنانچه خانه‌اش را وزیر وقت نتوانست بخرد.

زندگی

درباره زندگی او در تذکرها و رسالات و متون مختلف مطالب فراوانی آمده؛ اما گوشه‌های پنهان زندگی او همواره ناشناخته مانده‌است. میر عماد در قزوین متولد شد و دوران کودکی و نوجوانی خود را در قزوین گذراند و برای تکمیل هنر خود به تبریز سفر کرد. در مورد سالیان اولیه زندگی او و آغاز یادگیری‌اش در قزوین سخنان زیادی به میان است، اما هیچ‌کدام قطعی نیست.

تولدش سال ۹۶۱ در قزوین و مرگش ۱۰۲۴ بوده- از خاندان بزرگ سیفی قزوین بود. مستقیم زاده در تذکره تحفه الخطاطین اسم او را محمد و پدرش را حسین می‌نامد. بعدها به «عمادالملک» و «میر عماد» مشهور شد و شهرت وی سراسر ممالک گیتی را فراگرفت. نسبت او چنان‌که در دست‌نویس‌هایش مشاهده می‌شود از سادات بلند مرتبه حسنی بوده و جد او از کاتبان و کتابداران دوره صفوی در قزوین بوده‌است.

بنا به گفته خانم آن ماری شیمل در کتاب خوشنویسی و فرهنگ اسلامی، میر عماد در سن ۸ سالگی شروع به آموزش خط نمود. در کودکی، در قزوین به تحصیل علوم و مبانی خوشنویسی در نزد استادانی چون عیسی رنگ‌کار و مالک دیلمی پرداخت و در جوانی برای تکمیل هنر خود به تبریز مسافرت کرد و از تعلیمات استاد مشهور زمان ملا محمد حسین تبریزی بهره گرفت. می‌گویند میر عماد روزی قطعه‌ای از خط خود را به ملا محمد حسین تبریزی نشان داد؛ استاد فرمود: «اگر چنین توانی نوشت بنویس و گرنه قلم فرو گذار.» میر گفت: «خود نوشته‌ام». استاد روی او را بوسید و خط او را روی چشم گذارد و فرمود: «امروز استاد خوشنویسان هستی» و او را از شاگردی بی‌نیاز دانست.

میر عماد مدت‌ها از روی آثار استادان دیگری همچون بابا شاه اصفهانی و سلطانعلی مشهدی به خصوص میر علی هروی مشق کرد و از میان هزاران خوشنویس که در مدت شش قرن قبل از وی خودنمایی کرده‌اند، سرآمد همه شد و حدّ این هنر را به سر حد اعجاز و کمال آن رسانید و در این هنر به جایی رسید که رونق دیگر استادان را شکست.

به قول صاحب گلستان هنر میر ابتدا برای زیارت خانه خدا به مکه سفر کرد و صاحب تذکره خط گوید: محمد هلال بن نجم الدین از بزرگان شام به نیت فراگیری مقدمات نستعلیق در این سفر همراه او بود.

میر عماد از تبریز به عثمانی و حجاز رفت و سپس به ایران بازگشت. مدتی در خراسان و هرات به کاتبان کتابخانه فرهاد خان قره مانلو، از امرای لشکریان شاه عباس، پیوست. پس از قتل فرهاد خان به قزوین آمد و در ۱۰۰۸ قمری به اصفهان رفت. شاه عباس دوازده سال بود که بر تخت نشسته بود

و صفویه در اوج قدرت و شوکت به سر می‌برد. از این رو، هنرمندان و صنعتگران راهی اصفهان می‌شدند تا از نظر مادی و معنوی ترقی کنند. میر عماد نیز عریضه‌ای به نستعلیق در مدح شاه نوشت و برای او فرستاد. شاه را خوش آمد و او را به دربار فرا خواند.

میر با توجه به اسامی شهرها که در قطعات و کتاب‌هایی که نوشته آورده‌است و سندهای قدیمی، او به حلب، دمشق، عثمانی و حجاز مسافرت کرده و احتمالاً به زیارت مکه معظمه نیز نائل شده‌است و در داخل ایران به اصفهان، قزوین، سمنان، دامغان، طبرستان و خراسان سفر نموده‌است. میر عماد تغییراتی در قواعد نستعلیق به وجود آورد. خط او به حدی متعالی شد که گفته می‌شود هنوز نظیری برایش سراغ نکرده‌اند. او شانزده سال در اصفهان اقامت کرد. شاگردان بسیاری را آموزش داد و آثار فراوانی از خود به جا گذاشت.

میر در مراجعه به ایران در سلک هنرمندان کتابخانه فرهاد خان قره مانلو که از بدو سلطنت شاه عباس اول مصدر مشاغل لشکری و کشوری بودند قرار گرفت و چند سال در تمام مدت حکومت فرهاد خان در سمنان و دامغان و طبرستان و بسطام و خراسان همراه و ملازم او بود تا به سال ۱۰۰۷ ه.ق فرهاد خان بدست الله وردی خان از سرداران شاه عباس به قتل رسید و همان زمان میر از خراسان به قزوین بازگشت و به قول کلمان به گیلان رفت و دوباره به قزوین بازگشت و مقیم شد. این دوران مصادف با سلطنت شاه عباس است که اصفهان به صورت یکی از زیباترین شهرهای ایران درآمده بود. مرکزیت هنری این شهر باعث شد تا میر عماد در سال ۱۰۰۸ ه.ق برای خدمت به شاه عباس راهی اصفهان شود. به محض رسیدن او به شهر عریضه‌ای نوشت که در مرقع گلشن به بیان کامل متن نامه پرداخته شده‌است.

شاه پس از استحضار از مضمون نامه و اطلاع از هنر میر او را به دربار فرا خواند و مورد لطف و عنایت خود قرار داد. میر عماد به شکرانه این مرحمت شاهانه قطعات خط با اشعاری در مدح شاه نوشت و تقدیم نمود.

میر عماد پس از اقامت در دربار شاه به لطف و عنایتی که در حق او می‌شد مفتخر گردید و با اخلاق کریمه خود مورد ستایش شاه و نور چشم او گردید. این مورد باعث حسادت و فتنه و عداوت شد تا جایی که میر به خاطر نامردی‌ها با سرودن اشعاری گله مندی‌های خود را ابراز داشت. این فتنه‌ها باعث کم رنگ شدن محبت شاه نسبت به میر گردید و در عوض علیرضا عباسی مورد تفقد شاهانه قرار گرفت. محبوبیت علیرضا عباسی نزد شاه به حدی شد تا جایی که شاه شمعدان به دست بالای سر او ایستاده تا وی مشق خط نماید. این عمل شاه باعث دلگیری میر گردید.

پس خطاب به شاه شعری به خط خود نوشت و فرستاد. این کدورت به حدی بالا گرفت که زبان میر نسبت به شاه نیش‌دارتر و کینه‌توزانه‌تر شد. کینه حسودان به جایی رسید که اشعار میر عماد را که در نکوهش شاه سروده و نوشته بود را به سمع و نظر شاه عباس برسانند. شاه از کرده میر ناراحت شد و برای صحت ادعای دیگران ۷۰ تومان فرستاد و در خواست کتابت شاهنامه را بنمود. پس از یک سال شاه پیکری فرستاد و در خواست کتاب را نمود. میر عماد ۷۰ بیت را که نوشته بود ارسال نمود و در جواب پیغام شاه می‌گوید:

بگویند وجه سر کار زیاده بر این کفایت نکرد و مقدار پول به اندازه ابیات نگارش شده‌است. شاه از این عمل برآشفته و ابیات را پس فرستاد. میر کلیه ابیات را با قیچی برید و هر بیت را به مبلغ یک تومان به شاگردان خود فروخت و پول شاه را پس فرستاد. این عمل میر عماد باعث نفرت شاه از میر عماد گردید. از دیگر دلایل نفرت شاه از میر مذهب تسنن اوست.

لقب‌ها

میر عماد از سادات سیفی حسنی و با کُنیه قزوینی است و چون پیرو مسلک «عمادالملک» بود این لقب را به خود گرفت. عبدالمحمد خان و کلمان هوار و مستقیم زاده بیان می‌کنند: میر عماد به دلیل لقب حامی خود عمادالملک از بزرگان صفوی لقب عماد را بر خود نهاد. دکتر مهدی بیانی به این نظریه با دیده

تردید می‌نگرد و می‌گوید: عموم تذکره نویسان او را به نام میر عماد می‌خوانند و واضح است که در زمان حیات هم به این نام معروف بود. دکتر بیانی می‌افزاید که لقب عمادالملک مربوط به شخص میر عماد است. زیرا ۹ فقره از آثارش با نام عمادالملک رقم خورده‌است.

در یک نسخه از تکلمه النفحات عبدالغفور لاری میر عماد در حواشی آن نسب خود را چنین بیان کرده‌است: (عماد بن ابراهیم الحسنی)

نسبت سیادت میر را همه تذکره نویسان حسنی دانسته که از خاندان سیفی قزوین بوده‌است و در دستگاه دولتی صفوی مصدر کتابداری و مستفی و دارای پایه بلند بوده‌اند. نام میر عماد جلال‌الدین محمد خوش‌نویس و پدرش میر شریف از بنی اعمام قاضی جهان سیفی قزوینی وزیر شاه طهماسب صفوی و حسن علی سیفی جد میر را نام برده‌اند.

در مورد سیادت حسنی یا حسینی میر عماد شک هست. غلام محمد هفت قلمی و کلمان هوار و عبدالمحمد خان او را حسینی می‌دانند. اما به احتمال زیاد حسنی است؛ و گاهی حسینی یا حسنی رقم می‌زده‌است. اما در یک قطعه بنا به گفته دکتر بیانی نوشته شده (مشقه عماد ثانی حسینی) و شک بر طرف گردید. یعنی قریب نیم قرن بعد از میر عماد شخصی بنام میر عماد الحسنی یا حسینی می‌زیسته‌است این مطلب از کتاب سرمایه ایمان تصنیف عبدالرزاق لاهیجی آمده که عبارت (تمت الرسالة سرمایه ایمان بعون الملك المثال بتاريخ روز دوشنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاول سنه احدی و سبعین و الف. کتبه العبد عمادالحسینی) است.

برخی از القاب میر عماد الحسنی عبارتند از: عماد - میر عماد - میر عماد حسنی - میر عماد الحسنی - میر عماد حسنی قزوینی - عمادالملک حسنی - عمادالملک حسنی قزوینی - عمادالحسنی قزوینی.

مذهب

بنا به قول اکثر تذکره نویسان و تاریخ نگاران مذهب او سنی است و این یکی از دلایل قتل میر عماد مطرح شده‌است. اما هیچ گونه مدرک یا سند مستقلاً برای آن وجود ندارد. در هیچ جا شعر یا متنی به خط او در وصف خلفا دیده نشده، اما هرکجا که نام آل نبی آمده‌است از آن‌ها به نیکی یاد کرده‌است و در ارتباط با امام علی مناجات نامه یا دعای نادعلی را بارها نگارش کرده‌است. در یک قطعه نوشته: علی الله فی کل الامور توکلی و بالخمسۃ اصحاب العبا توسلی.

ویژگی‌های اخلاقی

او مردی آزاده و بزرگمنش بود و هنر را برای هنر دوست می‌داشت و برای رسیدن به حد والای هنر خود و دیگران را فراموش می‌کرد تا جایی که گویند مدت ۳ سال سر خود را اصلاح نکرد. ارتباط او با شاگردانش در حد مرید و مرادی بود و برای او قائل به کرامات بودند. نصرآبادی از قول ابوتراب شاگرد میر عماد گفته‌است: روزی در قهوه‌خانه نشسته بودم میر عماد با رشیدا خواهر زاده‌اش گذر کرد. به خاطر رسیدن اگر میر صفای باطن داشته باشد به قهوه‌خانه می‌آید. با اینکه چند قدم بیشتر نرفته بود برگشت قهوه خورد و گفت: از این چیزها در خانه ما هم یافت می‌شود. ابوتراب تنبیه شد. روز دیگر به خانه میر رفت و در بالاخانه او منزل یافت. بنا به اشعار میر برای شاه نشان می‌دهد که او تا حدود زیادی مغرور و طبع حساسی داشته‌است.

فرزندان و نزدیکان

از میر پسری به نام میرزا ابراهیم و دختری به نام گوهرشاد باقی‌مانده که هر دو از خوشنویسان چیره‌دست بودند. پس از مرگ میر آن‌ها همراه بسیاری از خوشنویسان و بستگان میر از بیم شاه صفوی به عثمانی یا هند هجرت کردند. از جمله عبدالرشید دیلمی خواهرزاده و شاگرد میر جلای وطن کرده به هندوستان رفت. و جهانگیر شاه او و برخی دیگر از بستگان میر را پناه داد.

قتل میر

در کتاب احوال و آثار خوشنویسان اثر مهدی بیانی آمده است: چون میر عماد به تسنن مشهور بود و شاه نسبت به تشیع تعصب داشت. این مورد باعث مزید علت شد که در نهایت منجر به قتل میر عماد گردید. گویند شاه فریاد کشید و گفت: (کسی نیست مرا از دست این مرد خلاص کند) یا (کسی نیست مرا از دست این سنی نجات دهد) یا (کسی نیست این مغرور را بکشد) یا (ما یک تن قزوینی ندیدیم که یک ذرع دم داشته باشد). مقصود بیک مسگر قزوینی رئیس قبیله شاهسون قزوین به قول صاحب آرای عباسی در آخرین شب ماه رجب ۱۰۲۴ که میر عماد از راه حمام بنا به دعوت مقصود بیک به خانه او می‌آمد، جمعی از ارادل و اوباش را واداشت که در تاریکی شب او را به قتل برسانند.

در تذکره خط و خطاطان اثر میرزا حبیب اصفهانی آمده است که مقصود بیک از دوستان میر بود که به تحریک شاه این کار را انجام داد. برخی هم بر این عقیده بودند که خشم شاه در ادای این جملات مرگ میر نبوده است. زیرا وقتی شاه از قتل میر خبر دار شد، بسیار ناراحت شد و دستور قصاص قاتل را صادر کرد. اما علی قلی خان واله عقیده دارد که قتل میر به اشاره و فرمان شاه بود. جسد مثله شده میر به مدت چند روز روی زمین بود و کسی جرئت خاکسپاری را نداشت. تا اینکه مرید او میرزا ابوتراب وی را در مسجد مقصود بیک واقع در دروازه طوقچی اصفهان به خاک سپرد. در این زمان به دستور شاه بر جسد او احترام گذاشته و گروهی از شاگردان و امرا و شاهزادگان در آن مراسم شرکت داشتند.

البته به دلایل مختلف از جمله همدردی شاه عباس و بلندطبعی علیرضا عباسی دخالت او در قتل میر را یک افسانه بزرگ ساختگی دانسته‌اند که در هیچ‌یک از منابع قدیمی اشاره و ثبت نگشته است. وقتی خبر قتل میر به جهان منتشر شد، موجب تأسف و تأثر هنرشناسان گردید. جهانگیر پادشاه هند نامه‌ای به شاه عباس نوشت که چرا میر عماد را به من ندادی که در مقابل به وزنش جواهر بدهم. مرگ میر به سال ۱۰۲۴ در شصت و سه سالگی زندگی‌اش اتفاق افتاد و مزار او اکنون در اصفهان (مسجد ظلمات و آرامگاه میر عماد) است.

دکتر مهدی بیانی می‌گوید: از ترجمه مورخین و تذکره نویسان می‌آید که میر در سال ۱۰۲۷ در اصفهان به قتل رسید و بیشتر تذکره نویسان همین تاریخ را نقل کرده‌اند. اما مستقیم زاده تاریخ مرگ میر را به سال ۱۰۲۴ می‌داند. این قول بیشتر از جانب صاحب عالم آرای عباسی است که معاصر با میر عماد می‌باشد و بیشتر صحیح است. سن میر ۶۳ بود که به تاریخ ۹۶۱ هم می‌رسد.

مدتی بعد خبر قتل میر به سراسر ایران و بلاد اطراف رسید و به ویژه در هند و عثمانی که شیفته خط میر بودند مراسم سوگواری به پا شد. جهانگیر شاه هند از روی تأسف اعلام نمود اگر میر را به من داده بودند هم وزن او طلا می‌دادم. ابوتراب در وصف استاد خود شعری سرود و سنگ قبری با خط خود برای مزار میر تهیه کرد اما موفق به نصب آن نشد تا عاقبت آن را بر قبر خود قرار دادند. پس از مرگ میر خاندان و شاگردان میر عماد از ترس شاه مخفی شده یا به عثمانی و هند هجرت کردند و در آنجا مورد لطف شاهان قرار گرفتند و در اشاعه خط نستعلیق ایرانی در خارج مرزهای ایران سهم بسزایی داشتند.

استادان

در شناسایی اولین استاد میر هیچ اطلاعی در دست نیست. اما از آنجا که او از خانواده صاحب دیوان بوده است در میان افراد خانواده‌اش به او خط را آموزش داده‌اند. از استادانی که نام برده‌اند یکی عیسی بیک رنگ کار است؛ که این انتساب رد شد. زیرا او در سال ۹۸۱ ه.ق فوت کرده است. دومین استاد او مالک دیلمی است که در انتساب او شک نیست. ملا محمد حسین تبریزی دومین استاد میر عماد است.

در تذکره خط و خطاطان آمده است: در ابتدا در شهر قزوین شاگرد عیسی رنگ کار بود و بعد در سلک شاگردان مالک دیلمی درآمد. بعدها شهرت ملا محمد حسین تبریزی را شنید و به تبریز سفر کرد و شب و روز به مشق خط پرداخت.

در کتاب مرقع گلشن نوشته مهدی بیانی آمده است: میرعماد نزد دو تن از استادان خط تعلیم گرفت و پس از اندک زمانی دو استاد تعلیم میر را نزد خود لازم دانستند.

دو استاد اصلی میر، مالک دیلمی و محمد حسین تبریزی هستند و عیسی رنگ کار و حتی بابا شاه اصفهانی هم نمی‌توانند جزو استادان او باشند. زیرا عیسی خوشنویس از رکابداران شاه طهماسب اول صفوی بود و بعید است که پس از ۵۴ سال سلطنت شاه، وی حیات داشته باشد؛ خصوصاً که صاحب گلستان هنر نقل می‌کند که او در آخر عمر متولی امامزاده‌ای در گناباد شد و در سال ۹۸۴ در گذشت. همچنین بابا شاه به سال ۹۹۶ در اصفهان فوت کرد و میر ۱۲ سال بعد از او به اصفهان رسید.

بیشتر تذکره نویسان عقیده دارند که میر از روی خط باباشاه و میرعلی مشق می‌کرد که این مورد صحیح است.

دکتر بیانی در کتاب سیر احوال و آثار خوشنویسان می‌گوید: مالک دیلمی به سال ۹۶۶ در گذشت و میر در آن زمان کودکی ۵ ساله بود. اما در استادی محمد حسین تبریزی شکی نیست. گویند میرعماد برای تعلیم خط نزد او رفت تا روزی پس از ممارست و مشق خط‌های بیشمار قطعه‌ای نوشت و به نزد استاد برد. محمد حسین چون آن را دید به میر گفت اگر چنین توانی بنویس و گرنه قلم فروگذار و چون میر به استاد گفت خود نوشتن او خط و میر را بوسید و گفت که تو از امروز از استادانی. این سخن به منزله جواز و تصدیق حسن خط میر عماد است.

شاگردان

افزون بر آثار بی‌شمار که هر یک از مفاخر هنر ایرانی است و شاگردان بسیاری که در مکتب میرعماد مستقیم و غیرمستقیم تعلیم دیدند؛ یکی از ویژگی‌های میرعماد این است که شاگردان زیادی تربیت کرد. پس از ورود میرعماد به اصفهان شهرت او باعث شد تا شاگردان بسیاری به او روی آورند. این افراد از طبقات مختلفی بودند و در میان آنان شاهزادگان و درباریان به چشم می‌خوردند. او مدت ۱۶ سال اقامت در اصفهان شاگردان بسیاری را تربیت کرد. از جمله معروفترین آنها می‌توان به این افراد اشاره کرد:

- نورالدین محمد لاهیجی (نورا)
- عبدالرشید دیلمی (رشیدا)
- میرابراهیم (فرزند میرعماد)
- گوهرشاد (دختر میرعماد)
- عبدالجبار اصفهانی
- محمدصالح خاتون‌آبادی
- جمالا (حاجی جمال بن ملک محمد شیرازی)
- نورای اصفهانی
- محراب بیک
- میرساوجی
- میریحیی اصفهانی
- علاءالدین سبزواری
- درویش عبدی بخارائی
- میرمحمد مقیم تبریزی

- میرزاتقی مستوفی الممالک
- ابوتراب اصفهانی (ترابا)
- محمدصالح اصفهانی
- شمسا شیرازی
- عبدالرزاق قزوینی
- فیض امیر فیضا (فخرالزمان)
- میر محمد علی (شوهر گوهر شاد)

افزون بر آن اغلب خوشنویسان پس از میر تا به امروز، از روی آثار بجا مانده از او مشق کرده‌اند و به‌نوعی شاگرد او محسوب می‌شوند.

آثار

از میر عماد آثار خطی فراوانی به صورت مرقع یا «قطعات متفرقه» به جای مانده‌است که زینت بخش موزه‌های معتبر ایران و جهان و مجموعه‌های شخصی است. برخی از آثار او اکنون به موزه خوشنویسی قزوین واقع در کاخ چهلستون منتقل شده‌اند. اخیراً به همت هنردوستان ایتالیایی و آمریکایی مجموعه نفیسی از آثار میر عماد حسنی چاپ شده‌است و به همت موزه متروپولیتن نیویورک در دسترس علاقه‌مندان خط ناب نستعلیق ایرانی قرار گرفته‌است.

آثار میر عماد در «مرقع سن‌پترزبورگ» یعنی همان مرقع میرزا مهدی خان منشی نادرشاه، که احتمالاً در سال‌های انقلاب مشروطیت کتابخانه سلطنتی ایران آن را به روس‌ها فروخته‌است، دیده می‌شود. این مرقع اخیراً به‌طور کامل چاپ شده و صفحاتی از آن به نام «کرشمه ساقی» در ایران انتشار یافته‌است. رساله بابائشاه اصفهانی نیز به خط اوست.

در موزه‌های ایران و جهان

- تحفه الاحرار جامی- قلم کتابت عالی - رقم میر عماد - سال ۱۰۱۶ - کتابخانه کاخ گلستان
- گلشن راز شبستری- کتابت خفی عالی - رقم میر عماد- کاخ گلستان
- دیوان حافظ - کتابت عالی - رقم میر عماد - کاخ گلستان
- گلستان سعدی - کتابت ممتاز - رقم میر عماد - کاخ گلستان
- تکلمه النفحات عبدالغفور لاری - کتابت خفی و عالی - رقم میر عماد - سال ۹۹۲ ه.ق - کاخ گلستان
- بوستان سعدی - کتابت خفی و ممتاز - رقم میر عماد - کتابخانه مجلس
- بوستان سعدی سال ۱۰۱۲ در مجموعه دولتی افغانستان
- مثنوی گوی و چوگان رقم میر عماد در همان مجموعه
- تحفه الملوک رقم میر عماد سال ۱۰۱۹ در کتابخانه سرکاری رامپور هند
- الاسما الحسنی رقم میر عماد در همان کتابخانه
- سبحة الابرار جامی رقم میر عماد سال ۹۷۲ در همان کتابخانه
- رساله نصایح رقم میر عماد سال ۱۰۰۵ ه.ق
- مناجات خواجه عبدالله انصاری رقم میر عماد در همان کتابخانه
- زینه الملوک رقم میر عماد در همان کتابخانه
- پند نامه جامی به فرزند خود رقم میر عماد در کتابخانه ملک
- مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری رقم میر عماد مجموعه دکتر عبدالله فروهر
- هفت بند حسن کاشانی رقم میر عماد مجموعه جعفری ادیب اصفهانی
- رباعیات خیام رقم میر عماد مجموعه عالی تورک گلدی سفیر ترکیه

- مناجات حضرت علی (ع) در کتابخانه دانشگاه استانبول
- مرقع میرعماد سال ۱۰۱۸ و ۱۰۱۲ در کاخ گلستان
- مرقع میرعماد در کتابخانه ملی پاریس
- مرقع میرعماد سال ۱۰۱۳ کتابخانه دانشگاه استانبول
- مرقع میرعماد سال ۱۰۰۳ و ۱۰۲۴ در همان کتابخانه
- کتیبه‌ایی با رقم میرعماد در تکیه میر فندرسکی در اصفهان که در اتاقی مجاور آرامگاه او موجود است. بقلم ۲ دانگ و غزل معروف حافظ است:

روضه خلد برین خلوت درویشان است مایه محتشمی خدمت درویشان است.



37

وصال شیرازی

نام اصلی ابواحمد محمد شفیع

زاده ۱۱۹۷ (قمری)

۱۷۸۳ (میلادی)

شیراز

درگذشته رجب ۱۲۶۲ (قمری)

۱۸۴۶ (میلادی)

شیراز

آرامگاه شاهچراغ

پیشه شاعر و خوشنویس

زمینه کاری شعر، خوشنویسی

در زمان قرن سیزدهم هجری
حکومت

| | |
|-------------|---|
| کتاب‌ها | مثنوی بزم وصال صبح وصال |
| دیوان اشعار | دیوان اشعار |
| فرزندان | وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید، یزدانی |
| پدر و مادر | محمد اسمعیل شیرازی |

محمد شفیع شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ ه. ق/ ۱۷۸۳-۱۸۴۶ م) فرزند محمد اسماعیل، داماد رحمت علیشاه شیرازی متخلص به **وصال** و کنیه‌اش **ابومحمد** و **ابواحمد**، از شعراء، ادیبان و خوشنویسان معروف **شیرازی** در سده سیزدهم هجری بود. او گاهی آثار خوشنویسی خود را با امضاء «میرزا کوچک» و گاهی با نام «وصال شیرازی» رقم می‌زد.

تبار

وصال فرزند محمد اسماعیل شیرازی، جدش میرزا شفیع دبیر نادرشاه و جد سومش در زمان سلسله صفویه عامل گرمسیرات فارس بود. پس از سپری شدن دوران قدرت زندیه میرزا شفیع چندی با پریشانی زندگانی کرد و در تنگدستی درگذشت. او چهار فرزند داشت یکی میرزا قاسم که از مشایخ سلسله ذهبیه بود و دیگری میرزا اسمعیل که پدر میرزا کوچک بود.

میرزا محمد اسمعیل در خوشنویسی و رقوم و سیاق هم‌تا نداشت. وی در ابتدای جوانی از کار دولتی کنارگیری کرد و به آذربایجان رفت و سپس به شیراز بازگشت و با دختر **میرزا عبدالرحیم شاعر شیروانی** ازدواج کرد. از این ازدواج، وصال شیرازی در سال ۱۱۹۷ ه. ق به دنیا آمد.

زندگی

دیری نپایید که وصال یتیم شد و پدر مادرش سرپرستی او را برعهده گرفت. پدر مادر نیز پس از دو سال درگذشت و تربیت میرزا کوچک را خالوی او میرزا عبدالله تکفل نمود. میرزا عبدالله خطی متوسط داشت و از راه نوشتن قرآن امرار معاش می‌کرد. وصال چون به سن تمیز رسید به درویشی و فقر مایل گردید و در طلب مردی کامل بود تا دست ارادت به دامان **میرزا ابوالقاسم سکوت** زد.

با وجود آنکه سلاطین و فرمانروایان راغب بودند وصال را در کنف حمایت خود درآوردند اما وصال کمتر گرد این‌گونه مجالست‌ها می‌گشت و از راه کتابت قرآن مجید نیاز مادی خود را برطرف می‌کرد. وی به فرزندان خود می‌گفت: شعر نیکو صنعت است ولی شاعری حرفه زشتی است زیرا آن دریایی از دانش و فنی از حکمت است و این نوعی گدایی.

وصال دو روز ایام هفته را صرف تدریس به عموم می‌کرد. در سن شصت و چهار سالگی چشمش به آب مروارید مبتلا شد و یکسال نابینا بود. پس از آن طیبی از **کرمانشاه** چشمش را میل زد و چشمش معالجه شد. وصال چنان به مطالعه عشق داشت که بعد از معالجه چشم فوراً مطالعه را از سر گرفت و همین امر باعث شد مجدداً نابینا گردد. در رجب ۱۲۶۲ ه. ق درگذشت و در بقعه **شاهچراغ** در شیراز، در جوار مدفن مرشد خود **میرزای سکوت** مدفون شد.

شاعری

وصال از بزرگترین شاعران و ادیبان سده سیزدهم هجری است. دیوان اشعار او نزدیک به سی هزار بیت دارد. وصال در مرثیه سرایی از تمامی شعرا گوی سبقت را ربود. از سروده‌های وی دیوان شعر و مثنوی «بزم وصال» است و اتمام مثنوی «فرهاد و شیرین» وحشی بافقی است که ناتمام مانده بود. او همچنین «اطواق الذهب» اثر زمخسری را به فارسی ترجمه کرده است.

خوشنویسی

وصال همه خطوط متداول را خوش می‌نوشت. آثار متعددی از او در خط نسخ، نستعلیق و شکسته نستعلیق موجود است؛ ولی در خط نسخ بیش از سایر خطوط مهارت داشت و در این خط علاوه بر استواری، ملاحظت و لطافت خاصی داشت.

فرزندان

وصال شیرازی شش پسر داشت: وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید، یزدانی؛ که جملگی شاعر و خوشنویس بودند و از مشاهیر سده سیزده هجری به‌شمار می‌آیند.

- وقار شیرازی با نام *Qayūb* متخلص به *ق* بزرگترین فرزند وصال است که در ۱۲۳۲ هـ.ق متولد و در ۱۲۸۹ هـ.ق وفات یافت، دیوان شعری به فارسی به نام بهرام و بهروز که در بمبئی چاپ شده از او باقی مانده است.
- محمود شیرازی متخلص به *Mahmūd* فرزند دوم وصال که شاعری خوشنویس بوده و در سال ۱۲۳۴ هـ.ق در شیراز به دنیا آمد. محمود حکیم در سال ۱۲۶۶ هـ.ق با احمد وقار، برادر بزرگترش، به هندوستان سفر کرد و در آنجا «دیوان حافظ» را به خط خود نوشت که یک سال بعد در بمبئی به چاپ رسید و پس از چندی به شیراز بازگشت و در ۱۲۷۴ وفات یافت. از او دیوان شعری باقی است و در خط نستعلیق نام‌آور شد.
- فرهنگ شیرازی که نام او میرزا ابو القاسم و متخلص به *ف* است. در سال ۱۲۴۲ متولد و در ۱۳۰۹ درگذشته است. او در نگارش و زیبایی خطوط هفتگانه به پدرش اقتداء کرده است. وی شاعری است که به فارسی و عربی شعر دارد. تولد و مرگ او در شیراز بوده و شاگرد پدر و برادر بزرگترش میرزا احمد وقار بوده است که از او فن شعر و ادب را فرا گرفته است؛
- همچنین ریاضیات و جفر و رمل و زبان فرانسه هم درس گرفته بود، او با صاحبان فن و شعرا معاصرش پیوندهای مستحکمی داشت. آثار او عبارتند از: ترجمه البارع فی احکام النجوم (فارسی در علم نجوم)؛ دیوانی (فارسی - عربی در شعر) که حدود ده هزار بیت دارد؛ ذخر السفاهه علی طب البلاهه (سکنجبینیه، فارسی / متفرقات)؛ رساله‌ای در خانواده وصال؛ شرح حدایق السحر؛ فرهنگ فرهنگ (فارسی - عربی - ترکی / لغت)
- داوری شیرازی متخلص به *د* که اسم او محمد است و در ۱۲۳۸ در شیراز متولد و در ۱۲۸۴ وفات کرده است. میرزا محمد داوری از خوشنویسان و شاعران قرن سیزدهم هجری و چهارمین فرزند وصال شیرازی بود. و دیوان داوری شیرازی از آن اوست.
- توحید شیرازی که اسم او میرزا محمد اسماعیل و متخلص به *Tūchid* است. او پنجمین فرزند وصال است در ۱۲۳۶ متولد و در ۱۲۸۶ هـ.ق با مرض ویا در حالی که فرزندی از خود به جای نگذاشت درگذشت. او دیوانی هم دارد دیوان او را برادرش که متخلص به یزدانی است با زحمت بسیار جمع کرده تا به ۲۵۰۰ بیت رسید.
- یزدانی شیرازی که نام او عبدالوهاب و متخلص به *Yzānī* است. او کوچکترین فرزند وصال شیرازی است که مانند پدر و برادرانش هم خطاط بوده و هم به فنون آشنا و هم به فارسی و عربی شعر می‌گفته است، خط او بر روی کتیبه‌های مقبره شاه چراغ در شیراز و نیز حرم علی بن موسی‌الرضا موجود است. دیوان او شامل هزار و پانصد بیت است. وی در ۱۳۲۸ درگذشته و نزد برادرش فرهنگ به خاک سپرده شد.



یدالله کابلی

یدالله کابلی خوانساری (متولد ۱۳۲۸ هجری شمسی در خوانسار) شکسته نویس و خوشنویس معاصر ایرانی است.

یدالله کابلی خوانساری عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران و دارنده اولین گواهینامه استادی و درجه یک هنری در خط شکسته معاصر و چهره ماندگار ایران است.

از ابتکارات کابلی خوانساری ابداع کلید خط شکسته معاصر ایران و نیز ابداع قطعه پردازی با ترکیب بندی مختلف قلم از غبار تا جلی در صفحه است، به طوری که هر قطعه ای فرم و فضا و ترکیبی خاص خود را پیدا می کند. این در حالی است که شکسته نویسان پیش از او در ترکیب بندی ها بیشتر از غبار و ریز و غالباً از یک قلم استفاده می کردند. کابلی در زمره خوشنویسانی است که توفیق و تعالی را تنها در خلاقیت و فردیت و تشخیص هنری بدعت ها می داند و تقلید و تکرار مدام را امری عبث. از او بیش از ۳۳ نمایشگاه انفرادی متعدد در ایران و کشورهای اروپایی و آسیایی و ایالت های مختلف آمریکا و کانادا برگزار شده است.

زندگی نامه

یدالله کابلی در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر خوانسار در استان اصفهان به دنیا آمد و از یک سالگی ساکن تهران گشته. هنر نیاکان او خراطی و ساخت ابزار چوبی هنری بوده است. وی فعالیت های رسمی خوشنویسی خود را از سال ۱۳۴۶ آغاز نمود. او خط نستعلیق را حدود سه سال در نزد سید حسن میرخانی آموخت. در خط شکسته هیچ استادی نداشته و بنا به گفته خودش، در آن زمان تنها با دیدار آثار اساتید در موزه ها و یا از رونویسی عکس های قاچاری نسخه های خط شکسته و یا نمونه هایی که هر از چند گاهی در نشریات چاپ می شد، مشق می نمود و تعلیم می گرفت اما همین موارد محدود نظر تعلیمی ایشان را تأمین می نمود تا اینکه بعد از فارغ التحصیل شدن با راه اندازی دوباره کلاس تعلیم و آموزش بعد از سید گلستانه تصمیم به احیای این خط گرفت و برای گسترش این هنر زیبا در سال ۱۳۵۸ اقدام به چاپ کتاب شکسته خوانی و شکسته نویسی نمود که به بررسی آثار برجای مانده از اساتیدی نظیر درویش عبدالمجید طالقانی، میرزا کوچک اصفهانی، میرزا غلامرضا و سید گلستانه می پردازد.

استاد کابلی از سال ۱۳۵۰ با راه اندازی آموزش و تعلیم خط شکسته تحول بزرگی را در دوران معاصر رقم زد. ایشان نقش بسیار تأثیرگذاری در احیاء دوباره خط شکسته معاصر داشته و با ارائه پنج جلد کتاب آموزشی شکسته نویسی و شکسته خوانی، سماع قلم، کلک شیدایی، شکسته پیوسته و دوبیتی های باباطاهر و هشت جلد کتاب آثار نمایشگاهی همچون محراب خیال، باغ نظر، نقش شوق، مجموعه منحنی عشق، دولت قرآن، آیین ادراک، دیوان حافظ و مجموعه سماع در سماع در چهار دهه گذشته نقش مهمی در ارتقاء کیفیت آموزشی این هنر ایفا نموده اند. ایشان همچنین به تربیت هنرمندان و شاگردان بسیاری همت گماشته اند که امروزه در شمار استادان به نام این قلم هستند.

استاد کابلی در سال ۱۳۶۸ اولین گواهی نامه استادی خط شکسته انجمن خوشنویسان ایران را دریافت کرد. وی از سال ۱۳۵۷ عضو شورای عالی ارزشیابی هنری مرحله استادی انجمن خوشنویسان ایران و شورای عالی ارزشیابی وزارت ارشاد و میراث فرهنگی کشور می باشد. وی در سال ۱۳۸۵ به

عنوان چهره ماندگار خوشنویسی ایران برگزیده شد. او تاکنون در کشورهای مختلف نظیر انگلستان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پاکستان، امارات متحده عربی، ترکمنستان، کویت، روسیه و همچنین در دانشگاه‌های معتبر ایالات متحده آمریکا و کانادا نمایشگاه‌های انفرادی برگزار کرده‌است. کابلی در جشنواره جهانی مولانا در هالیوود نیز شرکت داشت و نمایشگاهی بر پا نمود. او تاکنون در چند دانشگاه خارجی از جمله دانشگاه‌های آکسفورد، جرج واشنگتن، هاروارد، کالیفرنیا، لس‌آنجلس، کلمبیا، SFU، ونکور، مونترال و همچنین در پارلمان کانادا و در جشنواره جهانی مسکو - سن پترزبورگ به ارائه سخنرانی پرداخته است.

کتاب‌های منتشر شده

کابلی تاکنون بیش از ۱۳ کتاب منتشر کرده‌است- که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- شکسته خوانی و شکسته نویسی کتاب راهنما برای خط شکسته ۱۹۸۲
- سماع قلم، مجموعه آموزشی در ترکیب‌نویسی خط شکسته نستعلیق
- کلک شیدائی، خط شکسته به روش نسج و تقاطع ۱۹۹۰
- باغ نظر، مجموعه کارهای انتخابی خط شکسته ۱۹۹۰
- محراب خیال، مجموعه از کارهای انتخابی ۱۹۸۹
- دویبیتی‌های باباطاهر، ۱۹۹۲
- نقش شوق، مجموعه از کارهای انتخابی ۱۹۹۴
- منحنی عشق، مجموعه کارهای انتخابی ۱۹۹۵
- دولت قرآن، مجموعه نمایشگاه ملی ۱۹۹۷
- شکسته پیوسته، آموزش شکسته نستعلیق دوره فوق ممتاز
- مرقع گلرخ، گلچینی از آثار نمایشگاهی و مرقعات خط شکسته
- سماع در سماع، مجموعه آثار نمایشگاهی ۲۰۱۶
- آئینه ادراک
- دیوان حافظ

آثار درباره یدالله کابلی خوانساری

- فیلم مستند شکسته پیوسته گزارش مستندی از زندگی استاد کابلی ساخته محمود یارمحمدلو.
- فیلم مستند اختران مستندی در امر آموزش خط شکسته.
- فیلم مستند دیدار آشنا مستند هنری درباره توسعه و ترویج خط شکسته.
- فیلم مستند دیوار آشنا گزارش فرهنگی هنری برای خارج از کشور.

